عید رضوان مبارک باد
پیام بهائی
شماره ۲۵۷ آوریل ۲۰۰۱

یادداشت ماه

روزهای فرخندهٔ رضوان فرصت مناسبی است که هر بهائی در این بیندیشد چرا این عید را چنین عزیز می‌داریم، مقدمش به عنوان بزرگترین عید گرامی می‌شماریم و در مدّتی کوتاه سه روز به بزرگداشت آن می‌پردازیم.

بخشی از این پاسخ را باید در شادی تولّد دیانتی جدید و عالمگیر یافت. تعداد ادیانی که در طول تاریخ ظهور نموده و هر یک بر افکار و زندگانی میلیون‌ها نفر نفوذ گذارده باشند از شمار انگشتان دو دست بیشتر نیستند و عجبی نباید باشد که ما پیروان نوترین دیانت جهان تولّد آن را بسیار گرامی بداریم، خاصّه که می‌دانیم چه طوفان‌های سهمناکی بر این آئین گذشته، چه ضربات جانکاهی را تحمّل کرده و از چه کوره‌های سوزانی چون زر خالص پاک و سربلند بیرون آمده است.

بخش دیگر این پاسخ را باید در نبوّات و بشارات بی‌نظیری که از دورترین روزگاران دربارهٔ ظهور این آئین گفته و سروده شده یافت. زیبائی آن بشارات آسمانی و شرح شکوه و رخشندگی روزگارانی که با گسترش دیانت بهائی عالم به چشم خود خواهد دید آنچنان خیره کننده و اعجاب‌انگیز است که هر دل آگاهی را از یافتن این گنج شایگان و یادآوری سرچشمهٔ آن که تاریخ سال‌های نخستین ظهور و سرانجام عید رضوان باشد به شادی و سرور می‌آورد.

امّا همهٔ اینها نمی‌تواند در مرحلهٔ جشن و شادی باقی بماند و از "تعهّدی" که بهائی بودن ایجاد می‌نماید جدا باشد... بقیّه در صفحهٔ ۶۳

فهرست مندرجات

از آثار مقدّسه / ۳
رضوان / ۵
بهار جلوهٔ رخ یار (شعر) / ۹
عید رضوان (شعر) / ۹
طرح نو به عید گل (شعر)/ ۱۰
عید اعظم رضوان (شعر) / ۱۱
یادی از سفر جناب ابوالفضائل
به امریکا / ۱۲
خطرات یک "جهانی شدنِ"
لجام گسیخته / ۱۹
خاطراتی از جامعهٔ بهائی همدان/ ۲۳
فاتح روحانی کشور لائوس / ۲۷
سال آدمک‌های مصنوعی / ۲۹
صد شخصیّتی که قرن بیستم را
ساخته‌اند. / ۳۱
تعزیه و مراسم آن / ۳۴
از طاهره تا امروز، تاریخچهٔ
نهضت‌های زنان ایران (۲) / ۳۹
زندگی نامهٔ عاشقی فداکار / ۴۶
معرّفی کتاب / ۵۱
به یاد جناب عبدالله مصباح / ۵۲
از گلخن فانی به گلشن باقی / ۵۴
نامه‌های خوانندگان / ۵۷
اخبار و بشارات جهان بهائی / ۶۰

تاکستان الهی شمارهٔ ۴۲ همراه این شماره تقدیم خوانندگان عزیز می‌گردد.

چند فقره از نصوص مبارکه دربارهٔ
فرهنگ شرق و غرب

مأخذ دارالانشاء بیت العدل اعظم
مورخ ۶ شهر السلطان ۱۵۷

الف - از آثار حضرت بهاءالله

۱- ... امری که از قلم جلی بر دیباچ کتاب حفظ الهی مرقوم شده این کلمهٔ مبارکه علیا است اعلموا یا ملأ الأرض آن خشیة الله کانت علّة الاطمینان وسبب النّظم و الرّاحة فی الأمکان چه که این فقره عباد را حفظ مینماید وعالم را به اصلاح مزیّن میدارد اگر در ممالک خارجه به دین تشبّث مینمودند هرآینه این امور اتی که سبب وحشت عالم و اضطراب افئدهٔ امم است روی نمیداد ورخ نمیگشود . هر امری اعتدالش خوب ومحبوب است تمدّن زیاد سبب خرابی بوده وهست چنانچه حال مشاهده میشود که در اروپا به قول خودشان قتل نفس هم مدّ شده به اقسام مختلفه میکشند به ظلمی که شبه آن شنیده نشده تا چه رسد به مشاهده، عنقریب به عقوبات عظیمه مبتلا میشوند چه که ارکان دین در عالم سست شده واین سستی سبب قوّت جهّال و جرأت وجسارتشان شده ومیشود . ازجمله امری که الیوم بر کلّ لازم است تمسّک به آنچه سبب خشیة الله است بوده واین است علّت امن و امان وسبب راحت ورحمت چه که ناس را از اعمال شنیعه واخلاق غیر مرضیه حفظ مینماید دراین صورت نتیجهٔ کلمهٔ مبارکهٔ لاتری فیها عوجا و لا امتا مشاهده میگردد ...

ب - از آثار حضرت عبدالبهاء

۱- ... شمس حقیقت از افق ایران طالع شد ولی ایرانیان در جستجوی چراغی هستند ، ابر نیسان بر ایران فیضان نمود ولی ایرانیان در پی قطرهای دوان ، این چه بلاهت است این چه بلادت است ، اهالی غرب چون نام شرق برند سجده نمایند ولی شرقیان را نهایت آمال که قدمی در راه غربیان نهند و پیروی

آنان کنند تا ترقّی نمایند . کشور مطمور معمور گردد ملّت مُندرسه تازگی و وجود یابد بهیهات بهیهات این درختان کهن پوسیده دیگر ثمری نبخشد بلکه این نهالان بهمال تر و تازه ایران عنقریب در جویبار حقیقت نشو و نما نمایند و گل و شکوفه فرمایند و برگ و بار دهند و به رائحه طیبه الهیّه جهان را معطّر نمایند و مشام اهل غرب را معنبر کنند زیرا سُلطان گل در گلشن ایران رُخ برافروخت و رسم تاجگذاری در گلزار پارسی اجرا فرمود اوّل بلبلان ایران آشفتهٔ آن گل شکفته گشتند و آهنگ ملأ اعلی بلند نمودند و جانفشانی کردند و به قربانگاه عشق الٰهی شتافتند...

۲ - ... در این دور بدیع طائفه پارسی چنان اقبال نمودند که حضرت زردشت روح العالمین له الفداء در جهان آسمان شادمان گردید و فی الحقیقه ملّت نجیبی هستند و همان است که مرقوم نمودی: «فساد اخلاق غربی کم کم در آنها سرایت کرده است.» بعضی از فارسیان شیفتهٔ احوال و اطوار غربیان گشتند و نمیدانند که عالم اخلاق غربیان بسیار فاسد گردیده و در این جنگ مهیب بی امان که در هیچ عصری چنین پرخاشی رُخ نداده لهذا دلیل قاطع بر سوء اخلاق است مگر نفوسی که در سایه سرو آسمانی انجمن شدند و به تعالیم حضرت بهاءالله گلزار و چمن گشتند این نفوس مُبارکه تحصیل اخلاق نمایند و هر ملّتی به حُسن اخلاق ترقّی بی پایان نماید و به سوء اخلاق هر ملّتی از ذروهٔ بالا به پست ترین درجه هبوط کند...

ج - از آثار حضرت ولیّ امرالله

... جمهور بهائیان را از قبل این عبد کراراً و مراراً در کمال تأکید و به نهایت صراحت تذکر دهند که تجاوز از آداب بهائی و مخالفت مبادی سامیهٔ امریّه راجع به تقدیس و تنزیه و عفّت و عصمت و اعتدال در اُمور و اجتناب از سیئات اهل غرب و عادات مذمومهٔ غیر مرضیّهٔ آنان تولید مفاسد عظیمه در جامعه نماید و بنیهٔ جامعه را ضعیف نماید و از رونق بیندازد بهائیان باید همّت در ترویج و اقتباس از حسنات اهل غرب نمایند نه تقلید سیئات آنان امتیاز بهائیان حقیقی در این است لاغیر...

رضوان

رضوان به معنای بهشت و دربان بهشت هر دو آمده و کتب آسمانی از جمله قرآن مجید و تورات تصویری دلپذیر از یک بهشت که در آن همهٔ نعمت‌های مادّی فراهم است عرضه کرده‌اند. بهشت از دیدگاه قرآن مجید مجموعهٔ باغ‌هایی است که همواره در آن چشمه‌های شیر و شراب و عسل روان است و میوه‌های گوارای در دسترس فراوان است و سفیدرویان سیاه چشم پیوسته در خدمت پرهیزکاران قرار دارند.

مسیحیان برای بهشت جنبهٔ روحانی قائل هستند و می‌گویند بهشت آن حالت فرخنده‌ای است که در او آدمی با خدا روبرو می‌شود. این قول، اندیشهٔ صوفیه را به خاطر می‌آورد که کمال مطلوب و بهشت موعود را در اتّصال به حقّ و فناء فی‌الله و بقاء بالله می‌دانند. امر بهائی بهشت یا رضوان را به معانی روحانیش تلقّی می‌کند که از جمله بر رضای الهی و لقای مظهر حقّ و قُرب حضرتش اطلاق می‌شود. چشمه‌های بهشت و نعمای آن را همه باید به معانی روحانی تعبیر کرد. در آثار بهائی ظهور جدید به گشوده شدن ابواب رضوان بر وجه عالمیان تفسیر شده است.

حضرت بهاءالله درکتاب مستطاب ایقان در وصف مدینهٔ ایمان و ایقان می‌فرمایند که در آن شهر می‌توان همهٔ علوم مکنونه را از ندای برگ‌های آن باغ الهی استماع کرد. حتّیٰ خاک آن شهر سخن از تسبیح و تقدیس ربّ الارباب می‌گوید. این باغ روحانی چنان است که «بی‌آب رفع عطش نماید و بی‌نار حرارت محبت‌الله بیفزاید، در هر گیاهی حکمت بالغهٔ معنوی مستور است و بر شاخسار هر گل هزار بلبل ناطقه در جذب و شور، از لاله‌های بدیعش سرّ نار موسوی ظاهر و از نفحات قدسیّه‌اش نفحهٔ روح القدس عیسوی باهر... در هر ورقش نعیمی مکنون و در هر غرفه‌اش صد هزار حکمت مخزون».[1]

درک این که چرا حضرت بهاءالله جلّ ذکره باغ نجیب پاشا را به نام رضوان نامیدند اکنون روشن می‌شود. باغی که در آن ظهور واقع شد و پرده از رمز مستور بر افتاد، البتّه هر ورقش دفتری است معرفت کردگار و هر گلش قبله‌گاه بلبلان معنوی است. بی‌جهت نیست که به فرمودهٔ آن حضرت «مجاهدین فی‌الله بعد از انقطاع از ماسویٰ چنان به آن مدینه انس گیرند که آنی از آن منفک نشوند، دلائل قطعیّه را از سنبل آن محفل شنوند و براهین واضحه را از جمال گل و نوای بلبل اخذ نمایند».[2]

امسال یکصد و سی و هشت سال از زمانی که آن باغ الهی بر رخ مردم جهان گشوده شد و گل‌هایش به عطرافشانی و بلبلانش به نغمه‌سرایی پرداختند می‌گذرد. آنان که در همهٔ اقطار جهان از این عطر آسمانی سرمست شده‌اند چنان به این رضوان جانان خو گرفته‌اند که حاضرند جان دهند و دل و دست از آن بر ندارند. بیش از شش میلیون تن بهائیان سراسر عالم جشن فرخندهٔ رضوان را به یاد آن گل صد برگ خندان که بی‌پرده و حجاب به بازار آمد و عالمیان را به پیام یزدانی خود دعوت فرمود با شکوه بسیار برپا می‌دارند. او بود که حدود چهل سال تمام همه گونه خار جفا را بر پیکر لطیف پذیرفت و سخنی جز از باب مهر و وفا و لطف و صفا نگفت. اینک بهائیان به حکم

وفاداری به آن جمال الهی دوران نقشهٔ پنج‌ساله را که باید به نشر بیشتر نفحات رحمانی در ممالک و بلاد منتهی گردد با تعهّد خدمت آغاز می‌کنند.

در مقارنهٔ ایّام خوش رضوان با تشکیل مجامع شور و محافل روحانی ملّی رمزی دقیق نهفته است و آن این که نظم اداری حضرت بهاءالله از مبادی روحانی امر آن حضرت مجزّیٰ و منفک نیست و از طریق این تشکیلات و خدمات آنان است که روح الهی در هیکل بشری و عالم انسانی سریان و جریان می‌یابد و نیز همین تشکیلات اداری هستند که مجری دو منشور عظیم الواح وصایای حضرت عبدالبهاء و فرامین ملکوتی آن حضرت در صفحهٔ غبرا خواهند بود.

چون سخن از رضوان الهی رفت چه خوش و فرخنده خواهد بود که یاران الهی طیّ پنج سال آینده به مشی و خرام در این باغ شکوفا اکتفا نکنند بلکه دامن‌ها گل برچینند و هدیه اصحاب را برند و مشتاقان هدایت را بهره و نصیب بخشند. آری به فرمودهٔ جمال ابهیٰ: «در این مدائن، ارزاق مقدّر است و نعم باقیه مقرّر، غذای روحانی بخشد و نعمت قدمانی چشاند، بر اهل تجرید نعمت توحید عطا فرماید، بی‌نصیبان را نصیب کرم نماید و آوارگان صحرای جهل را کأس علم عنایت کند و هدایت و عنایت و علم و معرفت و ایمان و ایقان کلّ من فی السّموات و الارض در این مدائن مکنون و مخزون گشته».[۳]

یادداشت‌ها

۱- کتاب ایقان، چاپ جدید، ص ۱۳۰.

۲ و ۳- همان کتاب، ص ۱۳۱.

یکصد و سی و هشت سال پیش
در بغداد چه می‌گذشت

تا به سال ۱۲۷۹... که قونسول ایران و شیخ مجتهد مذکور با مکاتبهٔ متوالیه شاه را به بیم و هراس شدید انداختند و دستور آخرین اقدام گرفتند. از جانبی قونسول به برخی از خونریزان اسلحه و اموال واطمینان داده به سفک دم ایشان (حضرت بهاءاللّه) بر انگیخت و آن حضرت با همهٔ اصرار و درخواست بابیان که مهاجرت اختیار نمایند موافقت ننموده تغییری در اوضاع ندادند و لاجرم دلیران مذکور از مخلصین، روزان و شبان مراقبت همی کردند، و از طرفی دیگر مجتهدین عراق ذکر جهاد منتشر ساختند و مخصوصا کردان شیعهٔ بغداد درایّام عزاداری محرّم قصد هجوم و قتل عام بابیان در دل گرفتند و لاجرم بابیان برای مدافعه مهیّا شدند. و ایشان ممنوع و متفرّق ساختند و اصرار جمعی را در مراعات احتیاط نپذیرفتند و بر خویش و بیگانه بیش از پیش درخشیدند.

تا آنکه شیخ مذکور ارکان اجتهاد را در کاظمین مجتمع ساخت و حاج شیخ مرتضی انصاری از بزرگترین مجتهدین که از مزایای این امر با خبر و متدیّن و سلیم‌النّفس بود بی اطّلاع از مقصود آنان حسب الدعوة حضور یافت و همین که مقصود بدانست مداخله نکرد و فی‌الحال به نجف برگشت.

و آن حضرت به والی پیام داده خبر کرد که

هرگاه منظور مجتهدین شیعه امری دینی است اولیٰ آنکه با اطلاع والی در محلّی جمع شوند و با هم محاجّه کنیم. و والی خطاب به بابیان به حالی که دو نفر بیگانه هم حضور داشتند واقعهٔ اجتماع مجتهدین را بیان نموده سوگند یاد کرد که اگر اقدامی ناروا در نظر گرفتند کسانی را به انان می‌فرستم به مِحالشان [محال = سیاست مجازات] برسانند. و این بیان، و هم، سخنان شدید پاشا که در حقّ معارضین گفت به سمع مجتهدین رسیده ترسیدند و برای مجلس مناظره و محاجّه نیز رضا ندادند. و بالاخره حاجی ملّا حسن عمو نام، از ملّاهای معمّر آزموده را که اعتماد داشتند به واسطهٔ زین العابدین خان فخرالدوله از اعزّهٔ اشراف دولتی ایران فرستادند که در بغداد به بیت و حضور آمده سؤالاتی عرض نمود و از استماع اجوبهٔ کافیهٔ شافیه قناعت یافت. آنگاه مآل مجتهدین را بیان نمود که اتیان غرایب امور و به اصطلاح خود معجزات مشهور می‌طلبند. و ایشان فرمودند با اینکه مظاهر مقدّسه اعتنا به اقتراح و هواهای مردم ننمودند به آنان بگو مجتمع شوند و هر امری که بخواهند تعیین کرده نوشته امضاء نمایند که هرگاه انجام دادیم ایمان آورند و با هم می‌نویسیم که اگر به وقوع نیاوریم بطلان ثابت باشد. و حاجی ملّا حسین اعتراف نمود که حجّت تمام است. و چون به نجف برگشت و چند روز گذشت و مجتهدین به آن طریق تن در ندادند به واسطهٔ فخرالّدوله پیام فرستاده اظهار خجلت و شرمساری نمود و قونسول و مجتهد همینکه از این اعمال هم نتیجه نگرفتند با اقدامات ناصرالدین شاه، نزد والی نامق پاشا رفت و آمد کرده خواستند که آن حضرت و همهٔ بابیان ایرانی را گرفته به دست دولتیان ایرانی بسپارند.

و خبر شیوع یافت که عنقریب بابیان را اسیراً به ایران می‌برند. و آنان پریشان گشتند و آن حضرت دستور دادند و عدّه‌ای از آنان تبعیّت دولت عثمانی قبول کردند و از این رو اقدام شاه و قونسول و شیخ بی اثر شد و آن دو معزول و ساقط و رسوا گردیدند. پس شاه به واسطهٔ سفیر خود در اسلامبول همی کوشید و اصرار نمود که [بر اثر] اجتماع بابیان در عراق و بیم و خطری که تصوّر می‌رود، شب‌ها خواب راحت شاهی سلب شده، و عاقبت حکم جلب آن حضرت به اسلامبول از سلطان عبدالعزیز صادر گردید. و والی مذکور چون در طریق اجراء امر سلطانی به علت استماع جسارت بابیان اندیشه داشت چندی پی تدبیر و تهیه مقدّمات کار به عقب انداخت. و بالاخره در روز پنجم شوّال مطابق پنجم فروردین با سیاست آمیخته به مهربانی و شفقت به واسطهٔ مامور مخصوص در مزرعهٔ وشاش خارج شهر که ایشان خیمه جشن نوروزی به پا داشته بودند پیام فرستاد که به دارالحکومه حاضر شوند و ایشان وقت و محل ملاقات را روزی در جامع قرب دارالحکومه معیّن نمودند و در وقت و محل موعود امین والی حاضر شده با مراعات ادب و احترام ابلاغ حکم سلطانی داشت و ایشان بدین طریق قبول فرمودند که با تمامت اعضاء عائله و بیست نفر از اصحاب سفر نمایند، و مدّت ماهی برای تهیّهٔ مایحتاج سفر مهلت باشد. و والی ماوقع از امین شنیده بپذیرفت. و لذا در روز سوّم ذیقعده مطابق اول اردی‌بهشت و بیستم آپریل سال هزار و هشتصد و شصت و سه میلادی به حالی که انبوهی از مرد و زن و صغیر و کبیر عرب و عجم از یگانه و بیگانه مجتمع و متأسّف بودند به باغ نجیب پاشا واقع در سمت غربی خارج

بلد انتقال فرموده و خیمه بر افراشت و دوازده شبانه روز قرار گرفتند و گروهی از مخلصین جانفشان و خدّام شب و روز بماندند و از فضلاء و بزرگان و نامق پاشا والی و دیگر مردم گروه گروه پی وداع آمدند. پس بیانات و اظهارات عالیهٔ دعوت من یظهره اللّهی بر مقام و نوایای عظیمشان شنیدند و بالاخره آن حضرت در روز دوازدهم از باغ بیرون خرامید و مجموع بیست و نه تن از اعضاء عائله و منتسبین با دو تن از مستخدمین درکجاوه‌ها قرار گرفتند و بیست نفر از اصحاب پیاده هر یک به شغلی و خدمتی ماموریت یافتند و معدودی دیگر از بابیان نیز اذن گرفته همراه رفتند و جوقهٔ از سواران امنیه به مراقبت و محافظت بودند...

و بالجمله حضرت بهاءالله پس از مرکزیّت مهمّه دوازده ساله در عراق به تاریخ مذکور بابیان ساکن عراق را توصیه‌ها و وداع کرده با احتشام و انتظام به عزم اسلامبول رهسپار شدند...(نقل از کتاب رهبران و روهروان تالیف دانشمند فقید جناب فاضل مازندرانی جلد دوّم، صص. ۵۰۹-۵۰۵).

▣▣▣

«حضرت بهاءالله قبل از عبور از شطّ [برای تشریف بردن به باغ نجیبیّه (رضوان)] اصحاب را با این بیانات نصحیّه مخاطب ساختند:

ای دوستان من این مدینهٔ بغداد را به شما می‌سپارم و می‌روم. ملاحظه نمایید چگونه یار و اغیار بر فراز مساکن و در اسواق و معابر مجتمع گشته چون ابر بهاری از دیدگانشان سرشگ حسرت جاری است. حال بر شماست که با اعمال و افعال خود مگذارید نار محبّتی که در صدور نفوس مشتعل است افسرده و مخمود گردد.

حضرت بهاءالله پس از ایراد این بیانات عالیات از شط عبور فرمودند. در این سفر سه تن از فرزندان آن حضرت یعنی حضرت عبدالبهاء، حضرت غصن اطهر میرزا مهدی، و میرزا محمد علی که به ترتیب هجده و چهارده و ده سال از عمرشان می‌گذشت در ملازمت هیکل اطهر بودند. کاتب و خادم جمال مبارک میرزا آقاجان نیز افتخار همراهی با هیکل اقدس را داشت. هویّت اشخاص دیگر که ممکن است همراه بوده باشند و یا آنان که در باغ رضوان به برپا ساختن خیمه مبارک و تهیهٔ تدارک ورود آن حضرت مشغول بودند و یا نفوسی که ممکن است در همان روز به دنبال هیکل مبارک رفته باشند کاملاً معلوم نیست...

اصحاب جمال اقدس ابهی از مدّت‌ها قبل قرب اظهار امر آن حضرت را احساس می‌نمودند. این احساس از یک طرف بر اثر اشارات و خطاباتی بود که آن حضرت در ماه‌های اخیر اقامت خود در بغداد [برای] می‌نمودند و از سوی دیگر نتیجهٔ تغییرات محسوسی بود که در سلوک و رفتار آن حضرت مشهود می‌شد. نشانهٔ دیگری که به روشنی دلالت بر میقات اظهار امر می‌نمود استقرار تاج بر سر مبارک هنگام خروج از بیت مبارک در بغداد بود...در باغ رضوان و در طی این ایّام تاریخی بود که آن جمال بی مثل به صراحت خود را «من یظهره‌الله» یعنی موعودی که حضرت باب به ظهورش بشارت داده و خود را در راهش فدا نموده و در باره‌اش با پیروان خود عهد وثیق بسته بود معرّفی نمودند. ■

نقل از «نفحات ظهور حضرت بهاءالله» تالیف جناب ادیب طاهرزاده ترجمهٔ باهر فرقانی جلد اوّل.

بهار، جلوهٔ رخ یار

همکار پیام بهائی

بار دگر نسیم بهار آمد
گل برشکفت و غنچه به بار آمد
از باغ سبز عطر صفا برخاست
وز یاس زرد شعلهٔ نار آمد
جوش جوانه‌ها به هوا سر زد
خون در رگ زمین به دوار آمد
در کلک نقشبند طبیعت باز
الوان گونه گونه، به کار آمد
بنگر بنفشه را که به چندین رنگ
هر روز به ز جلوهٔ پار آمد
پروانه را نگر که به ذوق عشق
سوی شکوفه پرده نگار آمد
شبنم به جام لاله صبوحی ریخت
نرگس از آن به چشم خمار آمد
بلبل به شوق بانگ اذان سرداد
زان شاخ گل نمازگزار آمد
طاووس سر ز خواب گران برداشت
دامن کشان به گشت و گذار آمد
گیتی کتاب سبز چمن بگشود
قمری مدیحه‌خوان بهار آمد
عکس بهشت بر در و دشت افتاد
گویی نشانی از رخ یار آمد

عید رضوان ...

دکتر امین‌الله مصباح

عید است به ساز آور آن نغمهٔ یاهو را
در وجد و طرب انداز این طبع سخنگو را
از شمس جمال دوست، آفاق منوّر شد
هر چند به رخ افکند آن طرّهٔ گیسو را
گر دست در آغوشند این روشنی و ظلمت
افشاند به روی خویش آن مشگ صفت مو را
خوشبوی فضا گردید آنگه که پریشان ساخت
آن روح‌فزا گیسوی آن نافهٔ آهو را
با تیر نگاهی دوست کار همه عالم ساخت
بنمود به هر اقلیم بر پای هیاهو را
هر فتنه که می‌بینی زان دیدهٔ فتّان دان
هر جا اثری ظاهر آن نرگس جادو را
فرخنده سری کافتاد چون گوی به چوگانش
غلطان ز سر تسلیم بینی همه سو گو را
آفاق جهان روشن اکنون ز فروغ اوست
حق‌بین همه جا بیند آثار رخ او را
هر چند که رخ پوشید از دیدهٔ نامحرم
کی دوست نهان ماند مر مردم حقجو را
ذرّات جهان روشن از مهر رخ آن شمس
انگیخته فرمانش در خلق تکاپو را
چون گرد امین گردید تا خاک ره او شد
زین روی به دست آورد این اختر نیکو را

طرح نو به عید گل

منصور نبیلی

بیا حافظ بنوش از جام گلنوش — سروشی می‌رسد از دوست بر گوش
بریز آن می باقی به ساغر — منوش از آب انگوری همه جوش
اگر روزی بدادی خرقه بر باد — بیا اکنون لباس دیگری پوش
زدم فالی ز دیوان تو حافظ — شدم از جام افکار تو مدهوش
به ژرف بحر دیوان بزرگت — هزاران گوهر زیبا و منقوش
تو گفتی طرح نو گردد پدیدار — کنون آمد بگیر و مفت مفروش
چو آمد طرح نو یکسر بر افتاد — هر آن طرحی که مبهم بود و مخدوش
بداده نقطهٔ اولیٰ بشارت — که من هوشیدرم یعنی دَرِ هوش
پس از من با وعود جمله ادیان — ظهور کلّی آید هان تو مخروش
و طوبیٰ از برای مردمانی — که بینند آن جمال بی‌خطا پوش
و چون ظاهر شود من یظهره‌الله — بگیرد این جهان نظمی در آغوش
بشارت داد باب و عاقبت شد — دم او بر تراب عشق مرشوش

▣ ▣ ▣

به عید گل جمال کبریایی — چو صحن باغ بود از سبزه مفروش
بیامد با پیامی آسمانی — میان مردم دنیای مغشوش
رسوم کهنه و آداب دیرین — بشد از دفتر گیتی فراموش
جهان نو گشته حافظ، دیده بگشا — دگر آن حرف‌های کهنه منیوش
بیا، نظمی بدیع آمد به دوران — مگو از نظم‌های کهنه، خاموش
مبارک نظمی آمد عالم‌آرا — فرا بگرفته گیتی گوش تا گوش
بلی نظمی بدیع است و جهانی — شود آخر نطاق آن جهان پوش
در این صبح خوش و شاد و مظفّر — مگو از کاروان رفتهٔ دوش
بپاس حرمت آزاده مردان — به راه دوستی و عشق حقّ کوش
سفر با مردم آزاده دل کن — همین آزادگی زاد ره و توش
بهاء ختم رحیق نور برداشت — بیا از این رحیق معنوی نوش
شراب تازه‌ای در ساغر آمد — به شادی نوش کن زین جام گلنوش

عید اعظم رضوان

عنایت الله منجذب

دوستان روز عید رضوان شد یوم اظهار امر جانان شد
بُرقع از روی عارضش افکند شمس نورانیش نمایان شد
باغ رضوان به یُمن مقدم او رشگ جنّت به مُلک امکان شد
مژده ای بُلبلان سرگشته گُل حمرا به باغ و بستان شد
سر رسید انتظار عالمیان گاهِ تجدید عهد یزدان شد
از نسیم عنایتش دل‌ها تابناک و مُنیر و تابان شد
درِ بخشایشش بِروی همه باز و الطاف او چو باران شد
چون دَم از وحدت و محبّت زد رسم بیگانگی بپایان شد
دعوتش عام و از برای بشر طاعتش سهل و کارِ آسان شد
امرِ او شهره در همه آفاق نام او حِرز و مونس جان شد
موکبش با جلال و با جبروت حشمتش برتر از سلیمان شد
سلطه‌اش غبطهٔ سلاطین گشت تارُکش فوق تاجداران شد
گر نفوذ کلام او بینی وَ تَریٰ الارض غیرُها آن شد
هرکه قلبش لطیف و روشن بود کرد اقبال و جزو نیکان شد
آنکه ساغر عطا شد و نگرفت گشت محروم و ردّ احسان شد
آنکه بر ضدّ امر حقّ برخاست بی‌نصیب و دچار خذلان شد
قلب‌های مقدّس از شهوات بازتابی ز نور ایمان شد
چونکه فرمود دل سرای من است خانهٔ پاک جای پاکان شد
هان تعالیم حضرتش به جهان موجب اتّحاد و سامان شد
ضامن انتشار احکامش کوشش و عشق و عهد یاران شد
«ما نکردیم خدمتی بسزا» چشم امید بر جوانان شد
جلب خشنودی جمال مبین
"منجذب" از خدای خواهان شد

یادی از سفر جناب ابوالفضائل به امریکا

روح‌الله مهرابخانی

امسال صد سال از سفر جناب ابوالفضائل به امریکا می‌گذرد و جای آنست که در ابتدای این قرن یادی از این سفر پر اثر بنمائیم.

کشور ایران با عنوان مهد امرالله یعنی گهواره‌ای که طفل نازنین امر در آن زاده شد و پرورش یافت، و کشور امریک با صفت مهد مدنیّت الهیّه موصوف و مفتخر گردیده‌اند. جز اینکه دربارهٔ ایالات متّحده مقدّر چنان بود که در آن سرزمین از روز اوّل "شوک شکوک" بروید و نوزادگان جامعه از پستان دایهٔ نااهل شیر بنوشند. تاریخ ایّام اوّلیّهٔ آن سرزمین با حوادثی آمیخته است که سالی چند نه تنها قلوب مطهّرهٔ یاران ثابت قدم را به درد آورده بود بلکه مرکز میثاق، و قلب نبّاض آن محبوب آفاق را محزون و مهموم می‌داشت تا وقتی که ابرها کنار رفت و آفتاب جهانتاب کلمةالله در اعماق قلوب و نفوس نفوذ نمود.

جناب ابوالفضائل در این وهله از حیات آن جامعه به خدماتی نائل آمد که توفیقات گذشتهٔ او را چون تاجی وهّاج زینت و زیور بخشید و یاد عزیزش را در خاطر احباب ایالات متّحده زنده نگاهداشت.

در سال ۱۸۹۳ در شهر شیکاگو نمایشگاه بزرگ جهانی به نام World´s Columbian Exposition تأسیس یافت و صدها کنفرانس در اطراف آن برگزار شد. از جملهٔ آنها پارلمان جهانی ادیان بود که به قصد نزدیک کردن ادیان به یکدیگر و نشان دادن اینکه تمام آنها حاصل یک حقیقت واحده‌اند تشکیل گردید. فی‌الحقیقه باید آن اجتماع را مقدّمهٔ نهضت تسامح دینی که سابقه نداشت دانست. در این انجمن ادیان یهودی، مسیحی، اسلام، بودایی و زردشتی شرکت داشتند. دیانت بهائی نماینده نداشت ولی یک کشیش، رئیس میسیونرهای مسیحی در شمال سوریّه ذکری از دیانت بهائی نمود. بدینترتیب برای اوّلین بار نام حضرت بهاءالله در چنین انجمنی بزرگ در آن کشور پهناور آنهم توسّط کسی که چندان موافقتی با امر نداشت به میان آمد و کلمةالله چون تخمی در آن سرزمین پاشیده شد. ولی ظاهراً توجّه کسی را جلب نکرد تا آنکه ابراهیم خیرالله که خود را حامل پیام الهی می‌دانست در دسامبر ۱۸۹۲ به امریکا رسید و در فوریهٔ ۱۸۴۹ به شیکاگو ورود نمود.

ابراهیم خیرالله (۱۸۴۹-۱۹۲۹) اهل سوریّه، تحصیلات متوسّطهٔ خود را در بیروت به انجام رسانیده بود و مردی بود علاقمند به مسائل سرّی و باطنی (Esoteric) و در انجمن‌های اسپریتیستی و فراماسونری و تئوسوفی عضویّت یافته بود. مدّتی نیز به اعمالی شبیه جادوگری اشتغال داشت، بالاخره با حاجی عبدالکریم طهرانی از احبّای ساکن مصر تماس یافته به امر مبارک ایمان آورد و به ظاهر گذشته را فراموش کرد. ولی این بار اعتقاد

یافت که مظهر امر الهی که بعد از آنهمه انتظار در جهان رخ نموده بود می‌توانست مؤیّد او در انجام امور عجیبه حتّیٰ اختراعات و اکتشافات گردد. از جمله به تصوّر خود موفّق به اختراع دستگاهی شده بود که هر که آن را به خود می‌بست می‌توانست با سرعت بیشتری راه بپیماید. این اختراع خود را به دولت‌های آلمان و روسیّه عرضه کرد که به نظر او ممکن بود به سرعت حرکت سربازان در عرصهٔ جنگ یاری دهد. ولی اختراع او مورد توجّه قرار نگرفت.

سپس به فکر افتاد که بعضی از اختراعات خود را در امریکا در نمایشگاه جهانی عرضه نماید ولی بدان نیز توفیق نیافت. این ناامیدی در عرصهٔ امور مادّی او را متوجّه به عالم روحانی نمود و به فکر تبلیغ امر در آن قارّه افتاد و سالی چند به تبلیغ نفوس پرداخت و توفیقات عظیمه نصیبش شد. به نوعی که از طرف حضرت عبدالبهاء به لقب "پطرس بهاء"- کلومبوس- فاتح امریکا مفتخر گشت.

کسانی که شرح حال او را نوشته‌اند در مساعی او در تبلیغ امر و جذب نفوس هم‌زبانند. ولی دو امر خطیر یکی پس از دیگری او را به دوری از راه راست و بالاخره سقوط در ورطهٔ نقض عهد الهی کشاند.

چو محرم شدی واقف خویش باش
که محرم به یک نقطه مُجرم شود

اوّلین مشکل او در امریکا بی‌اطّلاعیش از اصول مسلّمهٔ امرالله و آمیختن عقائد قدیمه‌اش با حقایق الهیّه بود. او فارسی نمی‌دانست و از قرار معلوم قبل از رفتن به امریکا به الواح محدود عربی دست یافته و آنها را با خود برده بود. او به حضور حضرت بهاءالله تشرّف نیافته بود و دو هفته بعد از صعود به سوی امریکا رفته بود. هرچند در آن اقلیم به احبّاء برای تأیید تعلیمات خودش می‌گفت که از طرف مظهر امرالله به این سفر مأمور شده است. در آن زمان ارتباط امریکا با شرق چندان آسان نبود لذا رابطهٔ او با مرکز امر قطع بود. آنچه تعلیم می‌داد استنباط خودش از امر بود و تفاسیری که از بشارات کتب مقدّسه می‌نمود مؤیّد به ادراکات شخصیش بود. مثلاً حضرت بهاءالله را ظهور پدر آسمانی معرّفی می‌کرد و حضرت عبدالبهاء را رجعت ابن، یعنی ظهور مسیح تعلیم می‌داد. کلاس‌های سرّی تأسیس می‌نمود که عدّه‌ای در آن شرکت داشتند که می‌بایستی به مقامی برسند تا به شنیدن اسم اعظم که همان بهاءالله بود توفیق یابند. در ضمن عقائد قدیمهٔ خود از قبیل تناسخ و اسپیریتیسم را با حقایق امری مخلوط می‌کرد. حضرت مسیح را بزرگترین پیغمبران بشمار می‌آورد و حضرت محمّد را برحسب ذوق غربیان در درجهٔ دوّم قرار می‌داد. تعلیم می‌داد که برای خواندن ۹۵ مرتبه الله ابهیٰ پاهای خود را بشویند. از نماز صحبت نمی‌کرد و بجای آن خواندن مناجاتی را که خود ساخته بود لازم می‌دید. معتقد بود که خود مستقیماً از مبدء غیبی الهام می‌گیرد. سپس به نوشتن جزوه‌ها و کتاب‌هایی بر این اصول به نام‌های: ذاتیت‌الله، باب الدّین، و بهاءالله پرداخت.

مشکل دیگر او خودبینی و جاه‌طلبیش بود که بعد از آنکه پرده‌ها کنار رفت و حقائق آشکار شد حاضر به قبول اشتباهات خود نگردید و این وقتی واقع شد که اوّلین دستهٔ زائرین امریکا به ارض اقدس و محضر حضرت مولی الوریٰ تشرّف یافتند. خود او نیز به ساحت اقدس مشرّف شد و حضرت عبدالبهاء با وجود اطّلاع از خطایای او وی را غرق عنایات خود فرمودند و به احبّاء سفارش کردند که با

وی مداراکنند.

لطف حقّ با تو مداراها کند
چونکه از حدّ بگذرد رسوا کند

او دانست که آنچه تعلیم می‌داده بسیار با حقائق الهی متباین بوده است، ولی بعد از مراجعت دست از روش خود بر نداشت بلکه توقّع آن داشت که مرکز میثاق ادارهٔ امور غرب را به او واگذارند و به او مقام معصومیّت دهند. با آنکه زمانی در طیّ تعلیماتش حضرت عبدالبهاء را رجعت مسیح خوانده بود حال توقّع آن داشت که با مرکز امر برابر گردد یعنی هر یک در قسمتی از کُرهٔ خاک حکمروایی نمایند. این امر باعث ایجاد تفرقه در بین احبّاء علی الخصوص در شیکاگو شد. چه‌که او چنین وانمود می‌کرد که حضرت عبدالبهاء با عقائد او موافقند، و این بعضی از مؤمنین امریکا هستند که با او دشمنی می‌نمایند.

حضرت عبدالبهاء برای هدایت او در اوّل جناب عبدالکریم طهرانی مبلّغ وی را به امریکا فرستادند. او دو هفته در منزلی با خیرالله به صحبت نشست و نصیحت و هدایت نمود ولی در آخر بدون نتیجه آن اقلیم را ترک کرد. به علاوه خیرالله در سفر ارض اقدس پنهانی با مرکز نقض میرزا محمّد علی تماس گرفته و در امریکا به مکاتبهٔ با او ادامه داد و بعدها میرزا غلام‌الله از طرف مرکز نقض به کمک وی در آن اقلیم شتافت.

بعداً میرزا اسدالله اصفهانی مأموریّت یافت ولی او هم کار مهمّی انجام نداد بلکه به نوعی که خواهیم دید دردی بر دردهای دیگر افزود. البتّه تمام این امور چند سالی بیشتر دوام نیافت و آسمان آن کشور با آمدن زائرین به ارض اقدس و نزول خطابات مهیمنهٔ مرکز امر از ابرهای تیره پاک و آفتاب حقیقت قلوب را روشن ساخت.

حقیقت گر دمی مخفی بماند
چو خورشید است کاندر زیر ابر است
برون آید ز زیر ابر تاریک
کند روشن ولی محتاج صبر است

ولی مشکل مهمّی باقی مانده بود و آن اینکه احبّای آن اقلیم که مقدّر بود در آینده بانیان مدنیّت الهی شوند با شیر مسموم دایه‌ای ناباب پرورش یافته بودند. لازم بود که از نو تربیت شوند و امر الهی را آنچنان که بود درک نمایند، شکسته‌ها بسته شود و کج‌ها راست گردد. در چنین موقعی بود که مرکز میثاق لازم دیدند که جناب ابوالفضائل با کهولت سنّ و امراض عدیده و ضعف بنیه این امر خطیر را به عهده گیرند.

جناب ابوالفضائل در مکتوب مؤرخ ۲۸ اکتبر ۱۹۰۰ به این موضوع چنین اشاره کرده‌اند:

«و قد کان ایّام اقامتنا فی تلک الارض المقدّسه قلیلة قصیره. حیث صدر الارادة المبارکه بمبارحة قطر مصر الی الاقطار الغربیّه و اقامة مدّة غیر قصیره فی تلک البلاد القصیّه. فان ظلمات الشکوک و الشبهات قد سرت فی تلک الجهات و ارادةالله قضت بوقوع النفوس الحدیثه فی فتن المتشابهات لیمیّز الخبیث من الطیّب و الغشّ من الخالص و لیظهر الحقّ من الباطل و الثابت من الزائل.»

مضمون: ایّام اقامت ما در ارض اقدس کم و کوتاه بود. در آنجا ارادهٔ مبارکه بر این تعلّق گرفت که من مصر را ترک نموده و عازم اقطار غربیه شوم و برای مدّت درازی در آن بلاد دور مقیم شوم. زیرا تاریکی شک و تردید آن نقاط را فراگرفته و ارادهٔ الهی افراد تازه تصدیق را به امتحان انداخته تا پاک از ناپاک جدا شود و

غش از خالص تمیز یابد و حقّ از باطل و ثابت از زائل فرق نماید.

جناب ابوالفضائل اوّل به پاریس ورود نمودند جایی که جمعی از احبّای تازه تصدیق غربی حضور داشتند و بعد از چند ماه راهی امریکا شدند. ورودشان به امریکا ماه آگست ۱۹۰۱ و خروجشان از آنجا دسامبر ۱۹۰۴ بود یعنی در حدود سه سال و پنج ماه مقیم آن کشور بودند. مقصد اوّلیّهٔ ایشان شیکاگو بود لذا بعد از رسیدن به نیویورک با کشتی بدانجا رفتند و تا آخر دسامبر در آن شهر اقامت داشتند. ولی هوای شیکاگو با مزاج ایشان سازگار نبود لذا بعد از سفری به سین‌سیناتی (Cincinnati) به واشنگتن ورود نموده زمستان را در آنجا بسر بردند. هوای واشنگتن به مزاج ایشان سازگارتر بود لذا اکثر اوقات در آنجا مقیم بودند و از آنجا به جاهای دیگر رفته مراجعت می‌کردند. از جمله سفرهایی که می‌کردند علاوه بر شیکاگو، نیویورک علی‌الخصوص گرین ایکر بود که در آنجا گه‌گاه دو ماه اقامت می‌نمودند. در شیکاگو جناب ابوالفضائل تأسیس کلاس تبلیغ نمودند که هفته‌ای سه بار در آن تدریس می‌کردند. در ضمن در انجمن‌های غیر بهائی از جمله اجتماع فراماسون‌ها صحبت می‌کردند. مشکل کارشان با احبّاء آن بود که آنها دست پروردهٔ خیرالله بودند و اوهام و خرافات زیادی داشتند که رفع آن احتیاج به حوصله و مدّت داشت و احبّاء درک و هضم مطالب استاد را نمی‌کردند. در آن زمان سیّد اسدالله اصفهانی در شیکاگو اقامت داشت و بر موهومات احبّای ساده دل می‌افزود و از جمله اینکه خود را متخصّص در تعبیر خواب معرّفی کرده بود و دوستان به این موضوع اهمّیّت می‌دادند. به قول جناب

جناب ابوالفضائل

نبیل‌الدوله که سمت مترجم استاد را داشت: «بعضی از احبّاء بعد از استماع بیانات جناب ابوالفضائل اظهار می‌داشتند که شخص ایشان شخص خونسرد و فاضلی هستند ولی میرزا اسدالله مردی روحانی است زیرا که خواب‌های آنها را تعبیر می‌کند. این قبیل نفوس از سالن جلوی اطاق جناب ابوالفضائل گذشته و خود را به میرزا اسدالله می‌رساندند و بعد می‌آمدند و به ما می‌گفتند که روح ما را رهبری کرد و یا اینکه رؤیایی دیده‌ایم که ما را از خطر یکی از احبّاء بر حذر نموده است.»[1]

بعضی از دوستان بجای استفاده از معلومات جناب ابوالفضائل خوش داشتند که خوابی ببینند و از جناب ایشان تعبیر آن را بخواهند و ایشان نیز با آنها مدارا می‌فرمودند. در سال ۱۹۷۳ نگارندهٔ این مقاله در شهر استوانگر از بلاد نروژ مهاجره‌ای امریکایی را ملاقات نمود که حکایت ذیل را از کارل شفلر از احبّای اوّلیّهٔ امریکا نقل می‌کرد: «وقتی که جناب ابوالفضائل در امریکا بودند عدّه‌ای از احبّاء نزد

ایشان می‌آمدند و خواب‌هایی راکه دیده بودند تعریف می‌کردند و تعبیر می‌خواستند. روزی من هم خوابی دیدم و روز بعد صبح زود به منزل میرزا رفتم و اجازه خواسته وارد شدم. جناب ابوالفضائل را در وسط اطاق ایستاده دیدم که آمادهٔ پذیرفتن من بود و به من فرمود: کارل، چه شده که صبح به این زودی به اینجا آمده‌ای؟ خواب خود را با اشتیاق بیان کرده منتظر جواب ایشان ماندم. جناب ابوالفضائل به من نزدیک شده و چنانکه گویی می‌خواهد کسی را از خواب بیدار کند با دو کف دست خود آهسته به گونه‌های من زده فرمود: کارل بیدار شو، بیدار شو! روز است و آفتاب حقیقت در وسط آسمان ظاهر شده است دیگر وقت خواب بودن و خواب دیدن گذشته است. بیدار شو.»

زمانی طول کشید تا وقتی که یاران پی به مقام ایشان بردند. آن هم نه کلّ آنها. جلوهٔ ایشان وقتی ظهور یافت که ایشان در گرین ایکر خطابات خود را ادا نموده و جمعی از اساتید و دانشمندان کشور گوش به سخنانش دادند.

مؤسّس گرین‌ایکر میس سارا فارمر بود که در پارلمان جهانی ادیان در شیکاگو حضور داشت و گوشش آنجا به نغمهٔ حمامهٔ قدسی آشنا شده بود. این خانم این محلّ تابستانی وسیع را تأسیس کرد که در آن کنفرانس‌های مهمّ علمی و فرهنگی و هنری داده می‌شد و نفوس برجسته چه برای سخن گفتن و چه برای شنیدن در آن شرکت می‌نمودند. جناب ابوالفضائل در یکی از نامه‌های خود محیط گرین‌ایکر را چنین شرح می‌دهد: «گرین عکّا در صحرایی واقع است از سهول شمالیهٔ ممالک متّحده و مسافت فیمابین گرین عکّا و مدینهٔ نیویورک با سکّه حدید تقریباً هفت هشت ساعت است و تا مدینهٔ بُستن سه چهار ساعت است ولی چون در بُستن سکّه حدید از آلت بخاریّه به کهربا تبدیل می‌شود و در مصبّ رود هدسن به بحر اتلانتیک عرض نهر را باید قطع نمود قدری مسافت کم و زیاد خواهد شد. و هوای گرین عکّا خنک و لطیف است و لذا مصیف اهالی نیویورک و بُستن است. تمام این صحرا سبز و خرّم و مزیّن به زهور و ریاحین و اشجار و اعشاب مزروعه و طبیعیّه است و رودی از وسط این صحرا جاری است که بلدهٔ پرت اثموث و گرین عکّا و سایر قریٰ در سواحل آن واقع است و خانه‌هایی که مردم در آن ایّام تابستان ساکن می‌شوند از چوب ساخته شده است. به خلاف شهرهای امریکا که بیوت آن غالباً از سنگ، و نادر از آجر است ولکن اغلب خانه‌های دهات از چوب است که به وضع خوش و هندسهٔ جمیلی می‌سازند و در خلال این صحرا و بیوت که بالاجمال ذکر شد جنگل‌ها غرس شده است از اشجار متنوّعه از هر قبیل صنوبر و به انواع بید و نوعی از نارون و غیرها. و از اشجار مثمره غیر از درخت سیب چیزی ملحوظ این عبد نشد و نه اینکه اشجار سایر میوه‌ها در امریکا و گرین عکّا نباشد. همه میوه یافت می‌شود لکن در محلّاتی که برای سکونت بنا می‌نمایند کمتر درخت میوه غرس می‌نمایند و غالب اینگونه مواضع را به زهور و اشجار حسن الشکل و الوَرَق زینت می‌دهند و اگرچه متنزّهات و محلّات تابستانی خوب در ممالک وسیعهٔ امریکا یافت می‌شود که نسبتی به گرین عکّا ندارد ولکن نفوسی که تمکّن دارند گرین عکّا را بر سایر ییلاقات ترجیح می‌دهند چه که در سایر مصایف و ییلاقات محافل عمومیّه نیست که از هر دینی و هر مطلبی در غایت حرّیت در آن تکلّم کنند و

خطابه بخوانند چه که در سایر ییلاقات غیر از کنائس یافت نمی‌شود و توجّه به کنائس محض عبادت است نه استماع خبری جدید و یا مطلبی بدیع. علاوه از اینکه مطالب تعبّدی غیر مفهوم کنائس غالباً قلوب را منزجر نموده است و به عجائز اختصاص داده است و از این مستفاد توان داشت که فی الحقیقه ورقهٔ منجذبه میسیس فارمر تأسیس بزرگی در آن محلّ نموده است و نوعی هم ترتیب داده است که مغشوش و مختلّ الوضع نیست.»

جناب ابوالفضائل دربارهٔ خطابات و افاضات خود در گرین ایکر چنین ادامه می‌دهد: «در جزو فهرست که پروگرام می‌گویند طبع شده است که هریک از معلّمین در ساعت معیّنی در یوم معلوم در محلّ مخصوص مذکور باید یک ساعت خطابه بخواند گاهی در زیر اشجار صنوبر گاهی در زیر چادر بزرگی که برای خطابه نصب شده است... و امّا فدوی در جمیع مجالس حاضر بوده و انشاءالله تعالیٰ الی انحلال جمعیّت در هر مجلس حضور خواهد یافت. و در ایّامی که در پروگرام تعیین یافته است به اسم فدوی در محافل ندای الهی را به مسامع حاضرین رسانیده است و انشاءالله در ایّام آتیه نیز ابلاغ خواهد شد. حمد و ستایش جمال اقدس ابهیٰ را که از اثر قلم مبارک حضرت عبدالبهاء نوعی قلوب منجذبه و صدور منوّره منشرح گشته است که نمی‌خواهند ذکری جز این ذکر عظیم و اسمی جز این اسم مسموع دارند. یعنی حقّ جلّ جلاله شاهد است که نه تنها در مذاق این عباد بل در مذاق مستمعین عموماً اذکار ملل سائره حکم میّته دارد. حتّیٰ در مجلسی هم که فدوی خطابه نخواند و به اسم سایرین تخصیص یافته است بعضی اوقات خواهش می‌کنند که فدوی مناجاتی از بیانات مبارکه را تلاوت نماید به لسان اصلی عربی یا فارسی. از جمله یومی قریب صد و پنجاه نفر در زیر چادر اجتماع داشتند اوّل حسب الاستدعای حاضرین فدوی مناجاتی از بیانات مبارکه به لسان عربی تلاوت نمود. بعد مستر الول که از مشاهیر رجال مدینهٔ نیویورک و اوّل استاد مجسّمه‌سازی و حجّاری صنایع دقیقه است خطابه خواند و قریب یک ساعت امتداد یافت و این مستر الول به منزل فدوی آمد و در مسئلهٔ نباهت و عدم براعت یهود در صناعت مجسّمه و اصنام و غیرها من المسائل مطالبی اظهار نمود و فدوی به مرکز امرالله توجّه نمود آنچه به خاطر آمد معروض داشت. جناب علیقلی خان مذکور می‌داشتند که ورقهٔ منجذبه میس فارمر ذکر می‌نمود که مستر الول از ملاقات فانی خیلی مسرور بود و اظهار می‌داشت که الحمدالله مصاریف خود را در این سفر خسارت ننمودم...»

جناب نبیل الدوله روش صحبت استاد را چنین شرح می‌دهد: «جناب ابوالفضائل در موقع نطق می‌ایستادند و بنده نیز درکنار ایشان بودم. ایشان ناطق عظیمی بودند که مرتجلاً بیاناتی می‌فرمودند در گفتار ایشان حدّت و صلابت موجود بود و صدای ایشان به حسب تنوّع موضوع تغییر می‌یافت و گاهی بسیار بلند می‌شد. ایشان انگلیسی نمی‌دانستند ولکن به یک طریقهٔ غیر عادی در می‌یافتند که آیا ترجمهٔ من مطابق میل ایشان است و واضح و روشن است یا خیر. ایشان مطابقت ترجمه را از طرز حرکات من و اثر بیان در حضّار ملتفت می‌شدند و تشخیص می‌دادند. گاهی شاید مدّت پنج دقیقه صحبت می‌فرمودند و بعداً اجازهٔ ترجمه می‌دادند. هر موقع که یک

موضوع دشواری را توضیح می‌دادند همان مطلب را تکرار می‌فرمودند که به حضّار بفهمانند... اگر من حضرت عبدالبهاء و حضرت شوقی افندی را زیارت نکرده بودم جناب ابوالفضائل را بزرگترین شخصیّتی می‌دانستم که تاکنون به چشم خود دیده‌ام.»[۲]

فعّالیّت‌های جناب ابوالفضائل منحصر در تدریس در کلاس‌ها و نطق در جلسات نبود بلکه ایشان در همان سال اوّل با اشارهٔ حضرت عبدالبهاء اساس تألیف کتابی را گذاشتند که اصول اساسی امر بطور جامع الاطراف در آن موجود بوده و برای کسانی که در صدد تحقیق امر از روی کتابی بوده باشند مرجعی متقن باشد این کتاب همان "حجج البهیّه" است. رابرت استاکمن (Robert H. Stockman) مؤلّف تاریخ امر در امریکا اهمّیّت این کتاب را در جلد دوّم از تألیف خود به نوع برجسته‌ای مجسّم ساخته و مطالب آن را شرح داده و در آخر نوشته است: «احبّای امریکا در آن زمان چنانکه باید ارزش این کتاب را در نیافتند. شاید هنوز یاران پی به مقام آن نبرده باشند. این کتاب (که در سال ۱۹۰۲ چاپ شده بود) در سال ۱۹۱۴ تجدید طبع شد و در سال ۱۹۸۳ چاپ سوّم آن انتشار یافت و تنها اثری است از آثار اوّلیّهٔ امر در امریکا که هنوز بدست می‌آید.»[۳]

کتاب حجج البهیّه که اصل عربی و ترجمهٔ انگلیسی آن نشر یافته دارای چهار مقدّمه است و چنین بر می‌آید که این مقدّمات برای تحریر کتابی بزرگ بوده است که انجام آن امکان نیافته است.

این همه کارهای مختلف را جناب ابوالفضائل در آن اقلیم وسیع در حالی انجام می‌داد که همیشه گرفتار مریضی و ناسازگاری آب و هوا بود. با آنکه پیش‌بینی می‌شد که مدّت بیشتری در امریکا بمانند مجبور شدند که پس از سه سال و پنج ماه امریکا را ترک نموده مراجعت به شرق نمایند.

در موقع مراجعت احبّای نقاط مختلف ایالات متّحده در نیویورک برای خداحافظی جمع شدند. جناب ابوالفضائل در جمع دوستان نطق مؤثّری ادا فرمودند که صورت آن موجود است و خوانندگان این مقاله می‌توانند آن را در کتاب "زندگانی میرزا ابوالفضائل گلپایگانی" صفحهٔ ۲۹۶ مطالعه نمایند.

احبّای شیکاگو در طیّ نامه‌ای تأسّف خود را از مراجعت جنابش چنین بیان نمودند: «کلمات و عبارات قدرت آن را ندارند که تشکّر قلبی عمیق ما را از خدمات شما در شرائطی چندان مشکل بیان نمایند. و نه می‌توانیم قدردانی صمیمی خود را از درس استقامت و پایداری که شما در خدمت امر مولایمان حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه به ما دادید نشان دهیم. صبر و سکون شما در طیّ مریضی و تنهایی، و از خودگذشتگی شما در ترک راحت و آسایش و پایداری خاضعانهٔ شما در مقابل سوء تفاهمات و فقدان محبّت، ثبوت و استقامت شما تحت همه نوع مشکلات، و قدرت روح و معلومات منطقی و تاریخی شما همه برای ما درس آموزنده‌ای بوده است. جای شما در این کشور خالی خواهد بود و هرچه زمان بگذرد عظمت و ارزش کارهای شما بیشتر مورد درک و فهم دوستان خواهد بود...»■

یادداشت‌ها

1 & 2- *The Bahá'í World*, p.855.
3 & 4-*The Bahá'í Faith in America 2*, p.81. and p. 87.

خطرات یک "جهانی شدن" لجام گسیخته

در مقالات پیشین که در زمینهٔ جهانی شدن یا دنیاگیری امور در این مجلّه درج شد، به اشارت بیان کردیم که این جهانی شدن باید تابع نظم و نسق و تحت نظارت آدمیان باشد که فی المثل از حقوق ضعفا در برابر اقویا دفاع کنند، از آلودگی محیط زیست ناشی از نفع‌پرستی‌ها ممانعت نمایند و از همگونی و همرنگی الزامی در امور فرهنگی احتراز جویند. از این‌رو بی‌مناسبت نیست که مجملی هم دربارهٔ یک جهانی شدن بی‌بند و قید یا لجام گسیخته سخن گوئیم که به اعتقاد متفکّران لااقل هفت زیان می‌تواند از آن برخیزد:

زیان اوّل مربوط به تسلّط یک کاپیتالیسم وحشی یعنی بی‌ملاحظه نسبت به حقوق افراد ضعیف است. شرکت‌های ضعیف اقتصادی و تجاری قدرت رقابت با سرمایه‌های کلان ندارند و در نتیجه به اجبار از عرصهٔ کار و کسب بیرون رانده و ورشکسته می‌شوند.

زیان دوّم که به ضرر اوّل بستگی تام دارد خطر تسلّط یک قدرت بزرگ سیاسی اقتصادی بر همهٔ کشورهاست یعنی نوعی امپریالیسم جدید که در نتیجه همه را وابسته و تابع تصمیمات و عملیّات یک قدرت واحد مرکزی می‌کند. چنین خطر چه از جانب امریکا یا اروپا یا ژاپن باشد فرق نمی‌کند، عواقب نامطلوب آن برای کشورهای ضعیف‌تر مسلّم است.

زیان سوّم حذف تنوّعات فرهنگی است، اگر جهانی شدن به معنای همرنگ و همسان کردن همهٔ جهانیان و بی‌اعتنائی به ارزش تنوّع ملّت‌های مختلف عالم باشد البتّه خطری بزرگ است. چنانکه در آثار بهائی آمده هر فرهنگی و هر سنّتی مانند گلی است که رنگ و بوی خوش و دلپذیر خود را دارد و زیبایی عالم از تنوّع فرهنگ‌هاو سنّت‌هاست. هرچند اتّفاق نظر در بعضی امور اصولی برای حفظ صلح و وحدت جهانی ضرورت دارد امّا این یگانگی حدودی دارد که اگر از آن فراتر رود غنای ناشی از تنوّع به کلّی از دست می‌رود.

اهل بهاء اگر مدافع زبان جهانی هستند، در عین حال معتقدند که هر زبان ملّی و بومی ارزشی خاصّ و استثنائی در بیان بعضی مفاهیم و افکار دارد که حیف است از صحنه بیرون رود. مثلاً بسیار مفاهیم لطیف عرفانی در ادبیّات فارسی هست که کمتر زبان غربی از عهدهٔ ادای آنها بر می‌آید، و مسلّماً زبان‌ها و لهجه‌های عمدهٔ افریقایی یا آسیایی دیگر هم در زمینه‌هایی توانایی دارند که قدرت مشابه آن را در السنهٔ دیگر نمی‌توان یافت.

زیان چهارم اینکه اگر از خطر فرهنگی بگذریم خطر سیاسی اهمّیّتش کمتر نیست. برخی علمای معاصر با مشاهدهٔ ناتوانی دولت‌های ملّی از حلّ و فصل مسائل و مشکلات بین‌المللی پیش‌بینی می‌کنند که با توسعهٔ حرکت به سوی جهانی شدن امور، خطر یک نوع بی‌نظمی بین‌المللی ناشی از ضعف حکومات ملّی سربرآورد. مثال بارز آن را در زمینهٔ جریان فروش و مصرف موادّ مخدّره می‌توان دید که نه فقط دولی که این کارها در سرزمینشان صورت می‌گیرد (مانند کلمبیا و افغانستان) از اعمال نظارت عاجزند بلکه به نظر می‌رسد مؤسّسات بین‌المللی هم

در این امور به ضعف خود اقرار دارند.

بی‌نظمی جهانی ناشی از این وضع بعضی دول غربی را بر آن گماشته که قوانین خود را در مورد تحریم مصرف این موادّ تغییر دهند و به این آسیب بزرگ اجتماعی با تساهل و تسامح نگاه کنند و حتّیٰ توزیع بعضی موادّ مخدّره ملایم‌تر را در داروخانه‌ها تجویز نمایند.

زیان پنجم جهانی شدن لجام‌گسیخته این است که آنان که از پیشرفت محروم هستند، یعنی مطرودان جامعه، باز هم بیشتر به حاشیه رانده شوند. چنانکه در داخل کشورهای غنی نیز بیکاران، من‌جمله بیکاران نوع جدید که با وجود مهارت و تجربهٔ کافی به علّت تجدید سازمان مؤسّسات اقتصادی کار خود را از دست داده‌اند دارند در صف حاشیه‌نشینان مطرود جامعه در می‌آیند. این وضع با تأثیرات روانی و اجتماعی، چه در سطح فرد و چه در جامعه بی‌گمان بس وخیم و نامطلوب است.

خطر دیگر که خصوصاً به استیلای کاپیتالیسم و مادّیت افراطی بر سراسر جهان مربوط می‌شود این است که در همه چیز من‌جمله انسان به عنوان یک کالای قابل داد و ستد نظر شود، چنانکه در حال حاضر این تمایل به آسانی به چشم می‌خورد، بازیگران موفّق فوتبال را تیم‌ها به قیمت هم‌وزن طلا هریک از دست دیگری می‌ربایند.

وقتی شما از معنویّت با کسی سخن می‌گوئید سؤال نخستش این است که قبول این معنویّت چه فایدهٔ مادّی برای من دارد؟ امروزه حتّیٰ رجال و زمامداران سیاسی را به قیمت زر می‌توان خرید و عظمت و شدّت فساد در دستگاه‌های اداری- دولتی به حدّی است که تا حال ۵ کنفرانس بین‌المللی دربارهٔ آن تشکیل شده و در چاره‌جویی این مشکل هیچکس هنوز به جایی نرسیده است.

زیان ششم از خود بیگانگی و انزوای[1] ملّتی در مقابل ملّت قوی‌تر و غنی‌تر، از نتائج زیان آمیخته حرکت جهانی می‌تواند باشد مگر آنکه اصل وحدت در کثرت و احترام به تفاوت‌ها به وجهی شناخته و پذیرفته آید.

در مجلس شور[2] نمایندگان سازمان‌های غیر دولتی که به مناسبت پایان هزارهٔ دوّم مسیحی در نیویورک تشکیل شد (۲۲-۲۶ می سال ۲۰۰۰) از جمله مطالب مهمّی که در اعلامیّه یا بیانیّهٔ نهائی و برنامهٔ اقدامات پیشنهادی کنفرانس آمده، مقابله با "چالش جهانی شدن" از طریق استقرار عدالت و احترام به تنوّعات است. در این قسمت اعلامیّه گفته شده است: «سیر امور به سوی جهانی شدن محتاج تعریف و تشریح است. در نظر بعضی دنیاگیر شدن روند یا حرکتی است که عامل آن تکنولوژی جدید در زمینهٔ مخابرات الکترونیک و حمل و نقل است که اجازه می‌دهد آدم‌ها، سرمایه‌ها، کالاها و اطّلاعات در کوتاه‌ترین زمان از خلال مرزها بگذرند و به دورترین نقاط جهان برسند. چنین روند یا حرکتی دنیای ما را به صورت دهکده‌ای جهانی[3] درآورده و عواقب و نتائج عظیم اقتصادی و سیاسی پدیدار کرده که امکانات بی‌سابقهٔ رونق و رفاه مادّی بر همهٔ سکنهٔ ارض می‌گشاید. معذلک از نظر کثر مردم، جهانی شدن چیزی جز تسلّط اقتصادی- سیاسی و فرهنگی بر سراسر عالم از جانب دولت‌هایی که قدرت اقتصادی و نظامی را در دست دارند نبوده و نیست. به عنوان مثال گفته می‌شود که در حدود سنهٔ ۱۹۶۰، دویست شرکت بزرگ در دنیا ۱۶٪ تولید ناخالص داخلی جهان[4] را در اختیار داشتند. در دههٔ هشتاد این رقم به ۲۴٪ رسید و در سال ۱۹۹۵ به ۳۴٪ بالغ شد. به این ترتیب فاصله و شکاف میان دارندگان و افراد و ملل "ندار" (فقیر) رو به

افزایش رفت و اینک موضع فقرا در حال سستی و کاهش است. جامعه‌های مدنی در معرض خطر هستند. شمارهٔ مردمی که در فقر عظیم (مطلق) بسر می‌برند رو به فزونی است و حکومت‌ها بیش از پیش حالت وابستگی پیدا می‌کنند.

جهانی شدن به صورت فعلی به هیچ وجه اجتناب‌ناپذیر نیست، جهانی شدن نتیجهٔ تصمیم و عمل انسان‌هاست و در نتیجه می‌تواند به ارادهٔ آدمیان در جهتی حرکت داده شود که جنبهٔ دموکراتیک داشته و نفعش به عموم برسد یعنی همهٔ مردم هم در جهت دادن این حرکت و روند شرکت بکنند و هم در منافع و مزایای آن.

به دنبال آنچه رفت، سازمان‌های غیر دولتی جا و فضایی برای جامعهٔ مدنی "فرامرزها" یعنی مافوق ملّی خواستارند، جامعه‌ای که در سراسر عالم گسترده شده و مبادلات فکری و اقدامات مشترک بین اعضاء و اجزای آن پیوسته در افزایش است آنطور که در بیانیّه این سازمان‌ها آمده: «در برابر ما یک وجدان جهان‌شمول در حال تشکّل است که مؤیّد ارزش‌های مهمّی چون صلح، عدل و نصفت، عدالت اجتماعی، دموکراسی و حقوق بشری است.»

در پایان این قسمت سازمان‌های غیر دولتی به دفاع از اقوام بومی می‌پردازند که برای جهانی شدن اقتصاد و آزادی تجارت، حقوق آباء و اجدادیشان من‌جمله در مورد مالکیّت بعضی اراضی و سرزمین‌ها مورد انکار واقع شده و در معرض تجاوز قرار گرفته است و فرهنگ و سنن و نظام خاصّ اجتماعیشان با تهدید یکسان‌گرایی مواجه است.

جامعهٔ بین‌المللی بهائی در جولای-سپتامبر ۱۹۹۷ گزارشی تحت عنوان «Perspective: The Exigencies of Globalization یعنی نقطهٔ نگاه: مقتضیات و ضروریات حرکت به سوی جهانی شدن» نشر کرده که طرز دید و نگاه بهائی را در این زمینه خوب نشان می‌دهد. در آغاز این گزارش تعدّد و تنوّع تعریف‌هایی که از (Globalization) داده شده مورد بحث قرار گرفته، از گسترش جهانی سیستم بازار آزاد تا بسط مخابرات و مبادلات فکری و هنری بین‌المللی و سیر جامعه‌ها به سوی تعدّد گروه‌های فرهنگی متشکّله و نظائر آن. تعریف این پدیده هرچه باشد در این امر جای انکار نیست که این حرکت یک حرکت واقعی است که منشأ تحوّلات بنیادی حتّیٰ در دورترین نقاط جهان شده است و بسته به اینکه از کدام روزنه به این پدیده بنگریم می‌توانیم آن را حرکتی مثبت یا منفی تلقّی کنیم.

آنها که مدافع این روند جهانی هستند می‌گویند رفاه میلیون‌ها مردم در سراسر عالم و فروریختن فواصل ملّی و موانع فرهنگی و تقویت صلح و آشتی بین‌المللی از نتایج آن خواهد بود، آنها که مخالف این سیر و حرکتند از تأثیر منفی سلطهٔ اقتصادهای قوی در بیکاری کارگران و فقیرتر شدن مردم و تباه گشتن محیط زیست سخن می‌رانند. گسترش مواد مخدّره و بیماری ایدز و ویرانی تنوّعات فرهنگی همه به حساب عواقب جهانی شدن امور گذاشته می‌شود. این دوگونه بینی را در اعلامیّهٔ نهائی کنفرانس سران در کپنهاگ در سال ۱۹۹۵ در زمینهٔ توسعهٔ اجتماعی به خوبی می‌توان بازیافت.

مطلب اصلی که در اینجا مطرح است این است که آیا می‌توان عواقب ناخوش‌آیند جهانی شدن را مهار کرد و در تحت اختیار آورد و بالعکس نتائج مثبت و مطلوب آن را تحکیم

و تقویت نمود؟

برای آنکه پاسخ این سؤال را بگوئیم خوب است از خود بپرسیم عامل یا عوامل اصلی یا نیروهای عمده‌ای که موجب سیر جهان‌گرایی معاصر هستند چیست؟ آیا عامل اصلی بسط نظام بازار آزاد و سودجویی اقتصادی به مقدار بیشتر است؟ آیا علّت عمده و محرّک این جریان تکنولوژی نوین از تلفن همراه و تلویزیون و فاکس و اینترنت گرفته تا وسائل مخابرات تازه از طریق ماهواره‌هاست؟ آیا انگیزهٔ عمده عوامل تاریخی است مانند جریان استعمار در آخر قرن نوزدهم، و تسلّط و بعد سقوط کمونیسم و مارکسیسم در طول قرن بیستم، و عوامل مشابه که موجب اختلاط و امتزاج ملل عالم شده است؟

گزارش جامعهٔ بین‌المللی بهائی می‌گوید در تجزیه و تحلیل جریان جهانی شدن، مداخلهٔ همهٔ این عوامل را باید در نظر گرفت ولی علاوه بر آنها یک عامل مهمّ دیگری که غالباً از انظار پنهان مانده فراموش نباید کرد که آن عامل یا بُعد روحانی است. ما بهائیان عقیده داریم که دین یک عامل محرّک اساسی تاریخ بشری است که هربار یعنی در هر ظهوری موجب بهم پیوستگی جمعیّت‌های بیشتر از مردم عالم و ترقّی تمدّن می‌شود. با ظهور امر الهی که آخرین در سلسله پیاپی ظهورات الهی است دنیا وارد مرحلهٔ تازه‌ای از حیات و تحوّل خود شده که مرحلهٔ تحقّق هم‌بستگی و وحدت کلّ جامعهٔ بشری می‌باشد. پدید آمدن و رشد و نمو یک مدنیّت جهانی از نتائج این حرکت روحانی خواهد بود و نیز بخشی است از تقدیرات الهی برای اعتلاء جامعهٔ بشری به سطح والاتری از ترقّی. حضرت بهاءالله هشدار می‌دهند که نظم عالم بر اثر این تحوّل مختل خواهد شد و به زودی بساط فعلی برچیده خواهد گشت و بساط تازه‌ای بر جای آن گسترده خواهد شد. آثار بهائی تأیید می‌کند که نتائج منفی این انقلاب عالم موجب تخریب نظم‌های گذشته خواهد گشت و زمینه را برای یک نظم جهان آراء هموار خواهد ساخت، نظمی با اصول روحانی و اخلاقی جدید، با قوانین و احکام تازه، با تشکیلات و سازمان‌های مناسب عصر نو. حضرت بهاءالله عالم را دعوت فرمودند که شیوهٔ حکومت تازه‌ای راکه پایهٔ آن اصل امنیّت جمعی خواهد بود برای سراسر دنیا اختیار کنند، ملل و دول عالم را هدایت کردند که در مبارزه با ظلم و ستم و فقر و تنگدستی همکاری و همیاری نمایند و در عین حال که وجود یک سازمان جهانی فراگیر را توصیه فرموده‌اند، تقویت حکومت محلّی، حفظ حقوق طبقات محروم، پشتیبانی از دهقانان و کارگران، رعایت کیفیّت محیط زیست و حرمت جهان طبیعت ر که ساخته دست قدرت الهی است و میراث اوصاف علوی دستورالعمل همگان قرار دادند.

روشن‌تر گوئیم دیانت بهائی جریان جهانی شدن را تحت انضباط می‌آورد و از آن برای بهبود و ارتقاء زندگی همهٔ ابناء بشر سود می‌جوید. با وارد کردن بُعد روحانی و خلاقی، جریان مذکور که در حال حاضر روی در مادّیت مفرط و اصل داروینی تنازع بقا و بقای انسب (یعنی اقوی) دارد کیفیّتی انسانی حاصل می‌کند. انسانی کردن، متعادل کردن و اخلاقی کردن جریان جهان‌گرائی، این است پیام اصلی حضرت بهاءالله. ■

یادداشت‌ها

۱- Cultural aleination ۲- Millenium
۳- Forum ٤- Global Village به معنی ارزش مالی مجموع کالاها و خدمات تولید شده در داخل کشورها.

خاطراتی از جامعهٔ بهائی همدان در نیم قرن پیش

جشن رضوان و روابط محفل روحانی با بهائیان

سعید اخوان

مناجاتی برای دوستان همدان:

ای خداوند مهربان، دوستان همدان یاران تواند و خادمان درگاه تو، ثابت بر پیمانند و نابت در این گلستان. مشتعلند و منجذب. متضرّعند و مبتهل، مستقیمند و مستدیم بر عبودیّت تو ای ربّ کریم.

خدایا این جمع مبارک را تاج عزّت ابدیّه بر سر نه و این انجمن انسانی را آیات رحمانی فرما و این نفوس نفیسه را انیس موهبت کبری کن و این اشخاص محترمه را شهیر آفاق فرما. تویی بخشنده و دهنده و مهربان. عبدالبهاء عبّاس

از مجموعهٔ مناجات‌های حضرت عبدالبهاء - چاپ آلمان ۱۹۹۲.

خاطراتم از زادگاهم همدان فراوان است که در این مختصر چند تا از آنها را تقدیم خوانندگان عزیز پیام بهائی می‌نمایم.

در آن زمان جامعهٔ بهائی همدان جامعه‌ای بزرگ و متشکّل بود، و همواره یک یا دو و گاهی سه نفر از مبلّغین و خادمین سرشناس از جمله جنابان: نبیل‌زاده، هائی، رضوی، الله‌قلی سبحانی، خاضع، ابوالقاسم فیضی (قبل از انتصاب به سمت ایادی امرالله)، محمّد علی فیضی... برای کمک به تزئید معلومات احبّاء در این شهر زندگی می‌کردند.

خاطرات کلاس‌ها و کنفرانس‌هایی که با شرکت این خادمین عزیز در همدان تشکیل می‌شد و اثرات پر ثمر درس‌ها و سخنرانی‌های آنان در جامعهٔ بهائی همدان بخصوص در جوانان و نوجوانان فراموش نشدنی است.

در این جامعهٔ بزرگ بالطبع تعداد زیادی جوانان و تعداد حتّیٰ بیشتری نوجوانان وجود داشت از جملهٔ این نوجوانان گروه ما بود که حدود بیست نفر بودیم و غالباً ارتباط نزدیک فامیلی مانند عموزاده و دائی‌زاده و غیره با هم داشتیم و غیر از ساعاتی که در مدرسه بودیم بقیّهٔ اوقات را با یکدیگر در حظیرة القدس همدان می‌گذراندیم. ما به علّت بهائی بودن نمی‌توانستیم بعد از ساعات رسمی مدرسه در آنجا بمانیم و تفریح و ورزش کنیم به همین دلیل بلا فاصله پس از تعطیل مدارسمان به حظیرة القدس رو می‌آوردیم و در آنجا مشغول بازی و تفریح و گاهی اجراء پروژه‌ها و برنامه‌های امری می‌شدیم.

حظیرة القدس همدان محلّ سابق مدرسهٔ تأیید بود که به دستور دولت و به علّت مراعات و تعطیل مدرسه در ایّام متبرّکهٔ بهائی بسته شده بود. این بنا شامل دو حیاط و تعداد زیادی اطاق‌های مختلف می‌شد که محل تشکیل کلاس‌های درس پیش از تعطیل

معلّمین و فارغ التحصیلان مدرسه بهائی تأیید همدان در سال ۱۳۰۶-۱۳۰۵ شمسی.
ردیف جلو نشسته از راست به چپ جنابان: یوسف صدیق عمایی - عطاءالله جاویدان - نورالدین ممتازی - هدایت الله فروهر - شیخ محمد ناطق -....- محمّد علی شاهق.

مدرسه تأیید بود.

روزی در پی کنجکاوی در زیرزمین یکی از حیاط‌ها تعداد زیادی کتاب که مربوط به کتابخانهٔ مدرسهٔ تأیید بود یافتیم. پس از کسب اجازه از محفل مقدّس روحانی یکی از اطاق‌های طبقهٔ بالا را تعمیر نمودیم و چون امکان مالی چندانی نداشتیم همهٔ کارهای تعمیر و نقّاشی و تعویض شیشه‌های شکسته و تعمیر قفسه‌ها را خود انجام دادیم و اطاق را برای محلّ کتابخانه آماده نمودیم و آن را به نام سابقش "کتابخانهٔ صدر الصدور" نام نهادیم و چون هیچگونه اطّلاعی از سیستم کتابداری نداشتیم کتاب‌ها را به ترتیب قد کنار هم گذاشتیم. بدینترتیب کتابخانهٔ نسبتاً مرتّبی تشکیل شد. از آن پس این کتابخانه محلّ اجتماع ما و باعث جلب عدّهٔ دیگری از نوجوانان شد و تقریباً بیشتر این کتاب‌ها توسّط ما نوجوانان خوانده و به دیگران معرّفی و توصیه شد. این گروه پروژه‌های مشابه دیگری مانند کلوب جوانان و زمین ورزش و غیره در آن حظیرة القدس انجام داد که شرح آنها از حوصله این مقاله کوتاه خارج است.

از ایّام کودکی و نوجوانی به خاطر دارم که روابط محفل مقدّس روحانی همدان و احبّاء کاملاً نزدیک، صمیمانه و توأم با احترامات عمیق دو جانبه بوده است.

مثلاً به خاطر دارم که در همدان روز اوّل عید رضوان اختصاص به دیدار احبّاء از اعضاء محفل روحانی در منازلشان و عرض تبریک و تهنیت داشت. در آن روز احبّاء شخصاً و گاهی با اعضاء خانواده به این منازل سر زده و احترام و تعلّق خاطر خود را بدین وسیله به آنان ابلاغ می‌نمودند. در مقابل روز نهم عید رضوان اعضاء محفل منفرداً و گاهی دو یا سه نفر به همراه یکدیگر از صبح زود تا پاسی از شب به منازل احبّاء می‌رفتند و به اصطلاح این دیدار را بازدید پس می‌دادند.

در منزل ما آن روز جوّ مخصوصی حکمفرما بود. پدرم از صبح زود بر تمام وسائل و لوازم پذیرائی از اعضاء محفل شخصاً نظارت می‌کرد و سپس مرتّباً بین درب ورودی منزل که در جنوب ساختمان بود و ساختمان مسکونی که در شمال قرار داشت در انتظار ورود آنان در رفت و آمد بود.

در این منزل درخت کهنسال و بزرگی از یاس بنفش وجود داشت که در این فصل غرق در گل بود و عطر این گل‌ها حتّیٰ از کوچه‌ای که منزل ما در آنجا قرار داشت به مشام می‌رسید. برای هریک از اعضاء محفل دسته‌ای از این یاس‌ها آماده بود که در بازدید به ایشان تقدیم می‌شد.

احبّاء نهایت اعتقاد و اطمینان را به مشورت با محفل در جمیع امور زندگی چه مادّی و چه معنوی داشتند حتّیٰ در مورد مسائل خصوصی زندگیشان مثلاً ازدواج فرزندانشان از مشورت با محفل دریغ نمی‌کردند. زمانی در منزل ما صحبت از این بود که آقای "الف" که عضو محفل روحانی است خواستگاری دختر آقای "ب" را برای فرزندش نموده بود. آقای "ب" برای مشورت در این مورد در جلسهٔ محفل حاضر شده و در حضور پدر داماد احتمالی آینده‌اش پرسیده بود که «آیا محفل صلاح می‌دانند که بنده دخترم را به عقد ازدواج فرزند ایشان در آورم، یا خیر؟» آنگاه آقای «الف» از محفل اجازه خواسته بود که جلسه را در مدّتی که در مورد او و پسرش مشورت می شود ترک کند تا محفل آزادانه تصمیم بگیرد. البته این امر به خوشی با موافقت همه روبرو شد و آن زن و شوهر اکنون در یکی از شهرهای امریکا زندگی می‌کنند.

محفل روحانی هم‌چنین نیز از نظارت و عطف توجّه به امور خصوصیِ خانواده‌های بهائی بخصوص آنان که احتمالاً نیاز بیشتری داشتند غافل نبود.

به عنوان نمونه در جامعهٔ بهائی همدان پزشگی بود خوشنام و مورد توجّه و احترام همهٔ مردم، چه احبّاء و چه دیگران، و وضع مالی نسبتاً مرفّهی داشت. متأسّفانه در اثر ابتلا به یک بیماری سخت مدّت دو سال بستری شد و سپس صعود نمود. در این دو سال همهٔ ثروت و موجودی آنها صرف تأمین معالجهٔ بیماری ایشان شده بود به همین دلیل پس از صعودشان همسر و پنج فرزند ایشان که بزرگترین آنها ۱۲ یا ۱۳ سال بیش نداشت بدون هیچگونه محلّ درآمدی باقی ماندند. حتّی کار به جائی رسید که قرار شده بود فرزند بزرگتر ایشان به منظور اشتغال به کاری برای کمک به خانواده‌اش از رفتن به مدرسه خودداری کند. این نکته جلب توجّه محفل را نموده بود و ترتیبی دادند که معاش آن خانواده تامین گردد.

در بالا معروض داشتم که ما جوان‌ها غالبا تمام روزها پس از پایان مدرسه در حظیرةالقدس به ورزش و تفریح مشغول بودیم. غالباً مبلّغینی نیز که به همدان تشریف می‌آوردند در قسمت‌هایی از این حظیرةالقدس

سکونت داشتند و اجتماع ما نوجوانان و بازی و تفریح و رفت و آمدمان برای آنان ایجاد مزاحمت می‌نمود. ما خود از این مزاحمت آگاه و همواره نگران عکس العمل ساکنین و یا احتمالاً محفل بودیم. با توجّه به این نگرانی روزی جناب مشتعل که دواطلبانه تمام مکاتبات و نامه‌های محفل را به احبّاء می‌رساند (شرح حیات و خلوص و ایمان این مرد مخلص فداکار و اثری که خدمات صادقانهٔ ایشان در روح این عبد گذارده در این مقال نمی‌گنجد) به بنده ابلاغ کردند که در جلسهٔ آیندهٔ محفل که سه روز بعد تشکیل می‌شد برای ملاقات با محفل شرکت کنم. با شنیدن این پیام سراپای وجودم به ارتعاش آمد و سخت پریشان خاطر شدم و با خود گفتم که «محفل با بنده چه کاری ممکن است داشته باشد؟» و سپس به این نتیجه رسیدم که «حتماً یکی از ساکنین حظیرة القدس از مزاحمت‌های ما شکایتی کرده و به همین دلیل بنده را که کم و بیش سمت ارشدیّت گروه را داشتم احضار کرده‌اند تا در این مورد توبیخ شوم و یا حدّ اقل اخطاری به ما شده باشد.»

برای بنده در آن سنّ و سال، محفل احترام و ارزش و ابهّت و عظمت خاصّی داشت و تنها یک گروه ۹ نفری از احبّاء که دو تای آنها نیز از نزدیکان بنده بودند نبود، به همین دلیل نگرانی تمام ذهن مرا به خود مشغول کرد و متأسّفانه جرأت طرح این مطلب را با والدین و برادران بزرگتر و مشورت با آنها را نیز نداشتم.

خدا می‌داند که در این سه روز بر من چه گذشت تا اینکه روز موعود فرا رسید و به حظیرة القدس که محلّ تشکیل جلسهٔ محفل روحانی بود رفتم و بدون اینکه به بچّه‌ها که در حیاط حظیرة القدس جمع بودند سری بزنم یک راست وارد اطاق انتظار محفل روحانی شدم. در آنجا آقای "س" (فرزند ارشد دکتر متصاعد الی الله) را دیدم. امّا آنقدر در افکار خود که چه خواهد شد و چه بگویم و به والدینم چگونه توضیح بدهم غوطه‌ور بودم که حتّیٰ از "س" نپرسیدم که تو برای چه به اینجا آمده‌ای. "س" عضو گروه ما نبود ولی با هم آشنا بودیم و چون بی‌نهایت محجوب و آرام بود در بازی‌ها و مزاحمت‌های ما برای ساکنین حظیرة القدس شرکت نداشت.

بالاخره درب اطاق محفل باز شد و بنده و "س" هر دو به داخل فراخوانده شدیم. ضربان قلب من در این لحظه دراوج خود بود. ناظم محفل روحانی پس از تشکّر از شرکت هر دوی ما رو به بنده کردند و گفتند که "س" مدّتیست به مدرسه نمی‌رود و در پاسخ محفل برای علّت نرفتن به مدرسه به عذر اینکه ریاضیات نمی‌فهمد متوسّل شده‌است. چون محفل اطّلاع دارد که ریاضیات شما در مدرسه خوب است از شما می‌خواهد که بطور مرتّب به ایشان کمک کنید تا عقب‌افتادگی از درُوس ریاضی را جبران کنند و سپس این کمک و همکاری را ادامه دهید تا وقتی خود ایشان نیازی به این کار نبینند. با شنیدن این مطلب یک‌باره تمام تشویش خاطرم به پایان رسید و تمام نگرانی‌هایم تبدیل به شادی و سرور شد که الحمدالله نه تنها اخطار و توبیخی در کار نبود بلکه به بنده افتخار ارجاع مأموریتی داده شد. از این نوع اقدامات محفل مقدّس روحانی همدان فراوان به خاطر دارم که چگونه محفل بجای پدر و مسئول همهٔ امور جامعه و احبّاء عمل می‌کرد.■

● پیام بهائی خوانندگان عزیز را به مطالعهٔ مقالات جناب موسی امانت در شماره‌های ۲۱۴ تا ۲۱۷ که شرحی از جامعهٔ بهائی همدان تا پیش از بسته شدن مدرسهٔ تأیید نگاشته‌اند دعوت می‌کند.

فاتح روحانی کشور لائوس

باهره راسخ

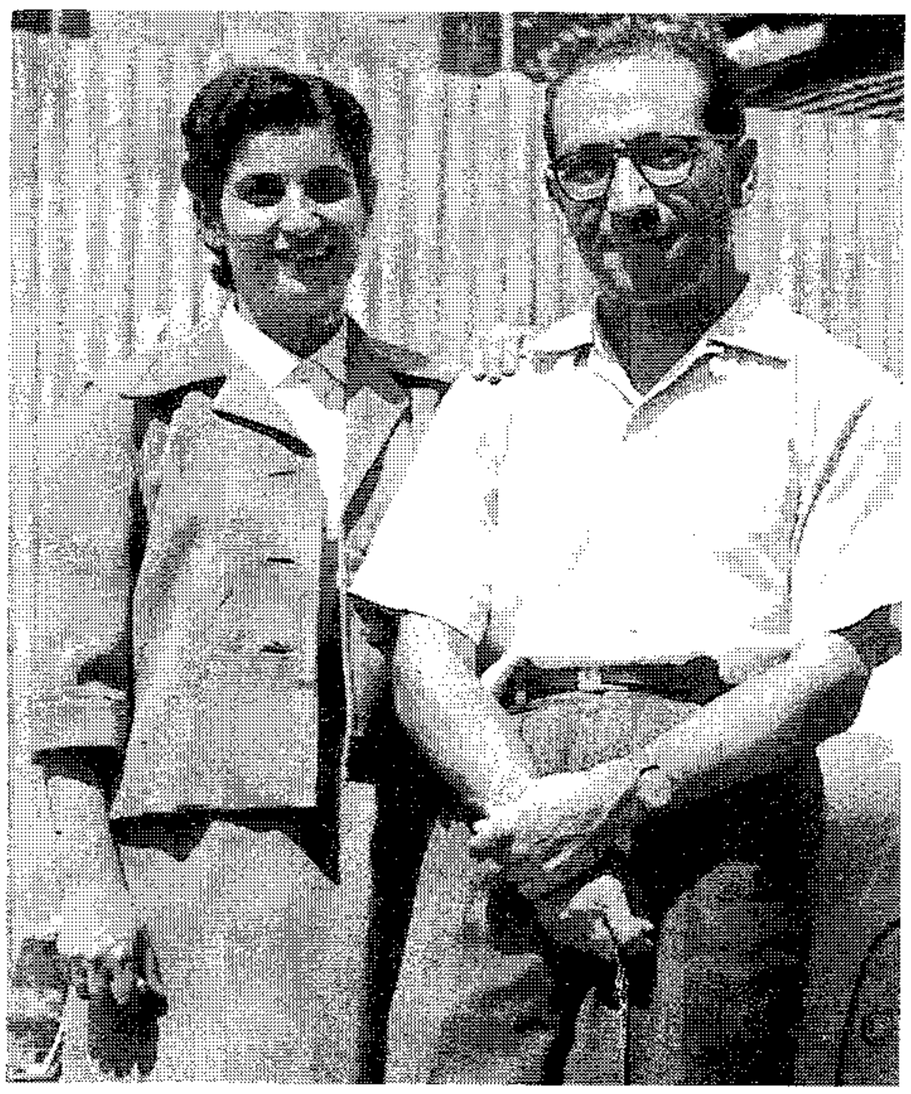

حشمت و نصرت تایید لائوس ۱۹۶۰

آقای دکتر حشمت تأیید اوّلین مهاجر به کشور لائوس و فاتح این سرزمین در طیّ نقشهٔ دهسالهٔ تبلیغی (۱۹۵۳-۱۹۶۳)، در سال ۱۹۲۲ در خانوادهای آشنا به امر بهائی به دنیا آمده است. پدر بزرگ مادرش یکی از علمائی بود که هنگام سفر حضرت اعلیٰ به زیارت مکّه در مسقط با آن حضرت آشنا شد. علامات قائم موعود را در وجود مبارک یافت، همراهشان به مکّه رفت و مشاهدهٔ رفتار و مطالعهٔ آثار آن حضرت او را به شرف ایمان فائز نمود.

دکتر تأیید هنگام تحصیل در دبیرستان با مطالعهٔ کتاب مستطاب ایقان به امر مبارک اقبال کرد. وی در سال ۱۹۴۹ موفّق به اخذ گواهینامهٔ پزشکی شد و در رسالهٔ دکترای خود با عنوان: «پیشگیری از بیماری» از نصوص مبارکه برای حفظ سلامتی استفاده نمود. پس از اخذ گواهینامهٔ پزشکی به کاشان رفت تا جایگزین دکتر مظفّر برجیس پزشک بهائی شود که به قتل رسیده بود. مدّت شش ماه که در آن شهر ماند امّا هیچکس به مطبّ او مراجعه ننمود. ناچار از آنجا به کوهرنگ رفت. در این شهر به تحریک علماء در صدد قتل او برآمدند امّا خوشبختانه نقشهٔ آنها عقیم ماند.

دکتر تأیید در سال ۱۹۵۴ به قصد مهاجرت به تایلند، ایران را ترک نمود و پس از روبرو شدن با مشکلات زیاد سرانجام پس از چند ماه به آنجا رسید. ندانستن زبان و عادت نداشتن به غذای آنجا از جمله مسائلی بود که با آن روبرو شد. علیٰرغم کوشش در آموختن زبان تایلندی موفّق به آن نگردید با این حال‌توانست مصاحبه‌ای رادیویی ترتیب دهد و مقاله‌ای دربارهٔ امر در روزنامه درج کند و با شخصی که چندی بعد مؤمن گردید آشنا شود. این شخص دو جزوهٔ امری را به زبان تایلندی ترجمه کرد و مورد عنایات حضرت ولیّ امرالله قرار گرفت. دکتر تأیید پس از سیزده ماه زندگی در تایلند چون موفّق به تجدید اجازهٔ اقامت نشد ناچار به لائوس که به تازگی از زیر چنگال عفریت جنگ رهایی یافته و کشوری مستقل شده بود رفت. امّا بر اثر اشتباه سفارت ویزایی که به او دادند فقط دو هفته اعتبار داشت.

در دوّم ماه ژوئن ۱۹۵۵ به شهر کوچکی رفت که چند فرانسوی در آن زندگی می‌کردند و توانست از زبان فرانسه که در دبیرستان آموخته بود در آنجا استفاده کند. به علّت مضیقهٔ مالی ناچار مدّت پنج ماه در آشپزخانهٔ تنگ و

تاریکی که مردی نیک‌خواه در اختیارش گذارده بود بسر برد. تختخوابش میز کوچک آشپزخانه بود و غذایش منحصر به نان و شیر و کنسرو شد. این غذا را راهبه‌های بودایی که نزدش زبان انگلیسی می‌خواندند برایش تأمین می‌نمودند. مسئلهٔ اساسی او گرفتن ویزا بود. اولیای امور نسبت به کسی که دعوی طبابت داشت و حاضر بود در چنین شرائط سختی زندگی کند ظنین بودند.

بالاخره بوسیلهٔ یکی از شاگردانش موفّق به اخذ ویزای شش ماهه شد و این موضوع را به اطّلاع حضرت ولیّ امرالله رسانید. هیکل مبارک رضایت خاطر خود را از موفّقیّت دکتر تأیید در کسب اجازهٔ اقامت و همچنین تقدیم تبرّع او به صندوق بین‌المللی در توقیعی ابراز نمودند و او را به ادعیهٔ خودشان اطمینان بخشیدند. دکتر تأیید از آن آشپزخانهٔ محقّر به خانهٔ مخروبه‌ای که دو اطاق داشت و اکنون در نظرش کاخ باشکوهی جلوه می‌کرد نقل مکان نمود. یکی دو ماه بعد همسرش به او پیوست و چندی نگذشت که او را در یک مؤسّسهٔ امریکایی به عنوان پزشگ با حقوق بیش از انتظارش استخدام کردند و حال آنکه ادارهٔ دولتی تقاضای کار او را نپذیرفته بود.

پس از چندی خانهٔ مناسبی در اختیار او و خانواده‌اش گذاشتند و با حقوق زیادی که می‌گرفت توانست یک اتوموبیل خریداری نماید.

با آنکه تبلیغ امر در لائوس مجاز بود با این حال تا دو سال و نیم مساعی تبلیغی او نتیجه‌ای نبخشید تا آنکه در دسامبر سال ۱۹۵۷ یک ماه پس از صعود حضرت ولیّ امرالله جوانی بومی اقبال به امر نمود و پس از او چند نفر دیگر با کمک مهاجری که از امریکا آمده بود به شرف ایمان نائل شدند.

در ژانویهٔ آن سال روز ادیان برگزار شد که نخست وزیر کشور در آن حضور یافت و در آوریل آن سال اوّلین محفل روحانی تشکیل شد. با مسافرت شادروان جناب آوارگان به لائوس و فعّالیّت تبلیغی ایشان در سال ۱۹۶۰ دوّمین محفل روحانی تشکیل یافت. روز ادیان راکه بانی آن بهائیان بودند برادر پادشاه لائوس افتتاح نمود و صدای امریکا این خبر را پخش کرد. موضوع دیگری که موجب اشتهار امر گردید انتشار کتابی بود به نام "شبی که کوه را می‌سوزاندند" نویسندهٔ کتاب دکتر توم دولی Tam Dooly از مدرسه‌ای که بهائیان تأسیس کرده‌اند و اقداماتی که از سوی آنان برای کمک به پناهندگان انجام گرفت تحسین و تمجید نموده بود. زندگی در لائوس با مشکلات و فداکاری همراه بود. چون میل مبارک حضرت ولیّ امرالله بر این بود که قطعه زمینی به عنوان موقوفهٔ امری خریداری شود دکتر تأیید اتوموبیل خود را فروخت و قطعه زمینی خریداری کردند که به نام امر به ثبت رسید.

دوچرخه‌ای که جایگزین اتومبیل بنز شد چندی بعد در تصادفی از بین رفت و پای چپ دکتر تأیید نیز آسیب دید. سال‌ها بعد به علّت افروخته شدن آتش جنگ، دکتر تأیید و خانواده‌اش ناگزیر از ترک لائوس شدند. چند ماه در بانکوک بسر بردند و هنگامی که ایادی امرالله جناب سمندری به تایلند سفر نمودند آقای دکتر تأیید میزبان و مترجم ایشان بودند. دکتر تأیید اکنون در استرالیا زندگی می‌کنند و پسرشان فؤاد تأیید با همسرش به پاپوآ نیوگینی مهاجرت کرده‌اند. ■

این مقاله با استفاده از منابع مختلف تهیه شده است.

سال ۲۰۰۱، سال آدمک‌های مصنوعی؟

روبو Robot به معنی ماشینی است که به تصویر و تمثیل انسان و برای اجرای وظایف آدمی طرّاحی و ساخته می‌شود. در رمان‌های تخیّلی علمی *Science Fiction* نقش بارزی به این آدم نمایان داده شده. در عمل نیز در بسیاری از کارهای دشوار صنعتی یا علمی، روبور را جایگزین انسان کرده‌اند.

در نمایشگاه‌های اخیر صنعتی که در ممالک مختلف غربی از جمله ژاپن برقرار شد از جمله پیشرفت‌های فنّی که انظار همگان را به خود جلب کرد ماشین‌هایی بود که به مانند آدمک مصنوعی Robots همه گونه وظایف خانگی را انجام می‌دهند و شاید در آیندهٔ نزدیک قادر باشند که کدبانویان را از بسیاری مشغله‌های وقت‌گیر پر زحمت چون رُفت و روب و شست و شوی آزاد کنند. سابق بر این "روبو" یا آدمک مصنوعی را برای کارهای دشوار و خطرناک آزمایشگاهی یا صنعتی بکار می‌بردند امّا حالا "روبو" دست‌آموز بانوان حتّیٰ کودکان شده است. بعضی از این آدمک‌ها با صدای صاحب خود آشنا هستند و کارها را به فرمان شفاهی او انجام می‌دهند.

سازندهٔ معروف ژاپنی Sony چندی قبل سگ مصنوعی را به بازار فرستاد و می‌گویند که حدود چهل هزار نفر در سراسر جهان این نوع سگ را که در موقع خود به قیمت حدود ۲/۵۰۰ دلار امریکایی فروخته می‌شد (۱۵ هزار فرانک فرانسه) خریدار شدند. از اکتبر سال قبل (۲۰۰۰) نوع دوّم سگ مصنوعی که ۱/۵ کیلو وزن و ۲۸ سانتی متر قد دارد وارد بازار شده و گفته‌اند که بسیاری از کودکان و بزرگسالان را جذب کرده خصوصاً که صدای صاحبش را می‌شناسد و بین تعدادی از رنگ‌ها قادر به تشخیص است.

جالب توجّه است که سگ مذکور که نامش آیبو Aibo است وسیلهٔ تبلیغات برای بسیاری از مارک‌های معروف شده مثلاً در برنامه‌های تلویزیونی دیده شده که آیبو لباس پوستی مارک "فِندی" را به تن دارد، جواهرات "شانِل" به گردن اوست و حتّیٰ صاحب اشیاء چرمی یا جامه‌دانی از مارک وویتون Vuitton است.

در دست داشتن قلّادهٔ یک سگ مصنوعی وسیله‌ای برای ابراز احساسات انسانی و هم راهی برای تفاخر و تظاهر به ثروت است. شاید با کاهش تدریجی قیمت آدمک‌ها و حیوان‌های مصنوعی همهٔ خانواده‌ها طالب آنها شوند و مثل تلفن متحرّک که امروزه در دسترس همگان است جایی برای خودنمایی باقی نماند.

کاربرد ماشین‌های مصنوعی هشیار و مطیع در کارهای صنعتی (Robotisation)

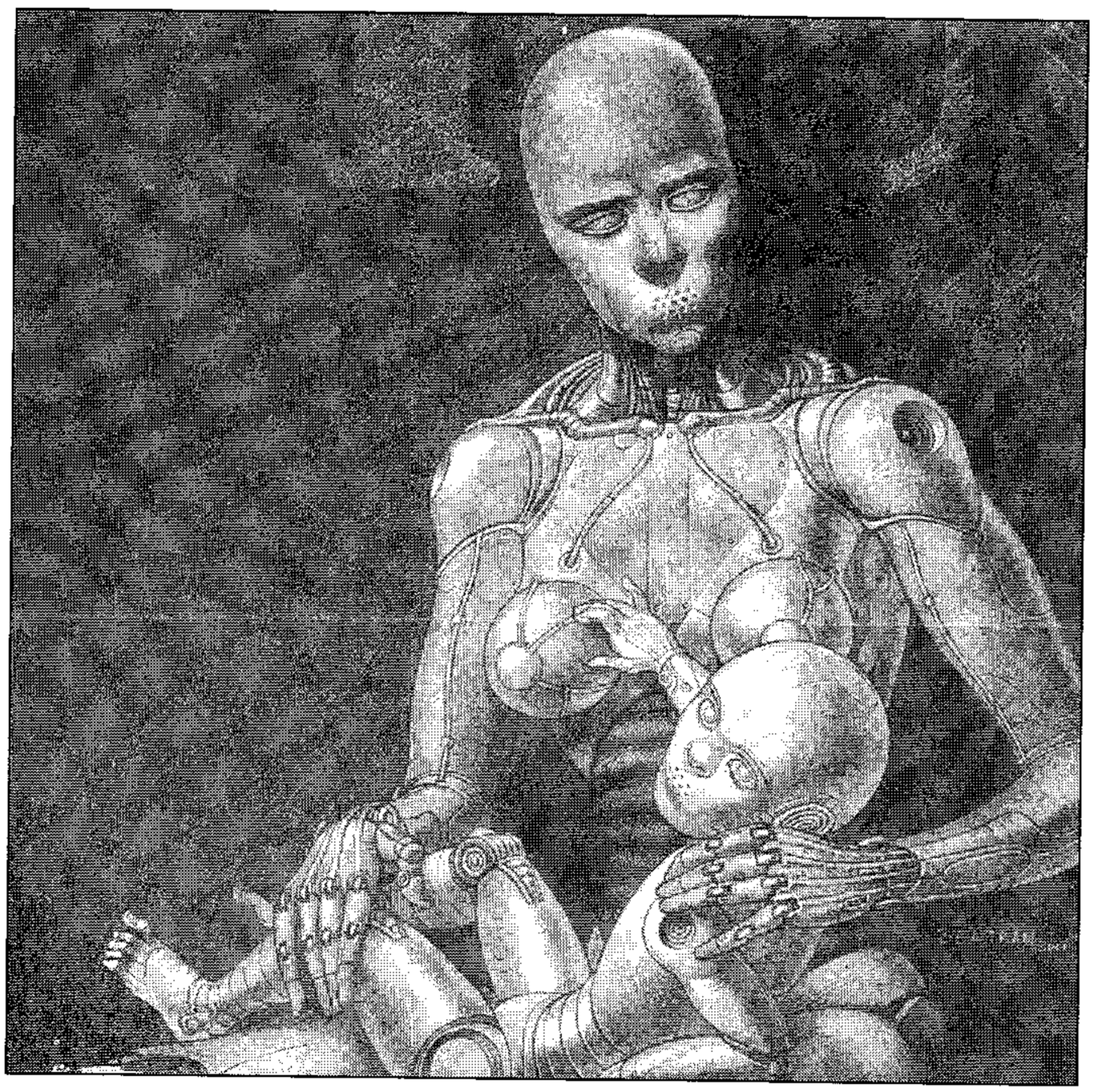

پدیده‌ای رو به گسترش است. این ماشین‌ها بسیاری از مخاطرات را از کارگران صنایع دور کرده و در عین حال آدمیان را ناگزیر کرده که به آهنگ ماشین فعّالیّت کنند و از سرعت ماشین تبعیّت نمایند. از حدود سال ۱۹۶۱ بود که اوّلین آدمک‌های مصنوعی در کارخانه‌های جنرال موتورز به کار گماشته شدند. دو امریکایی که مخترع اوّلین ماشین "روبو" بودند جو انگلبرگر Engelberger و جرج دیول George Devol از فروش این نوع ماشین ثروتی بهم زدند. از محاسن ماشین این است که فرمانبردار است و به خلاف کارگر زنده نه اعتراض می‌کند و نه اعتصاب که سبب درد سر کارفرما شود.

مخترعان ماشین‌های آدم‌نمای سعی دارند که هرچه بیشتر از مکانیسم‌های طبیعی درس بگیرند و آنچه را در حیات واقعی جریان دارد در عالم مکانیک منعکس کنند. تصویری از مادر و کودک ذیلاً می‌آید، نمونه خوبی است از میل "تقلید یا بازسازی حیات و طبیعت"، همان طور که مخترعان هواپیما به طبیعت نگریستند و بال‌های حیوانات را برای ماشین در دست احداث خود، به عنوان مُدل پذیرفتند.

از زمینه‌های کاربرد "روبو" یکی همکاری با پزشکان است در عمل‌های جرّاحی. چندین بیمارستان در فرانسه هم‌اکنون از چنین مددکاران مصنوعی استفاده می‌کنند. نقطهٔ مقابل، استفاده در عملیّات نظامی است که بر طبق قرائن امکانات وسیعی را برای سپاهیان باز می‌کند مانند هواپیمای جنگنده که با آدمک‌های مصنوعی حرکت داده می‌شوند.

ذکر یک نکته در پایان این گزارش بی‌مورد نخواهد بود و آن کمال عالم خلقت است که هرچه بشر کند و هر ماشینی بسازد به کاملیّت، جامعیّت، هوشیاری و سر زنده بودن مصنوع الهی نخواهد بود. به قول جناب نعیم:

گر گلی را بسازی از کاغذ
او نمی‌بالد و نمی‌بوید
بلبلی را که آری از پر و بال
او نمی‌نالد و نمی‌موید■

صد شخصیّتی که قرن بیستم را ساخته‌اند

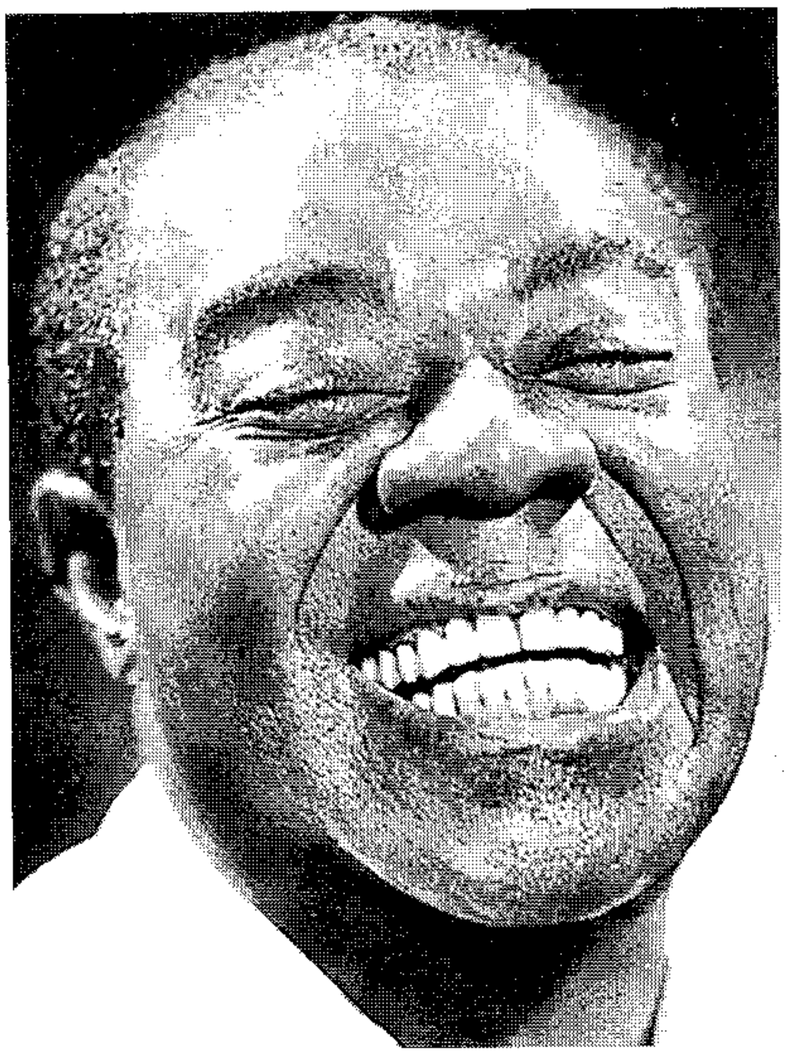

لویی آرمسترانگ نوازنده ترومپت

روزنامهٔ فرانسوی‌زبان فیگارو در شمارهٔ دوّم ژانویهٔ ۲۰۰۱ خود به ذکر خلاصهٔ احوال یکصد شخصیّت که با نبوغ، استعداد عظیم یا شهامت و جرأت خود سازندهٔ قرن گذشته بوده‌اند پرداخته و با تصدیق دشواری چنین انتخابی در میان هزاران فرد برجسته، دل به دریا زده و فهرستی از نام‌آوران بزرگ آن سده ارائه کرده است. برای نگارندهٔ این سطور آنچه جلب توجّه کرد در درجهٔ اوّل ملاک‌هایی است که نویسندگان فیگارو در برگزیدن این عدّه به کار برده‌اند. ملاک‌هایی که قبل از هر چیز جنبهٔ مادّی دارد یعنی نظر به کسانی دوخته شده که زندگی مادّی بشر را تسهیل کرده‌اند یا در حیات مادّی درخشش داشته‌اند و از آن جمله بوده‌اند: در خیّاطی کریستین دیور و گابریل شانل فرانسوی، در انواع ورزش محمّد علی مشت‌زن امریکایی، جان ویسمولر شناگر، ادموند هیلاری کوهنورد، سوزان لنگلن تنیس‌باز، کارل لوئیس قهرمان پرش، پله فوتبالیست برزیلی و چند تن دیگر.

صنعت سینما بخش مهمّی از نام‌آوران را به دنیا داده است لذا نام‌های آشنایی چون: گرتا گاربو، والت دیسنی، چارلی چاپلین، بریژیت باردو، ارسون ولز، مارلین مونروئه، آلفرد هیچکاک در فهرست قرن به چشم می‌خورد.

در میان سیاستمداران معروف به این اسم‌ها بر می‌خوریم: آدلف هیتلر، خوان کارلوس، هلموت کول، لنین، استالین، مائو تسو دونگ، عبدالجمال ناصر، فرانکلین روزولت، وینستون چرچیل، بن گوریون، ژرژ کلمانسو، شارل دوگل، ژنرال آیزنهاور، میکائیل گورباچف و یک دو تن دیگر.

فهرست علماء، مخترعان و مکتشفان در این قرن مفصّل است از جمله: جیمز واتسون، آلبرت انشتین، الکساندر فلمینگ (کاشف پنسیلین)، میلتون فریدمن (اقتصاددان)، فرانسوا ژاکوب، ژولیو کوری، کارل یونگ، زیگموند فروید، جان مینارد کینز (اقتصاددان)، ماکس پلانک، و چند شخص دیگر.

و نیز فراوان بوده‌اند کسانی که در رشته‌های مختلف هنر نام‌آور شده و اثر نهاده‌اند چون:

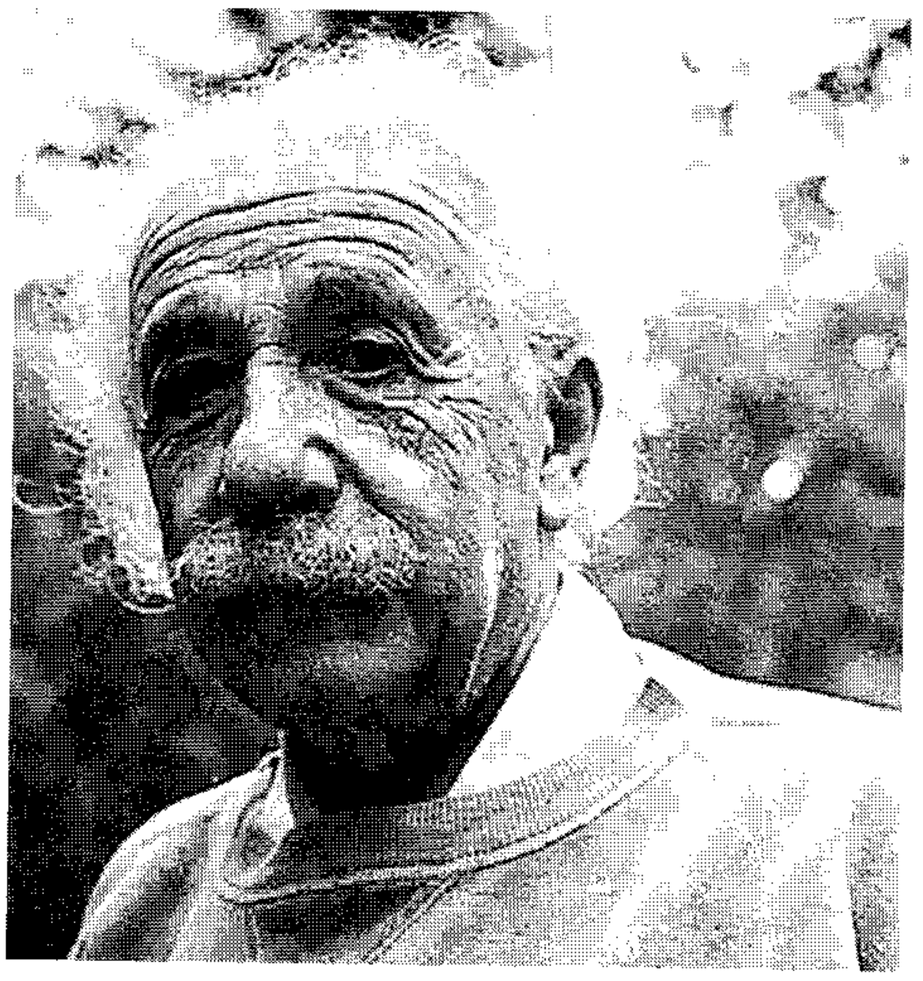

آلبرت انشتین

زیگموند فروید

لوئی آرمسترانک در موسیقی، گیا کومتی درپیکرتراشی، کاندینسکی فرانسوی در نقّاشی، لوکور بوزیه در معماری، ماتیس در نقّاشی، میجنسکی روس در باله، پیکاسو در نقّاشی، راخمانینوف در موسیقی، موریس راول در موسیقی، استراوینسکی روس در آهنگ‌سازی و چند نفر دیگر.

عدّهٔ نویسندگانی که فیگارو به عنوان بزرگترین در قرن گذشته نام برده است بسیار بالا و شاید بیش از گروهای دیگر است از جمله: سِلین، ارنست همینگوی، جیمز جویس، فرانتس کافکا، ویلیام فاکنر، مارسل پروست، سنت اکزوپری، ژان پل سارتر، الکساندر سولژنتسین.

امّا آنجا که پای مذهب و روحانیّت و انسان دوستی به میان می‌آید ظاهراً کُمیت پژوهندگان فیگارو لنگ بوده است و به این اسامی اکتفا کرده‌اند بدون آنکه اشاره‌ای به دو شخصیّت درخشان روحانی این قرن کنند: ژان پل دوم پاپ فعلی، مادر ترزا، مارتین لوتر کینگ، و بالاخره مردان مذهبی و سیاسی چون ماهاتما گاندی، و آیت‌الله خمینی.

نیازی نیست که اسامی فیلسوفان یاقهرمانان بعضی رشته‌ها چون فضانوردی (گاگارین)، بازی شطرنج (جیمز فیشر)، هواپیمایی (لیندبرگ) و امثال ایشان را در اینجا بیاوریم فقط نمی‌توانیم از گفتن این نکته خودداری کنیم که سورکین جامعه‌شناس معنویّت‌گرای قرن بیستم حقّ داشت که بگوید قهرمان‌های "عصر حسّی" یعنی دوران مادّی معاصر به مقیاس‌های کمّی سنجیده می‌شوند مثل صاحب بیشترین درآمد (بیل گیت)، پر فروش‌ترین اثر، مقتدرترین موقعیّت اجتماعی و سیاسی، و معیارهای معنوی بسیار کم دخالت دارد. قرن بیستم حتّیٰ دژخیمان را هم در صف سرآمدان جای داده است و از این بابت نام الکاپون در این فهرست خالی است. به عقیدهٔ پژوهندگان فیگارو این اختراعات زندگی بشر را در قرن گذشته دیگرگون کرده‌اند:

هواپیما در سال ۱۹۰۳ که در آخر قرن مورد استفاده ۱/۶ میلیارد مسافر در طیّ هر سال بوده است، اتومبیل در سال ۱۹۰۸ که اکنون

مهاتما گاندی

ولادیمیر لنین

شمار آن در دنیا به ۵۰۰ میلیون بالغ شده، شلوار جین در سال ۱۹۱۰ که سالی ۱۰ میلیون عدد از آن در ۵۰ کشور جهان به فروش می‌رسد، سقّز در سال ۱۹۱۷ که اکنون سالی پنجاه هزار تُن از آن تولید می‌شود، یخچال برقی در سال ۱۹۱۹ که امروزه هیچ خانواده‌ای از آن گزیر ندارد، سیگارت در سال ۱۹۲۴ که متأسّفانه امروز آفت جان میلیون‌ها نفر است.

تلویزیون در سال ۱۹۲۶ که در یک کشور پیشرفته ۹۴ درصد خانواده‌ها به آن دسترسی دارند، پارچهٔ نایلون در سال ۱۹۳۷، قلم مرکّب سر خود (خودکار) در سال ۱۹۴۰، کامپیوتر در سال ۱۹۴۵ که فی الحقیقه دنیا را وارد عصر تازه‌ای یعنی عصر مخابرات و مبادلهٔ اطّلاعات به صورت فوری و آنی کرده، قرص ضدّ حاملگی در سال ۱۹۵۵، کارت‌های الکترونیکی در سال ۱۹۷۴ و بالاخره در سال ۲۰۰۰ خواندن رمز اکثر کدهای ژنتیک نوع انسان. در شمار کسانی که نامشان را در صفحات قرن گذشته باقی نهاده‌اند ظاهراً زنان سهم کوچکی دارند و از آن جمله هستند: ماریا کالاس خوانندهٔ اپرا، شانل خیّاط فرانسوی، چند هنرپیشه که ذکرشان رفت، (گرتا گاربو، بریژیت باردو، مارلین مونروئه)، مادر ترزا ولنگلن تنیس‌باز، و چنین می‌نماید که انتخاب کنندگان فیگارو رجحان را آشکارا به مردان داده‌اند والّا در این قرن بسیار زنان در عرصهٔ ادب، فلسفه، علم و هنر و حتّیٰ سیاست بوده‌اند که از یادآوری نامشان دریغ نمی‌توان کرد مانند: کولت فرانسوی نویسنده، سیمون دوبووار فیلسوف اجتماعی، ماری کوری عالم، چندین زن برندهٔ جایزهٔ ادبی و علمی نوبل، و ده‌ها زن که فلورانس مونتری نود (Montrey Naud) در کتاب «قرن بیستم زنان» (ناتان ۱۹۸۹) نام و شرح خدماتشان را ضمن فهرست طولانی نقّاشان، پیکرتراشان، عکّاسان، صحنه آرایان و غیره آورده است.

در زمینهٔ بانوان در عالم سیاست نام‌های: ایندیرا گاندی، بی‌نظیر بوتو، گلدا مایر، مارگریت تاچر، سیمون ویل و اوا پرون را نمی‌توان و نباید فراموش کرد. ■

تعزیه و مراسم آن

به مناسبت اجرای تغزیه در فستیوال پائیزی پاریس

عبدالحمید اشراق

از روز ۲۲ سپتامبر تا ۵ اکتبر گذشته بخشی از فستیوال پائیز پاریس به نمایش تعزیه اختصاص یافت. نمایش تعزیه برای نخستین بار ده سال قبل (۱۹۹۱) در فستیوال آوینیون Avignon اجرا شد. امسال نیز جمعی از بازیگران باتجربه از ایران دعوت شده بودند و سه برنامهٔ: امام حسین، حرّ و مُسلم را در سالن پارک لو ویلت Parc Le Vilette اجراکردند.

در این پارک چادری مدوّر با گنجایش حدود ۵۰۰ نفر برای برگزاری این تئاتر آماده شده بود. سِنی (صحنه‌ای) به شکل دایره در مرکز قرار داشت و مابین سِن و تماشاچیان چند متر فاصله بود، بطوری که بازیگران می‌توانستند همراه با حیوانات خود به راحتی برنامه را در فضای خالی پیرامون سِن اجرا کنند. دیوارهای داخل سالن تا حدّ امکان با پارچه‌های سیاهی که آیات قرآن بر آن نقش بسته بود پوشیده و تزئین شده بود. صندلی‌ها را نیز به شیوهٔ پیش‌بینی شده در تئاتر تکیهٔ دولت طهران به شکل نیم‌دایره پیرامون سِن نهاده بودند. در این سالن پرده‌ای مابین صحنه و تماشاگر حائل نبود. بطوری که بازیگران می‌توانستند به راحتی به میان جمعیّت آمده با تماشاگران در تماس باشند.

اکثر کتاب‌ها و مراجع تاریخی آغاز تعزیه را قرن دهم میلادی می‌دانند که شروع آن در دوران آل بویه ذکر شده است.

بنا به روایات، شروع نمایش تعزیه به این ترتیب بوده است که در سال ۳۵۲ هجری معزّالدین احمد بن بویه در بغداد دستور داد تا در دههٔ اوّل ماه محرّم کلّیّهٔ دکّان‌ها و مراکز تجاری را تعطیل کنند، کسبه دست از کار بکشند، مردم لباس عزا بر تن کنند و همگی به تعزیهٔ سیّد الشّهداء بپردازند. از آن پس این تعطیل مرسوم شد و به تدریج طیّ آن شرح ایستادگی، فداکاری و رنج و مردانگی امامان، مردان مقدّس و یارانشان که با تفصیل آب و تاب داده می‌شد نیز معمول گردید. تا اینکه برای نخستین بار شرح کامل این احوال و وقایع بوسیلهٔ ملّا حسین واعظ سبزواری (کاشفی) (قرن ۱۵ م.) به رشتهٔ تحریر درآمد و درکتابی به نام "روضة الشهداء" تدوین شد. در پی نگارش این کتاب مجالسی را که برای ذکر مصائب کربلا و فجایع آن دوران ترتیب داده می‌شد، روضه‌خوانی نام نهادند، رسم بر آن شد که در آن جلسات بخشی از این کتاب را خوانده و شرح و بسط می‌دادند.

امّا رفته رفته مجریان به اینگونه خواندن مطالب کتاب قناعت نکردند و به جستجوی تجسّم بیشتر وقایع و بهتر نمایاندن حوادث کربلا برآمدند و بر آن شدند تا آن رویدادها را بطور زنده در برابر تماشاگران اجراکنند.

اجرای نمایش تعزیه را به اینصورت ترتیب دادند که ابتدا مجسّمهٔ خون‌آلودی را از

جلوی عزاداران عبور می‌دادند و یا افرادی را به عنوان اُسرا بر شترهای برهنه سوار می‌کردند تا همراه با مجریان و نوحه‌خوانان از جلوی هیئت‌های عزادار حرکت کنند. به این ترتیب با بازسازی رویدادهای کربلا به شیوهٔ بسیار ابتدائی اینگونه عزاداری را از حالت سکون به در آورده حرکتی نمایشی به آن دادند.

با گذشت زمان به تدریج شرح هر یک از حوادث را جداگانه بازنویسی کردند بطوری که تعداد این حوادث که شبیه (تعزیه) نامیده می‌شود به حدود صد رسیده است. هرچند عملاً، در اجرای نمایش، این تعداد چند برابر می‌شود. به این معنی که هر گروه نمایشی دید خاصّی نسبت به یک واقعه دارد و شهادت حضرت علی، شهادت امام حسین و یا امام جعفر صادق را با دریافتی که خود از آن دارد با ایجاد تغییراتی اجرا می‌کنند.

این تغییرات هنگام اجرا، بویژه در مورد پوشش لباس‌ها و حرکات قابل ملاحظه است و تعزیه‌گردان‌ها در این تغییرات بسیار دخالت می‌کنند و صاحب‌نظر هستند. البتّه هدف تعزیه‌گردان‌ها همواره تحت تأثیر قرار دادن تماشاگران و ایجاد احساس اندوه، خشم و افسوس نسبت به حوادث بوده است و باید اذعان داشت که آنها از این حیث بسیار موفّق بوده‌اند، بطوری که تأثیری که اجرای یک نمایش تعزیه بر حاضران می‌گذارد در هیچیک از تئاترهای اروپایی دیده نمی‌شود. البتّه از یاد نبریم که تماشاگران در ایران بستگی‌های شدید مذهبی با وقایع آئین خود دارند، و دارای خاطرات فردی و فرهنگی از وقایع تراژیک مذهبی در ذهن می‌باشند لذا هنگام حضور در نمایش تعزیه از رویدادها مطّلع هستند و این خود موجب می‌شود تا بیشتر تحت تأثیر قرار گیرند.

در برنامه‌های فستیوال پائیزی پاریس که با استقبال و حضور فراوان ایرانیان بخصوص جوانان همراه بود از آنگونه گریه و زاری و شیون و توی سر زدن که در ایران معمول است خبری نبود. آنها با نگاهی کنجکاو اجرای برنامه‌ها را پی‌گیری می‌کردند امّا فرانسویان ضمن اینکه با تمجید و تحسین از نمایش تعزیه استقبال کردند با ابهام و پرسش روبرو بودند و بسیاری از مسائل برایشان روشن نبود. مثلاً هنگامی‌که بازیگری روی صحنه در حال اجراست، مسؤول تعزیه روی سِن می‌آید و پارچه‌ای را کف سِن پهن می‌کند، یا کاسهٔ آبی می‌آورد و یا می‌آید لباس کودکی را مرتّب می‌کند. این قبیل دخالت‌ها که از رسوم تعزیه است برای خارجی‌ها که از اشاره‌ها، کنایه‌ها و تمثیل‌ها اطّلاع ندارند، قابل درک نیست و به صورت سؤال در می‌آید، در حالیکه برای ما ایرانی‌ها عادی محسوب می‌شود.

از سوی دیگر بازیگران و مجریان تعزیه افرادی آماتور هستند که غالباً به مشاغل و حرفه‌های دیگر اشتغال دارند و فقط سالی یک‌بار برنامه اجرا می‌کنند. بنا بر این نمایش تعزیه فاقد هنر بازیگری حرفه‌ای است و اجرا کنندگان آن از تربیت ذوقی برخوردار نیستند.

بطور کلّی تعزیه‌خوان‌ها باید، باسواد، نیک‌نام، خوش سابقه، بخصوص خوش صدا باشند. در هر تعزیه دو گروه در برابر یکدیگر بازی می‌کنند. گروه موافق با خواندن اشعار و کاربرد دستگاه‌های متنوّع موسیقی ایرانی حالتی خاصّ و آرام به صحنه می‌بخشند. در حالیکه گروه دوّم یعنی مخالف‌خوان‌ها با فریادهای ناهنجار، صداهای کلفت و خشن و لحنی پرخاشگر اشعار خود را اجرا می‌کنند.

نمایش تعزیه در دورهٔ قاجار در قزوین

پوشش این دو گروه نیز با یکدیگر تفاوت دارد. مخالف‌خوان‌ها بیشتر جامه‌های قرمز همراه با شال سرخ و یا رنگ‌های تند و زننده می‌پوشند. در حالیکه موافقین لباس‌هایی به رنگ‌های آرام و بیشتر سفید و سبز به تن می‌کنند.

در گذشته رسم بر این بود که پوشاک تعزیه‌خوان‌ها را از لباس‌های نذری مردم تهیّه می‌کردند. به این ترتیب که هر سال در اوائل ماه محرّم در هر حسینیّه داربستی به صورت اتاقک به نام "نخل" برپا می‌کردند؛ مردم پارچه، لباس و اشیاء زینتی خود را به عنوان نذر به آن نصب می‌کردند.

در داخل نخل، زنگ‌های بزرگ و کوچک آویخته، اطراف آن را آینه نصب می‌کردند و هنرمندان تعزیه بعداً همین لباس‌ها را در صحنه می‌پوشیدند. امّا اکنون مدّتی است که این رسم منسوخ شده است.

شکل و نحوهٔ ساختن نخل به این ترتیب بود که معولاً با چوب در اندازه‌های مختلف کوچک و برزگ یک داربست اتاق مانند درست می‌کردند و در ماه محرّم در میادین می‌گذاردند و مردم نذریه‌های خود را به آن نصب می‌کردند.

در مورد شکل نخل و چگونگی پدید آمدن آن نظریّه‌های مختلفی وجود دارد. یکی از نظریّه‌ها اینست که نخل نمادِ حجله یا تصوّری از آنست. حجله نیز اشاره به ازدواج میان قاسم (پسر امام حسن) و دختر عمویش (دختر امام حسین) دارد گو اینکه این ازدواج انجام نشد. معمولاً هزینهٔ ساختن نخل و برگزاری برنامه‌های تعزیه توسّط ثروتمندان محل تأمین می‌شود و از آنجا که مردم، بویژه بازاری‌ها عشق و علاقهٔ زیادی به تعزیه دارند، در گذشته سرمایه‌داران در وصیّت‌نامه‌ها بخشی از اموال خود را به اجرای تعزیه اختصاص می‌دادند. از این‌رو تعزیه تئاتری رایگان است. به علاوه از مدعوین با شربت و خوردنی پذیرایی شایان توجّهی می‌شود. امّا برخلاف سایر انواع نمایش‌ها، در تعزیه از دست زدن و تشویق و آفرین گفتن خبری نیست.

از این گذشته اجرای بعضی از نقش‌ها بسیار مشکل و از نظر روانی شاق است و کمتر کسی آن را می‌پذیرد. از جمله نقش شِمر. زیرا کسی که این نقش را بازی می‌کند در انظار ناپسند جلوه کرده خواهی نخواهی به او سمت شِمر می‌دهند و از فردای آن روز کار و کاسبی‌اش بهم می‌خورد. به این جهت هنگامی که فردی ایفای این نقش را می‌پذیرد در ابتدای ورود به صحنه یا قبل از انجام وظیفه‌اش رو به تماشاگران کرده می‌گوید: دوستان من کاسب محلّ هستم، بدانید که شِمر نیستم و متأسّفم که این وظیفهٔ بد را باید در حقّ این بی‌گناه (امام حسین خیالی) انجام دهم. بعد از ناراحتی زار زار می‌گرید تا هم‌شهری‌ها را متوجّه تأسّف و بی‌گناهی خود کند. نقش زن‌ها را جوان‌های نازک صدا اجرا می‌کنند.

هنرپیشه‌ها دیالوگ‌ها و گفتگوها را به صورت شعر اجرا می‌کنند. در متون اشعار تعزیه بیشتر کلمات محاوره و اصطلاحات کوچه و بازار به کار می‌رود و اشعار معروف را کمتر در آن می‌گنجانند. خواندن اشعار با آواز است و از آنجا که آوازها در دستگاه‌های ایرانی اجرا می‌شود می‌توان گفت که بقاء موسیقی ایرانی مدیون اجرای تعزیه است. و از همین راه بود که خانوادهٔ فراهانی بخصوص میرزا عبدالله با فداکاری و کوشش‌های وصف ناپذیر توانست این قطعات را جمع‌آوری کرده و به صورت پایهٔ موسیقی سنّتی ایران یا دستگاه‌های موسیقی ایرانی به ملّت ایران هدیه کند و نام خود را جاوید نگهدارد.

امّا چرا بقای موسیقی ایرانی را مدیون تعزیه می‌دانیم؟ برای اینکه در تعزیه هر نقشی آوازی ویژه در دستگاهی خاصّ دارد. مثلاً حضرت عبّاس باید حتماً چهارگاه بخواند، یا حرّ عراق را زمزمه کند، زینب گبری می‌خواند، اگر حضرت امام با حضرت عبّاس گفتگو داشته باشد باید در دستگاه شور اجرا شود. از این‌رو بازیگران تعزیه در خفا نزد استادان موسیقی می‌رفتند و دستگاه‌های موسیقی ایرانی و گوشه‌های مربوطه به آن را فرا می‌گرفتند و موسیقی ایرانی که در گذشته تا اندازه‌ای منع شده بود راه خود را از طریق تعزیه بازگشود و از یادها نرفت و علمای دین چون دیدند با دخالت موسیقی، تعزیه بیشتر مورد توجّه مردم قرار گرفت مخالفتی نکردند.

سازهایی که معمولاً هنگام اجرای تعزیه نواخته می‌شوند عبارتند از: سنج، طبل بزرگ، نی (قره نی)، شیپور، دهل و نقّاره. هریک از این سازها وظایفی دارند و حالتی خاصّ القاء می‌کنند. مثلاً سنج در صحنه‌های جنگ در

رابطه با شمشیر وظیفهٔ حسّاسی دارد و طبل حوادث را پیش‌بینی می‌کند.

نواختن نی یا قره‌نی هنگام صحنه‌های رقّت‌انگیز و سوزناک معمول است، و کرنا از مرگ خبر می‌دهد. تعداد نوازندگان از ۷ الیٰ ۸ نفر تجاوز نمی‌کند.

امّا در دوران ناصرالدّین شاه چند گروه موسیقی‌دان پیرامون سِن مدوّر تعزیه رژه می‌رفتند و سپس هریک در مکانی خاصّ جای می‌گرفتند. در آن دوره نمایش تعزیه در ساختمان عظیمی به نام "تکیهٔ دولت" اجرا می‌شد.

تکیه دولت که در سال ۱۲۴۸ شمسی به فرمان ناصرالدّین شاه در طهران ساخته شد متجاوز از ۲۰/۰۰۰ نفر گنجایش داشت و از آن پس برنامه‌های تعزیه شکوه و جلال و عظمتی بی‌نظیر یافت. از آنجا که ناصرالدّین شاه به تعزیه علاقهٔ وافر داشت دستور ساختمان تکیه دولت را صادر کرد و از این نظر نمایش تعزیه در آن زمان رونق و گسترش بی‌سابقه‌ای یافت و شکل اجرا، نحوهٔ نگارش، دکور و همهٔ ارکان آن دگرگون شد. بطوری که اکثر نوشته‌ها و نمایش‌نامه‌ها جنبهٔ فانتزی یافت و حتّیٰ گاه مضحک می‌شد تا برای تماشاگران بخصوص بزرگان جنبهٔ سرگرم کننده داشته باشد. اندکی بعد اینگونه تعزیه‌های مضحک و طنزآمیز نام دیگری به خودگرفت و "گوشه" نامیده شد امّا جالب اینجاست که این نمایش‌نامه‌های طنزآمیز نیز همیشه به وقایع کربلا ختم می‌شد.

در بعضی شهرستان‌ها نوع دیگری از تعزیه به نام "تعزیهٔ دوره" رایج شد. به این ترتیب که چندگروه پی در پی به شهری می‌آمدند و یکی پس از دیگری برنامه اجرا می‌کردند. هنگامی که کار گروه اوّل به پایان می‌رسید، به محلّهٔ دیگر می‌رفت و گروه دوّم جای آن را می‌گرفت. گروه دوّم نیز در پایان اجرا آن محلّ را ترک می‌کرد و جای خود را به گروه سوّم می‌سپرد، به این ترتیب کار اجرا به شکل زنجیره‌ای ادامه می‌یافت، بطوری که وقایع روزهای اوایل محرّم را به ترتیب نمایش می‌دادند و مردم نمایش‌های بیشتری را در یک روز می‌دیدند.

روحانیون و علمای دین هیچگاه علاقه‌ای به بازسازی وقایع کربلا و نمایش تعزیه نشان نمی‌دادند. هنگامی که در زمان سلطنت رضا شاه به دستاویز انجام اعمال وحشیانه اجرای تعزیه ممنوع شد هیچیک از روحانیون و علما اعتراضی ننمودند.

بعد از این ممنوعیّت تعزیه در شهرها اجرا نمی‌شد. امّا در دهات به علّت استقبال و علاقهٔ مردم همچنان اجرا می‌گردید. پس از سال ۱۳۲۰ با آمدن نیروهای متفقین به ایران و استعفای رضاشاه بار دیگر تعزیه به شکل بسیار ابتدائی فعّالیّت خود را در شهرها آغاز کرد. در سال ۱۳۲۷ ساختمان تکیهٔ دولت راکه سمبل تعزیه بود به علّت پوسیدگی منهدم کردند. سپس در حدود دههٔ ۱۳۳۰ برخی از پژوهشگران و علاقمندان کوشیدند تا نمایش تعزیه را نجات بخشند و در سال‌های بعدی برنامه‌هایی در تلویزیون اجرا شد که مورد توجّه مردم قرارگرفت و در جشن هنر شیراز نیز برنامه‌های شبیه‌خوانی اجرا شد و تعزیه بیشتر رونق گرفت.

پس از انقلاب و در بیست و چند سال اخیر تعزیه مورد توجّه و حمایت بیشتر قرارگرفت، و کماکان این نمایش مذهبی به همان شیوهٔ قدیم است. از جنبه‌های هنری در آن اثری نیست بلکه توسط مردم عادی که ذوق خود را در نمایش بکار می‌برند اجرا می‌شود. ■

تاریخچهٔ مختصری دربارهٔ نهضت‌های زنان در ایران، ۱۸۵۰ – ۲۰۰۰

نوشته: معصومه پرایس
ترجمه: فرهمند مقبلین

دنباله از شمارهٔ پیش

میرزا ابوالقاسم آزاد اوّلین کانون نهضت زنان را در سال ۱۹۳۰ بوجود آورد و توسّط یحییٰ دولت‌آبادی مورد حمایت قرار گرفت. اوّلین کنفرانس زنان مسلمان هم‌زمان با این حوادث در دمشق پایتخت سوریّه برگزار گردید. صادق دولت‌آبادی، مستورهٔ افشار و خانم طباطبائی نمایندگان ایران در این کنفرانس بودند.

در سال ۱۹۳۱ برای اوّلین بار مجلس مادّه‌ای قانونی را به تصویب رساند که طیّ آن زنان حقّ داشتند در شرایط خاصّی تقاضای طلاق نمایند. ضمناً حدّ اقلّ سنّ برای ازدواج دختران ۱۵ و برای پسران ۱۸ در نظر گرفته شد. تنها این دو مادّه از قانون غیر مذهبی تلقّی گردید حال آنکه کلّیّهٔ قوانین مربوط به خانواده همچنان تحت نفوذ شریعت باقی ماند.

در سال ۱۹۳۲ کنگرهٔ زنان شرق در طهران افتتاح شد و نسبت به خانم محترم اسکندری سوسیالیست فقید، ادای احترام گردید. در سال ۱۹۳۳ در کنفرانس‌های طهران و دمشق توصیه‌هایی در خصوص نهضت بانوان و اصلاح قانون اساسی ارائه گردید که به مجلس عرضه شد و زنان ایران طالب آزادی و نهضت انتخاباتی شدند که باز توسّط مجلس ردّ شد، امّا رضا شاه پا در میانی کرد و در سال ۱۹۳۴ علی اصغر حکمت، وزیر فرهنگ، مأمور تأسیس کانون بانوان و اجرای اصلاحات گردید.

هاجر تربیت اوّلین زنی بود که ریاست کانون مزبور را عهده‌دار شد و شمس پهلوی نیز عضو افتخاری آن بود. گرچه ظاهراً این کانون وسیلهٔ دولت کنترل می‌شد امّا برای اوّلین‌بار فعّالیّت‌های زنان قانونی تلقّی گردید. این امر چندان مورد استقبال سوسیالیست‌ها و استقلال طلبان قرار نگرفت و آنها همواره به انحصار و دخالت مستقیم دربار در امور زنان معترض بودند.

در سال ۱۹۳۶ رضا شاه همراه همسر و دخترانش در مراسم فارغ التحصیلی کالج تربیت بانوان معلّم در طهران شرکت جست. به همهٔ زنان توصیه و سفارش شده بود که مانند زنان خانواده سلطنتی بدون چادر در مراسم مزبور شرکت نمایند. به این ترتیب آزادی و رهایی زنان از حجاب رسماً تولّد یافت و رفع حجاب اجباری گردید و بانوان عملاً از سر کردن چادر و روسری منع شدند. سیستمی ملّی برای تعلیم و تربیت بوجود آمد تا دختران و پسران را بطور یکسان آموزش دهد. در همین سال اوّلین گروه از دختران به دانشگاه طهران راه یافتند. شمس الملوک مصاحب، مهرانگیز منوچهریان، زهرا

اسکندر، بتول سامعی، طوبیٰ حائری، شایسته صادق، تاج ملوک نخعی، فروغ و زهرا کیا، بدر الملوک بامداد، شاهزاده کاووسی و ساراخ النسا (از هندوستان) به دانشگاه پذیرفته شدند. انیسه پاکروان اوّلین استاد یار و فاطمه سیّاح اوّلین استاد زن در دانشگاه طهران بودند.

بعد از سقوط رضا شاه، سازمان‌های مستقل زنان تأسیس گردید. صفیّه فیروز در ۱۹۴۲ جامعهٔ ملّی زنان را بنیان نهاد و شورای زنان ایران که به تازگی تأسیس گردیده بود در سال ۱۹۴۴ داشتن چند همسر توسّط مردان را شدیداً مورد انتقاد قرار داد. جامعهٔ زنان حزب توده بهترین سازمان زنان در این اوان بود. در سال ۱۹۴۴ هما هوشمند مجلّهٔ "بیداری ما" را منتشر نمود و در ۱۹۴۹ «کانون زنان» به «سازمان زنان دموکرات» تغییر نام یافت و شعبات آن در تمام شهرهای بزرگ ایجاد گردید. زهرا و تاج اسکندری، ایران ارانی، مریم فیروز، دکتر خدیجهٔ کشاورز، دکتر اختر کامبخش، بدری علوی از جمله فعّال‌ترین زنان حزب توده بودند. این سازمان که بعدها به سازمان زنان متجدّد تغییر نام یافت در ۱۹۵۱ در بدست آوردن حقوق انتخاباتی با شکست مواجه شد و سقوط مصدّق با پایان حیات سازمان‌های مستقل زنان همراه بود.

در سال ۱۹۴۹ شورای عالی زنان به ریاست اشرف پهلوی تأسیس گردید. این شورا در تمام شهرستان‌ها شعبه داشت و در زمینهٔ مسائلی از قبیل بهداشت، تعلیم و تربیت و خدمات رایگان فعّالیّت می‌نمود. در سال ۱۹۶۴ شورا به «سازمان زنان ایران» تغییر نام یافت و در ۱۹۷۸ در سراسر کشور حدود ۳۴۹ شعبه و ۱۱۳ محلّ داشت و متجاوز از ۵۵ سازمان دیگر راکه به‌کار رفاه و بهداشت زنان اشتغال داشتند نیز رهبری می‌نمود. آخرین آمار موجود نشان می‌دهد که

دکتر مهرانگیز دولتشاهی. در سال ۱۹۴۸ از دانشگاه هایدلبرگ آلمان دکترای روزنامه نگاری گرفت. از فعّالان نهضت آزادی زنان و نخستین سفیر زن ایران به مدت چهار سال در دانمارک.

تنها در سال ۱۹۷۷ متجاوز از یک میلیون زن از خدمات رایگان این سازمان بهره‌مند شدند. اکثر این مراکز بعد از انقلاب به کلّی از میان رفتند.

در ۱۹۵۱، مهرانگیز دولتشاهی (اوّلین سفیر زن ایران) راه نو را ایجاد نمود و به اتّفاق صفیّه فیروز اوّلین سازمان حمایت از حقوق بشر را تأسیس کرد. این هردو با شاه ملاقات نموده، خواستار حقوق انتخاباتی برای زنان شدند که با مخالفت شدید مقامات مذهبی روبرو شد. در بهمن ۱۹۶۲ سرانجام به زنان حقّ انتخاب کردن و انتخاب شدن داده شد. در ۱۹۶۸ قانون حمایت از خانواده اصلاح گردید. طلاق به دادگاه خانواده ارجاع شد و قوانین آن به نفع بانوان تغییر یافت، چند همسری محدود گشت و به رضایت کتبی همسر موکول گردید. حدّ اقلّ سنّ ازدواج برای دختران به ۱۸ سال افزایش یافت و خانم پارسا به عنوان اوّلین وزیر زن شروع به‌کار نمود. به علاوه زنان برای خدمت در سپاه دانش

و نظام وظیفه فراخوانده شدند.

در ۱۹۷۵ زنان حقّ سرپرستی فرزندان خود را در صورت فوت پدر به دست آوردند. گرچه سقط جنین هیچگاه قانونی اعلام نگردید امّا جرائم موجود از میان رفت و این امر طبعاً کار سقط جنین را بسیار آسان‌تر نمود. در همین سال مهناز افخمی به عنوان اوّلین وزیر در امور بانوان انتخاب گردید. گو اینکه شریعت در موارد قانون ابقا شد امّا پاسخ علماء به وزارت امور بانوان بسیار شدید و کوبنده بود. شخصیّت‌های برجستهٔ مذهبی از جمله آیت‌الله خمینی جنبش زنان را مخالف دین اسلام دانستند.

در همین اوقات علی شریعتی کتاب معروف خود به نام "فاطمه فاطمه است" را که پر فروش‌ترین کتاب سال شد منتشر نمود و ادّعا کرد که همهٔ غربی‌ها زنان ایرانی را فاسد قلمداد می‌کنند. آیت‌الله مُطهّری در مجلّهٔ غیر مذهبی "زن روز" سری مقالاتی را به نام "زنان در اسلام" منتشر نموده، حجاب را مورد تأیید قرار داد. در همین اوان سازمان‌های مستقل به غیر از گروه‌های مخفی مخالف رژیم شاهنشاهی به کلّی از میان برداشته شد. مرضیّه احمدی اسکوئی، اشرف دهقان، منصوره طوافچیان، فاطمه رضائی و خانم شایگان جزء زنان فعّال این سازمان‌ها بودند.

در سال ۱۹۷۸ سی و سه درصد از محصّلین دانشگاه از دختران بودند. متجاوز از دو میلیون زن به کار اشتغال داشتند و حدود ۱۹۰ هزار بانوی صاحب مشاغل تخصّصی و اداری با مدرک دانشگاهی، ۳۳۳ نفر زن در شوراهای محلی و ۲۲ نفر در مجلس شورا و بالاخره دو نفر نیز در مجلس سنا مشغول کار بودند. در انقلاب سال ۱۹۷۸ میلیون‌ها زن در هریک از جبهه‌ها مشارکت فعّالانه داشتند.

جمهوری اسلامی در ماه ژانویه تشکیل شد و قانون حمایت از خانواده در ماه آوریل با فرمانی از سوی دفتر امام خمینی لغو گردید. در ماه مارس زنان از وکالت محروم شدند و زنانی که در دوائر دولتی به کار مشغول بودند به رعایت حجاب اسلامی ملزم گردیدند. زنان ایران به این مسئله اعتراض نموده در ۸ مارس یعنی روز بین‌المللی زن هزاران نفر از خانم‌ها در دانشگاه طهران اجتماع کردند، امّا ناطقین موفّق به سخنرانی نشدند زیرا میکروفن‌ها از کار افتاده بود. به ناچار توده‌های مردم به سوی خانهٔ آیت‌الله طالقانی، ایستگاه فرستندهٔ جام جم و وزارت دادگستری رهسپار شدند.

در آوریل همان سال، حدّ اقلّ سن ازدواج برای دختران به ۱۳ سال تقلیل یافت و از حضور زنان شوهردار در مدارس جلوگیری بعمل آمد. در این اوان بسیاری از سازمان‌های مستقل زنان تأسیس گردید و هریک از احزاب سیاسی جامعهٔ زنان مربوط به خود را داشت.

ده مجلّه مربوط به بانوان انتشار یافت. "بیداری روزانهٔ زنان" جزء اوّلین مجلاّتی بود که در دانشگاه طهران به چاپ رسید و به دنبال آن مجلاّتی چون "تساوی"، "زنان در تکاپو" و "راه زنان" منتشر گردید. مجلّهٔ اخیر همراه مجلّهٔ "وحدت ملّی زنان" و چند نشریّهٔ دیگر بعدها "کمیتهٔ همدردی بانوان" را پایه‌گذاری کردند.

"سازمان زنان ایران"، "زنان ملّت ایران"، "زنان شعبهٔ دموکرات جبههٔ ملّی"، "جبههٔ ملّی" و بالاخره "سازمان وکلای زن" جزء فعّال‌ترین جوامع زنان در این برهه از زمان بودند. "سازمان وکلای زن" تنها سازمانی است که هنوز موجودیّت خود را حفظ نموده از حقوق زنان در ایران دفاع می‌کند.

سرانجام جنبش اسلامی زنان با حمایت دولت بوجود آمد. منیره گرجی یکی از اعضای جمهوری اسلامی، تنها زن عضو مجلس

خبرگان هنگام تجدید قانون اساسی بود و هیچگونه مخالفتی با قوانین تازه در مورد زنان از خود نشان نداد. احکام موافق شریعت به اتّفاق آراء به صورت قانون قابل اجراء گردید. در اوّلین دورهٔ مجلس شورای اسلامی، گوهر دستغیب و مریم بهروزی به عضویّت انتخاب شدند و نمایندهٔ دو حزب مهمّ جمهوری اسلامی و مجاهدین اسلام بودند. اعظم طالقانی نمایندهٔ جامعهٔ زنان انقلاب اسلامی ایران، نامه‌هایی به امام خمینی نگاشته، مقامات مذهبی را در خصوص حجاب اسلامی به احتیاط و میانه‌روی دعوت نمود. برای اوّلین مجلس جمعاً ۲۱۷ نفر انتخاب گردیدند که فقط ۳ نفر از آنها زنان بودند و روز تولّد حضرت فاطمهٔ زهرا دختر حضرت رسول اکرم "روز ملّی زنان" نامگذاری شد.

در ۱۹۸۰ اعظم طالقانی با پوشش کامل و حجاب اسلامی در کنفرانس سازمان ملل که در تایلند برگزار شد به عنوان نمایندهٔ زنان ایران شرکت جست.

زهرا رهنورد، همسر نخست وزیر وقت آقای موسوی، مجلّهٔ "اطّلاعات بانوان" را تصدّی نموده نام آن را به "راه زینب" تغییر داد. فرشتهٔ هاشمی به عنوان ناشر اصلی "زن روز" انتخاب گردید. در دههٔ اوّل ۱۹۸۰ دکتر شاهین طباطبائی، در کنفرانسی دیگر از سازمان ملل متّحد برای بانوان ریاست جلسه را عهده‌دار شد. در میان شرکت‌کنندگان مستقل چهرهٔ مشهور لاله بختیار نیز که روان‌شناسی مبرّز و استاد ادبیّات عرفانی اسلامی و ساکن انگلستان بود به چشم می‌خورد. وقتی از وی در مورد سنگسار کردن زنان تا پای مرگ بخاطر زنا سؤال شد نامبرده از این عمل دفاع نموده اظهار داشت: «در این جهان چیزی ناپسندتر و فجیع‌تر از ارتکاب زنا توسّط زنان وجود ندارد!»

در همین زمان آرامگاه صدیقهٔ دولتشاهی به ویرانی کشانده شد، زیرا او در وصیّت‌نامهٔ خود نوشته بود که هرگز راضی و مایل نخواهد بود که زنی با حجاب از قبر او دیدن نماید!

در تابستان ۱۹۸۰، نخست وزیر رجائی، قانون حجاب اجباری زنان را به مجلس برد. به فاصلهٔ کمی از این ماجرا کلّیّهٔ احزاب سیاسی غیر قانونی اعلام گردیدند و اعضای آنها دستگیر شدند. اعدام‌های دسته‌جمعی دههٔ ۱۹۸۰ در حقیقت نقطهٔ پایانی بر همهٔ فعّالیّت‌های احزاب سیاسی در ایران بود. در این جریان مجاهدین خلق بیش از سایرین دچار صدمه و زیان شدند. مریم فیروز یکی از اعضای فعّال حزب توده امام خمینی را ستود و او را یکی از بزرگترین حامیان حقوق زن در ایران دانست. ناگفته نماند که حزب توده اوّلین حزبی بود که برچیده شد.

یک سال بعد، مریم بهروزی سقط جنین را محکوم و قانون کشتار اسلامی را مورد دفاع قرار داده، قصاص را کاملاً مناسب و اسلامی توصیف نمود. در خارج از ایران "شورای ملّی مقاومت" و "اتّحاد ملّی زنان" تأسیس گردید. در همین اوان مجلّهٔ "راه زینب" در طهران تعطیل گردید و زنان مسلمان از وضعیّت و آیندهٔ خود در ایران ابراز نگرانی کردند. از سوی دیگر گروه‌های مسلّح مرد و زن (خواهران زینب) کار خود را به عنوان محافظین قوانین جمهوری اسلامی با دستگیری، حبس، جرح زنان و اخذ جرائم نقدی رسماً آغاز نمودند.

در سال ۱۹۸۲ با جنبش‌های آزادی‌خواهانهٔ جوامع زنان در طهران و تشکیل جلسات و گردهمآیی‌هایی با حضور زهرا رهنورد، اعظم طالقانی، علی مجتبیٰ کرمانی، احمد صدر حاج سیّد جوادّی و ناصر کاتوزیان شرکت‌کنندگان نگرانی شدید خود را از اجرای قانون اسلامی در مورد زنان ابراز داشتند.

در سال ۱۹۸۴، اوّلین مدرسهٔ دینی برای دختران در قم تأسیس گردید. در این مدرسه معلّمین مرد از در عقب وارد کلاس می‌شدند و برای ورود و خروج از راهرویی زیرزمینی عبور می‌کردند و به هیچ وجه موفّق به دیدن شاگردان نمی‌گردیدند. در حال حاضر دختران این مدرسه فقط از کمک معلّمین زن برخوردار می‌شوند زیرا معلّمین مرد به هیچ وجه حقّ ورود به کلاس‌های این مدرسه را ندارند.

به خلاف فارغ التحصیلان پسر اینگونه مدارس مذهبی، دختران فارغ التحصیل هیچگونه مقام و موقعیّت مذهبی نخواهند داشت و تا به امروز دختران مزبور از هرگونه ابراز رأی و اظهارنظر چه در قم و چه در سایر نقاط کشور به کلّی محروم و ممنوع بوده و هستند. تنها روزنامهٔ زنان که بوسیلهٔ محصّلین علوم دینی چاپ و منتشر می‌شود "پیام زن" است که توسّط مردان تهیّه می‌شود.

بعد از جنگ ایران و عراق در دههٔ ۱۹۹۰ انتشارات زنان به اخبار جبهه‌های جنگ محدود گردید. مجلّهٔ "زنان" که در سال ۱۹۹۲ به چاپ رسید به انتقاد مکرّر از قانون اساسی پرداخت و مدّعی گردید که تساوی جنسی گرچه اسلامی است امّا ادبیّات و نوشته‌های مذهبی توسّط مردان سودجو و خودخواه و به نفع آنان تحریف گردیده و برگردانده شده است.

زنان غیر مذهبی و فعّالی مانند مهرانگیز کار، شهلا لاهیجی و شهلا شرکت ناشر مجلّهٔ "زنان" مسئلهٔ حقوق پامال شدهٔ زنان را شدیداً مورد بحث و انتقاد قرار دادند و اصلاحات همه جانبه را مطرح و مطالبه نمودند. گو اینکه رهبران مذهبی به این پرسش‌ها پاسخی ندادند امّا برای اوّلین‌بار نتوانستند نوای اعتراض‌آمیز این بانوان را خاموش نموده جنبش را خفه نمایند.

سرانجام عکس العمل این سخت‌گیری‌ها ورود میلیون‌ها نفر از دختران طبقات پائین اجتماع و خانواده‌های سنّتی و ده‌نشین از مناطق روستایی به زندگی اجتماعی شهری و سیستم تعلیم و تربیت بود. این محرومیّت‌ها دختران باسواد را بر آن داشت تا به کمک زنان سیاستمدار برخیزند. هزاران زن و دختر در نیروهای حفاظتی، بیمه، سپاه‌های تقویت روحیّه و سایر سازمان‌ها به کار و فعّالیّت پرداختند تا مانع اجرای قوانین بسیار شدید و یک جانبهٔ اسلامی گردند. برای اغلب آنها این اوّلین‌بار بود که به زندگی اجتماعی وارد می‌شدند و حقوق روزانه و نیز حقّ بازنشستگی دریافت می‌نمودند. حضور خاتمی در وزارت ارشاد، راه را برای ملایم‌تر کردن فشار بعضی از قوانین و مقرّرات رفته رفته هموار می‌ساخت. اخیراً صدها کتاب دربارهٔ زنان به چاپ رسیده و یا در حال انتشار است. در بعضی از این کتب حتّیٰ خصوصیّات اساسی زنان و بیوگرافی برخی از بانوان مشهور را می‌توان ملاحظه نمود.

فائزه هاشمی در سال ۱۹۹۳ "بازی‌های آسیایی" را برای زنان مسلمان پایه‌گذاری نمود. بعدها او را بخاطر گرایش برون‌مرزی، پوشیدن شلوار جین و دوچرخه‌سواری مورد حملهٔ شدید قرار دادند. به هر تقدیر نامبرده در مجلس پنجم با بالاترین رقم آراء پذیرفته شد و مسئلهٔ زن در اسلام از نو بر سر زبان‌ها افتاد.

در سال ۱۹۹۷، امضای ورقه‌ای هنگام عقد ازدواج مورد تصویب قرار گرفت. پیش‌بینی این موضوع به این جهت بود که حقوق مسلوبهٔ زنان از طریق شریعت تاحدّی تعدیل شود. به این ترتیب شوهر حقوق خود را در انتخاب چند همسر و طلاق یک‌جانبه بالمرّه از دست داد و طبق این قانون زنان قادر خواهند بود تقاضای

لجنهٔ ترقی نسوان زنان کرمان در دهه‌های اول این قرن.
بانوان بهائی به برکت تعالیم این آئین از آغاز این قرن دوش به دوش مردان در جامعه فعّالیّت کردند. جا
دارد در این زمینه تحقیق شایسته‌ای به عمل آید.

طلاق نمایند. اموال شوهر را در صورت فوت تقسیم نموده، سرپرستی فرزندان خود را نیز به عهده بگیرند. امّا همانطور که وسیلهٔ منقّدین اظهار می‌شود کلّیّهٔ این قوانین مشروط و یک‌طرفه هستند و این موضوع تنها یک کنترات داوطلبانه است و امضای مردان ضروری نیست یعنی اگر این اوراق را امضاء نکنند هیچگونه تعقیب قانونی ندارد. باید گفت این کار از ابتدا بطور غلط شروع گردید بطوری که غالب مردان از امضای قرارداد مزبور سر باز می‌زنند. بنا بر این در حقیقت هیچگونه نفعی در این مورد عاید زنان نگردیده است. دادگاه خانواده دوباره تشکیل شده و موضوع طلاق مجدّداً به این دادگاه ارجاع گردیده. گرچه تعداد این دادگاه‌ها در سطح کشور بسیار محدود است امّا زنان می‌توانند مانند وکلا و قضّات به کار وکالت بپردازند ولی هیچگونه عنوانی نخواهند داشت. مهریّه طبقه‌بندی گردیده و ارتباط مستقیم با مسئلهٔ تورّم دارد. گو اینکه ظاهراً به زنان برای شروع تقاضای طلاق میدان بیشتری داده شده ولی اخیراً پیشرفت چندانی در این امر به چشم نمی‌خورد. در اواخر دههٔ ۱۹۹۰، جامعهٔ زنان مسلمان که توسّط دولت حمایت و به آنها کمک مالی می‌شود به صورت چتری برای حمایت از ۶۰ سازمان به ثبت رسیدهٔ بانوان درآمده است.

در ۱۹۹۸، پنجاه و دو درصد از دانشجویانی

که وارد دانشگاه شده‌اند از دختران بوده‌اند. وخامت اوضاع مالی خانواده، میلیون‌ها زن و دختر را مجبور ساخته که تحصیل را رها کرده به کار بپردازند. مجلس پنجم، ۱۳ نمایندهٔ زن در میان ۲۷۰ نمایندهٔ مرد داشت. تغییرات جدید و بی‌عدالتی‌ها یک نوع فشار سیاسی شدیدی را که تاکنون سابقه نداشتند بوجود آورده است و در نتیجهٔ این وضعیّت جنبشی ریشه‌دار و مداوم در زنان به اصطلاح مسلمان که معتقدند مردان نصوص مذهبی را به نفع خود تحریف کرده‌اند پدید آمده است.

جنبش تجدید نظر در قانون اساسی که اخیراً در ایران به چشم می‌خورد در بطن جنبش کلّی و همه‌جانبهٔ دیگری است که توسّط گروه‌های کوچک اصلاح‌طلب بوجود آمده است. گروه‌ها و افرادی شریعت را مورد بازخواست قرار داده قابلیّت اختلاط آن را با دنیای تازه مطرح می‌کنند. مسلمین نه هرگز تاکنون قوانین اسلامی را مورد انتقاد قرار داده بودند و نه هیچ کشور مسلمان محیط سالم و مناسبی برای تجدیدنظر در قوانین مزبور به نظر می‌رسید.

تلاش‌های دو قرن اخیر لا اقل یک مسئله را برای زنان در ایران روشن ساخته است. عدم قابلیّت شریعت و مقامات مذهبی برای بهبود بخشیدن به وضع حقوقی و قانونی زنان و کمک یافتن در سازمان‌های آنان و مشارکت دادنشان در پروژه‌های سیاسی و اجتماعی. آنچه در ایران اتّفاق افتاده نتیجهٔ پیشرفتی منطقی و معقول در نهضت زنان از ابتدا یعنی از سال ۱۸۰۰ تا به حال است. این نهضت اشتباهاً وسیلهٔ اصلاح‌طلبان مذهبی آغاز و با دیانتی جدید یعنی دیانت بهائی خاتمه پذیرفت.[1] زنان ایران دیانت جدیدی را نخواهند پذیرفت و تغییر و تحوّل از داخل سیستم نخواهد بود چه شریعت کلام خداست و قانون اساسی هرگونه قانون‌گذاری را خلاف شریعت می‌داند. حکومت پهلوی‌ها راه را برای زنان هموار و روشن ساخت. دیر یا زود آنها می‌بایست با سدّ بزرگتری روبرو می‌شدند: سدّ شریعت. انقلاب این لحظهٔ مناسب را بوجود آورده است. زنان غیر مذهبی گرچه در مسائل قضائی و حقوقی فعّال هستند اما کسی به گفتهٔ آنان به خوبی زنان مسلمان توجّه نمی‌کند. این دو گروه اکنون قوای خود را متّحد کرده‌اند. تا کجا این دو باهم پیش خواهند رفت این بستگی به موفّقیّت جنبش بزرگتر و همه‌جانبه‌تری در جهان اسلام دارد و نیز تا حدود زیادی به وضع سیاسی در ایران. در سال ۱۹۹۷ برای انتخاب ریاست جمهوری هشت نفر زن خود را کاندید نمودند که البتّه شورای نگهبان همه را ردّ کرد و خاتمی در انتخابات پیروز گردید. وی از آنوقت تا به امروز قول‌های زیادی برای انجام اصلاحات به نفع زنان داده است که هیچکدام هنوز عملی نگردیده. به هر تقدیر خاتمی همواره پیروان خطّ امام را مورد اعتراض و سرزنش قرار داده و می‌دهد. حال مجلس جدید باید صمیمیّت و صداقت خود را نسبت به بانوان نشان دهد و روشن سازد که در این راه تا کجا مایل به پیشروی است. ■

یادداشت‌ها

۱- در این مقاله از کوشش‌های زنان در داخل جامعهٔ بهائی برای رفع بیسوادی و بالا بردن معلومات زنان نامی برده نشده است. ضمناً ایکاش نویسندهٔ محقّق توجّه می‌کرد که تساوی حقوق زنان با مردان تنها یکی از تعالیم اجتماعی امر جدید است، و ایکاش نویسندگان بهائی که به دنبال موضوع‌های نو برای قلمفرسایی هستند موضوع زنان را در جامعهٔ بهائی از آغاز تا امروز مورد بررسی دقیق قرار دهند و تحقیقاتشان را که حتما در نشریات بهائی چاپ خواهد شد به نظر محقّقان این رشته نیز برسانند تا در آثار دیگر آنان مورد استفاده قرار گیرد. پیام بهائی.

زندگی‌نامهٔ عاشقی فداکار

حشمت‌الله مشرف‌زاده

صفحات زیر شرح حال عاشق گمنامی است به نام اکبر مشرف زاده که تاریخ امر نظایر ایشان را بسیار دیده ولی چون قصّهٔ عشق است و از هر که می‌شنوی نامکرّر لذا اجازه می‌خواهم مختصری دربارهٔ او - پدرم - بنویسم.

نام گرامیش اکبر بود. در سال ۱۲۷۴ هجری شمسی در محلّهٔ خواجه خضر کرمان و در خانواده‌ای مسلمان و بس قشری به دنیا آمد. آن گروه از دوستانی که از جامعهٔ بهائی کرمان دیدن کرده و در تشکیلات امریّهٔ که در حظیرةالقدس تشکیل می‌شد شرکت فرموده‌اند بیاد دارند که پیر مردی با عینک‌های قطور و نگاهی نافذ، و با پشتکاری خیره‌کننده، خود و خانواده‌اش را به انجام امور حظیرة القدس از قبیل: نظافت، باغبانی، گل‌کاری و حراست از محیط داخلی آن وا می‌داشت. صدایش رسا و کلامش قاطع ولی بی‌نهایت سلیم و متواضع بود. وقتی از کنار جوانان کم سنّ و سال می‌گذشت او کسی بود که با تحیّت الله ابهیٰ هم احترام را مجریٰ و هم درس ادب و احترام را به آنان می‌آموخت.

پدرش مرحوم ابراهیم از رنگرزهای مشهور کرمان و رئیس گروه (سندیکای) رنگرزان بود. چون در کرمان سرگروه را «مُشرف» می‌نامیدند، نام خانوادگی «مشرف‌زاده» را انتخاب نمود. او و برادر کوچکترش مرحوم اصغر که سه سال از وی جوان‌تر بود ابتدا شغل پدر را انتخاب کردند ولی با حادثهٔ وبای همگانی در کرمان و از دست دادن والدینشان، به شغل قالی‌بافی رو آوردند ضمناً اوقات فراغت خود را در مساجد و مجالس روضه‌خوانی و مسئله‌گویی گذرانده و به تحصیل علوم دینی و فقهی مشغول بودند. در امر دینداری و خدمات جامعهٔ اسلامی به قدری متمسّک و فعّال بودند که مجتهد محلّهٔ خواجه خضر به نام آقا سیّد علی، که مردی بسیار با نفوذ و عالم بود، این دو برادر را «اکبر مؤمن» و «اصغر مؤمن» نامیده بود و بسیار علاقه‌مندی به آنان نشان می‌داد. مثلاً به مردم توصیه کرده بود که اگر به دلائلی مرا پیدا نکردید که مسئله‌تان را مطرح کنید، اکبر مؤمن صلاحیّت حلّ مسئله و جواب شما را دارد. این دو برادر علناً مورد ثقه و اطمینان آخوند محلّ بودند و مأموریّت‌های مهمّ مذهبی مانند برگزاری و سرپرستی مراسم عزاداری تاسوعا و عاشورا و یا تنظیم و ترتیب جلسات دعای سحرگاهان در ماه مبارک رمضان و یا اذان مسجد و غیره را بر عهده داشتند.

اکبر مشرف‌زاده در منزل شخصی خود هفته‌ای یک شب (شب‌های پنج شنبه) جلسهٔ ختم صلواة دائر کرده بود بدین معنی که با سایر همسایه‌ها و مدعوین از سر شب (بعد از شام) تا صبح سحر به ذکر اللّهمّ صلّ علیٰ محمّد و آل محمّد می‌پرداختند و بی‌خوابی مطلق شبانه را ثواب دنیا و آخرت می‌دانستند.

اکبر در حدود سال ۱۲۹۹ هجری شمسی در سنّ ۲۵ سالگی و به رسم آن زمان با دختر ۹ ساله‌ای به نام ربابه ازدواج کرد و در شب‌هایی که جلسهٔ ختم صلواة داشت همسر خود راکه طفلی

بیش نبود در گنجهٔ اطاق پنهان می‌نمود و این طفل معصوم تمام شب را در آن گنجه بسر می‌برد.

این دو برادر به توصیه و اصرار مجتهد محلّ هرکدام شمشیر بزرگی به نام شمشیر صاحب الزّمان تهیّه کرده بودند تا با ظهور امام غایب در رکاب او علیه کفر بجنگند و از مجاهدین حضرت قائم محسوب شوند.

اوّلین فرزند اکبر به نام حسین در سال ۱۳۰۵ شمسی به دنیا آمد ولی متأسّفانه در شیرخوارگی وفات کرد. دوّمین فرزند او که هم‌اکنون بزرگ خاندان مشرف‌زاده است در سال ۱۳۰۸ شمسی متولّد شد و به توصیهٔ مجتهد محلّ و برای آنکه زنده بماند "ماشاءالله" نام گذاری شد.

در آن زمان امر مقدّس بهائی در شهر کرمان از سریان و جریان فوق‌العاده‌ای برخوردار بود. متصاعد الی الله میرزا منیر نبیل‌زادهٔ قزوینی از مبلّغین ورزیده و مشهور در کرمان تشریف داشتند، و همه شب بساط تبلیغ و جلسات تحرّی حقیقت در منازل احبّاء برگزار بود. جناب نبیل‌زاده از هیمنه‌ای خاصّ و وقاری استثنائی بهره‌مند بودند و نطق و بیانشان قاطع و دارای نفوذ فوق العاده‌ای بود. ایشان مورد احترام و در عین حال حسادت و عناد سران فرقه‌های مختلف مذهبی اعمّ از شیخی و بالا سری، بابی و ازلی و زرتشتی و کلیمی بودند و معاندین و مجادله کنندگان را به حدّ امکان با حکمت و بیان از های و هوی می‌انداختند. این مبلّغ شهیر و سرسپردهٔ امر مقدّس جمال مبارک در مسافرتشان به کرمان به بسیاری از افراد شائق و دین‌خواه درس زندگی سرمدی روحانی و الهی آموختند و چه بسیارند فرزندان و نوه‌ها و نتیجه‌های آن گروه از مبتدیان که هم‌اکنون حیات روحانی خویش را مدیون جناب نبیل‌زاده هستند (از جمله خاندان مشرف‌زاده).

در اثر شور و نشوری که جامعهٔ بهائیان کرمان را شامل شده بود، هم چنین بخاطر اقبال چند تن از مردم سرشناس به امرالله، علما و معاندین پرتعصّب محلّی، تحمّل پیشرفت امرالله را ننموده و پس از مشاورات متعدّد در مساجد و منازل، جملگی همدست شدند و تصمیم به قتل جناب نبیل‌زاده گرفتند. علما برای ادای برنامهٔ غیر انسانی خود به قشری‌ترین و متعصّب‌ترین محلّهٔ شهر یعنی محلّهٔ خواجه خضر متوجّه و اجرای برنامه را از ملاّی محلّ یعنی همان آقا سیّد علی مجتهد خواستار شدند. بدینترتیب قتل مرحوم نبیل‌زاده از وظایف حتمیّهٔ شرعیّهٔ مردم خواجه خضر و تحت سرپرستی و برنامه‌ریزی آقا سیّد علی مجتهد به تصویب جامعهٔ علما رسیده بود.

یک روز آقا سیّد علی مجتهد دو برادر اکبر و اصغر مؤمن را بطور خصوصی در منزل خود به شام دعوت کرد و پس از مقدّمه چینی‌های مزوّرانه‌ای که خاصّ وی بود انجام قتل حضرت نبیل‌زاده را به عهدهٔ این دو برادر ساده دل وامی‌گذارد. مخصوصاً با تصریح و تأکید پی در پی به آنان می‌گوید باید شمشیرهای صاحب الزّمان خود را در این ثواب مقدّس به کار ببرند که این کار، ثواب دنیا و آخرت آنها و تمام فامیل و اهل بیت و فرزندانشان خواهد بود. مجتهد تأکید بسیار نمود که با نبیل‌زاده ابداً ابداً وارد مکالمه و صحبت نشوید زیرا کلام او سحرآمیز و گمراه‌کننده است، بلکه به مجرّدی که او را شناختید به او حمله کرده و شرّش را از سر اسلام کم کنید. او مدّتیست مشغول منحرف کردن مسلمانان از راه راست و کشاندن آنها به کفر و زندقه می‌باشد. اگر شما دو برادر مؤمن و

مسلمان که خدماتتان به اسلام ورد زبان خاصّ و عامّ است این خار را از سر راه اسلام بردارید نامتان تا ابد به نیکی و شاید در کتب تاریخ اسلامی برده شود. شما باید با این عمل میزان تشبّث و خلوص و علاقه‌تان را به ولیّ عصر ثابت بنمایید.

این دو برادر ساده لوح تحت تأثیر القاء شبهات ملاّ قرار گرفته و با عزم جزم در پی آن شدند که نبیل‌زاده را در جایی پیدا کرده به قتل رسانند. تا اینکه خبر می‌گیرند که نبیل‌زاده شب در منزل یکی از بهائیان جلسهٔ تبلیغی دارد. فوراً به منزل رفته و شام را عجولانه می‌خورند و شمشیرها را به کمر بسته و عزم منزل معهود را می‌نماید. قبل از خروج از خانه‌شان و قبل از پایان "شمشیربندی" اکبر رو به اصغر کرده و می‌گوید مگر نه اینست که این شمشیرهای صاحب الزّمان را ما زمانی باید به کار بگیریم که امام غایب ظاهر شده باشد و ما در رکاب او به جنگ برویم؟ حالا که هنوز امام ظاهر نشده؟ هر دو برادر در پاسخ به این سؤال در می‌مانند ولی چون به قول آقا سیّد علی مجتهد، برداشتن نبیل‌زاده از سر راه اسلام ثواب ابدی داشته دیگر زیاد به این سؤال نیندیشیده به طرف منزل مورد نظر حرکت می‌کنند.

منزل معهود در ته دالان تنگ و تاریکی بود و اطاقی که نبیل‌زاده و مبتدیان در آن نشسته و گرم صحبت بودند در نزدیکی در خروجی منزل قرار داشت، به نحوی که اکبر و اصغر به راحتی می‌توانستند مذاکرات اطاق را بشنوند. اکبر و اصغر بر خلاف دستور مجتهد که مؤکّداً گفته بود به حرف‌های نبیل‌زاده گوش ندهند اندکی تأمّل کرده و به صحبت‌های وی گوش دادند و در ابتدا قصدشان آن بود که بدانند نبیل‌زاده کدام شخص است که به او حمله کنند. از قضا جناب نبیل‌زاده در همین لحظات مشغول زیارت آیاتی از قرآن بوده‌اند که مایهٔ تعجّب اکبر و اصغر می‌شود زیرا به آنان چنین مفهوم شده بود که بهائیان نه تنها آیات قرآن را بر زبان نمی‌آورند بلکه کتاب قرآن را می‌سوزانند.

اکبر که آیات قرآنیّه را به خوبی می‌شناخت رو به اصغر کرده و می‌گوید استغفرالله! اینها که دارند قرآن می‌خوانند پس بهائی نیستند، نکند ما آدرس را اشتباه آمده‌ایم؟ باز هم دقایقی به گوش می‌ایستند و به پیشنهاد اکبر شمشیرها را غلاف و در زیر عبا پنهان کرده و با ادای سلامٌ علیکم وارد منزل و وارد اطاق می‌شوند. در آنجا همانند بقیّهٔ مبتدیان به بیانات شیوا و روح‌افزای حضرت نبیل‌زاده گوش فرا می‌دهند. هدفشان آن بود تا شخص نبیل‌زاده را شناخته و به فرد دیگری حمله‌ور نشوند و این ثواب را فردا شب به انجام برسانند. اکبر و اصغر تا آخرین لحظات جلسه نشسته و مبهوت بیانات حضرت نبیل‌زاده می‌شوند و بسیاری از استدلالات نقلیّه و عقلیّه را می‌پذیرند.

وقتی منزل را ترک می‌کنند ابتدا هر دو در راه ساکت بودند. تا آنکه اکبر خطاب به اصغر می‌گوید، من که از این مرد حرفی دالّ بر الحاد و دشمنی با اسلام نشنیدم. شب بعد باز هم شمشیر به کمر بسته به جلسهٔ تبلیغی می‌روند و نه تنها به فکر انجام مأموریّت خویش نمی‌افتند بلکه بکلّی عقیده‌شان نسبت به حضرت نبیل‌زاده عوض شده و ایشان را مرد خدا و مؤمن به حضرت محمّد و معتقد به اسلام و قرآن می‌دانند. فردا شب و شب‌هایی دیگر در جلسهٔ تبلیغی شرکت جسته و به امر مقدّس بهائی ایمان می‌آورند و هر دو یک دل و یک زبان به دروغ‌گویی و منفعت‌پرستی و سخافت آقا سیّد علی مجتهد معتقد می‌گردند تا آنجا که

که چون بر ایشان ثابت شده بود که حضرت امام غایب ظاهر شده و دشمنانش علما و مجتهدین متعصّب هستند بنا تصمیم می‌گیرند آقا سیّد علی مجتهد را از سر راه امام زمان بردارند.

شب بعد این مطلب را با حضرت نبیل‌زاده در میان می‌گذارند. بر خلاف روش و سلوک ملاها که قتل نفس بهائیان را ثواب می‌دانستند، حضرت نبیل‌زاده آنها را از اجرای این عمل بر حذر می‌دارند و می‌گویند که قتل نفس در هیچ شرطی در امر بهائی مجاز نشده مگر برای آنکس که عمداً کسی را کشته باشد و دادگاه و دادگستری به قتل او رأی بدهند والاّ اشخاص بدون محاکمه و رأی محکمه حقّ کشتن قاتل را هم ندارند. روش و سلوک اهل بهاء محبّت و تربیت است نه قتل و انتقام و مجادله و مقابله به مثل.

اکبر و اصغر از آن پس شمشیرهای خود را به دیوار اویزان می‌کنند و زبان به تبلیغ و تبشیر امرالله باز می‌کنند تا بدانجا که اکبر بی‌پروا در محلّهٔ خواجه خضر به عامّهٔ مردم حقیقت امرالله و شارع مقدّس و سلوک اهل بهاء را علناً تبلیغ می‌نماید.

آقا سیّد علی مجتهد وقتی با چنین نتیجه‌ای مواجه می‌گردد برادران اکبر و اصغر مؤمن را تکفیر و آنها را به اکبر و اصغر ملحد نامگذاری می‌کند و به وسائل مختلفه باعث زحمت آن دو می‌گردد. اصغر مؤمن یعنی برادر کوچکتر که همسری مسلمان از خانواده‌ای قشری و متعصّب داشت از ترس جان کرمان را ترک و به شهر کوچکی در نزدیکی کرمان به نام جوپار می‌رود ولی اکبر مؤمن به دلیل قوّهٔ بیان قوی و قدرت مقابله با دشمنان، در کرمان باقی می‌ماند و در همان محلّهٔ خواجه خضر ادامهٔ زندگی می‌دهد.

روزی آقا سیّد علی مجتهد فتوا می‌دهد که اکبر ملحد باید به مسجد بیاید و امام زمان دروغین را لعن کند. عوام النّاس اکبر را به مسجد می‌کشند و در برابر مجتهد می‌نشانند. مجتهد نصیحت می‌کند ولی اکبر شروع به تبلیغ می‌نماید بدین مقصود که شاید مجتهد اندکی انصاف یافته و به درک حقیقت دست یابد. ولی مجتهد با صدای بلند و کلمات عوام فریب خود فریاد می‌زند که ای اکبر اگر به امام زمان دروغین لعن نفرستی این ملّت مسلمان و معتقد نخواهند گذاشت که جان سالم از این مسجد بیرون ببری. اکبر دست‌ها را به آسمان بلند کرده و با صدای بلند می‌گوید: «بر منکر امام زمان لعنت» این جملهٔ سیاست‌آمیز اکبر که هم از زبان دشمن و هم دوست یک معنی را به مراد شنونده می‌رساند همهمه‌ای در مردم ایجاد نموده و باعث می‌شود که اکبر با قدم‌های تند و مقتدر از وسط مردم راهی باز کرده و از مسجد خارج شود.

چون آقا سیّد علی مجتهد مال و جان اکبر و اصغر را بر مسلمانان مباح نموده بود بنا بر این اکبر نیز به فکر خارج شدن از محلّهٔ خواجه خضر می‌افتد ولی هرجا و به هرکس در محلّه‌های دیگر برای اجارهٔ منزل می‌رفته جوابش می‌کردند و به او اجاره نمی‌دادند.

مجتهد محلّ که مردی عوام فریب و سودجو بوده فتوا می‌دهد که زن اکبر که مسلمان است بر اکبر حرام است و می‌تواند بدون طلاق او را ترک گفته و به عقد دیگری درآید. او پس از چند روز جسارت را به آنجا می‌رساند که می‌گوید خودش حاضر است که زن اکبر ملحد را عقد نماید. در این بین خانواده و بستگان ربابه نیز او را تحت فشار قرار داده و از او می‌خواستند که از اکبر طلاق گرفته و به عقد و ازدواج مجتهد

مفتخر و متباهی گردد. ولی ربابه به قول خودش (که صدایش در نواری ضبط شده و موجود است) همسرش را دوست می‌داشت و مایل بود پشت همسرش اکبر باشد.

بالاخره به نحوی معجزه‌آمیز منزل اجاره‌ای درگبر محله (محلّهٔ زردشتیان) پیدا شده و اکبر و همسرش و پسرش ماشاءالله به خانهٔ جدید نقل مکان می‌نمایند. چون از جای سابق فرار کرده و تمام اثاثیّه و لوازم زندگی را در خانهٔ قبلی رها کرده بودند، در این منزل درکمال فقر و بی‌چیزی زندگی می‌کنند. اکبر در اثر صدماتی چند از ناحیهٔ دشمنان و اینکه دستمزدهای قالی‌بافی او را نپرداختند، به تنگدستی شدیدی دچار شد. علیٰرغم اینکه تا آخر عمر هرگز نتوانست به مال و منال اوّلیّه دست یابد ولی زندگی‌اش سراسر به سرمایهٔ توکّل، ایمان، تعلیم و تربیت فرزندان و عشق به آستان بهاء مزیّن بود.

این مرد فداکار، متأسّفانه به این دلیل که سواد کافی نداشت نتوانست هرگز آنطور که مایل بود قد علم کند. چشم‌هایش بسیار ضعیف شده بود و به کار قالی‌بافی نیز نمی‌توانست ادامه دهد بنا بر این دعوت محفل روحانی کرمان را برای خدمت حظیرة القدس پذیرفت تا از این راه خود و فرزندانش در قلب جامعهٔ بهائی و مرکز ثقل خدمات امریّه ساکن باشند و خدمتی ناچیز به آستان جمال ابهیٰ بنمایند. او بیش از ۲۰ سال خادم حظیرة القدس کرمان بود و آن را افتخاری غیر قابل وصف می‌دانست. معتقد بود نعمتی از این والاتر که خدمت احبّاءالله و امرالله باشد نیست. بالاخره گرد پیری بر سر او و ربابه نشسته و هر دو تقریباً از کار افتاده شدند.

خوشبختانه همزمان با شروع ایّام از کار افتادگی‌شان فرزند ارشدشان ماشاءالله تحصیلات مشقّت بار خویش را در رشتهٔ طبّ به پایان رسانده و به کمک والدین و برادران و خواهران کوچکش پرداخت. اکبر مشرف‌زاده الگویی تمام‌نما از ایمان و توکّل و سعی و کوشش و بخصوص خدمت به امرالله برای فرزندان خود بود. فرزندان و نواده‌های او امروز در اکناف جهان متشتت و در ظلّ امرالله قرار دارند. اکبر مشرف‌زاده بالاخره در دی ماه ۱۳۴۴ شمسی مطابق ۱۹۶۵ میلادی هنگامی که از کوچهٔ منزل خود در کرمان وارد خیابان گردید با جوان دوچرخه‌سواری که در پیاده‌رو به سرعت در حرکت بود تصادف کرد و با کمال تسلیم و رضا به ملکوت جمال ابهیٰ صعود نمود و در گلستان جاوید کرمان در آرامگاه ابدی خود جای گرفت.

دکتر ماشاءالله مشرف‌زاده که اکنون به عنوان بزرگ خاندان آن مرحوم در آریزونا ساکن است شعری برای سنگ مزار پدر سروده که عین آن نقل می‌شود:

شد به فردوس بقا اکبر مشرف‌زاده
خوشدل و نیک سیر پاکدل و آزاده
غرق تسلیم و رضا صبحگه آخر دی
سنهٔ جاد چو از واحد سابع شد طیّ
داخل ملک بقا گشت به سنّ هفتاد
لطف و آمرزش حقّ شامل احوالش باد

ربابهٔ مشرف‌زاده آن شیرزنی که تا آخرین نفس راه همسر خود را در ایمان و خدمت و حراست از فرزندان طیّ کرد در سال ۱۹۹۳ در شهر کوکیتلام در ایالت بریتیش کلمبیای کانادا به ملکوت ابهیٰ صعود نمود و به همسر دلبند خویش پیوست.

روحشان شاد و روانشان حامی و پشتیبان فرزندان و خانواده‌هایشان که جملگی در ظلّ امرالله و خادم امر مقدّس بهائی هستند باشد.■

معرّفی کتاب

ارمغانی به حضور
حضرت امة البهاء روحیّه خانم،
نگارش ویولت نخجوانی، ترجمهٔ شفیقه فتح اعظم. ناشر: مؤسّسهٔ معارف بهائی (کانادا)، ۱۵۷ بدیع- ۲۰۰۰ میلادی. قطع رقعی، ۱۰۳ صفحه و تعدادی عکس‌ها و تصاویر.

کمتر از یکسال بعد از صعود خانم اهل بهاء حضرت روحیّه خانم به ملکوت ابهیٰ، خانم ویولت نخجوانی که مدّت چهل سال مصاحب و ملازم حضور ایشان بوده‌اند کتابی بسیار خواندنی که فی‌الحقیقه بیوگرافی امة البهاء است به یادبود نودمین سال تولّد ایشان تألیف کرده‌اند که اینک به اهتمام مؤسّسهٔ معارف بهائی کانادا به زبان‌های انگلیسی و فارسی انتشار می‌یابد. این بیوگرافی لبریز از احساس و عاطفه، بسیاری از زوایای زندگی حضرت امةالبهاء را که شاید اکثر دوستان بدان آگاه نبوده‌اند روشن می‌کند و پرتوی بر دوران جوانی آن حضرت قبل از ازدواج با حضرت شوقی ربّانی می‌افکند (صفحات ۳-۳۰) و خدمات آن بانوی یکتا را طیّ دوران زندگی مشترک با ولیّ وحید امرالله (سال‌های ۱۹۳۷-۱۹۵۷) در نقش‌های متعدّدی چون همسری و منشی‌گری و نویسندگی (چون نگارش کتاب دستور زندگانی) و نمایندگی از هیکل اقدس و بعدها در سمت ایادی امرالله معلوم می‌دارد (صفحات ۳۱-۷۰) و آنگاه «سال‌های اخیر خدمات و اسفار حضرت امةالبهاء» را (از صفحات ۷۱ به بعد) حکایت می‌کند و خواننده را در برابر وسعت و کثرت اسفار ایشان به اقطار جهان برای ابلاغ امر رحمٰن و تشویق یاران و ملاقات با بزرگان به اعجاب و شگفتی می‌آورد، اسفاری که حتّیٰ فخرالمبلّغین و المبلّغات میس مارثا روت نتوانسته است معادل آن را در حیات پربار خود متحمّل شود. بیان دینی که جامعهٔ بهائی به حضرات ایادی امرالله و خصوصاً حضرت امة البهاء در دوران "فترت" بین صعود مبارک و انتخاب اوّلین بیت العدل الهی دارد غیر ممکن است. به گفتهٔ خانم ویولت نخجوانی «امة البهاء با وجود چنان فقدان عظیم، چقدر بزرگوار بودند که با از خودگذشتگی، قلب خویش را در آن دورهٔ امتحان و افتتان عظیم متوجّه افراد مؤمنین ساختند و با چه شجاعت و شفقت و علوّ همّت چراغ راهنمای جامعهٔ اهل بهاء گشتند و ما را به ساحل نجات راهنمایی فرمودند.» (ص۷۳) کتاب "ارمغانی به حضور حضرت امةالبهاء روحیّه خانم" به زبانی ساده و صمیمی نگاشته شده و به عکس‌های متعدّدکه برخی تاکنون به نظر یاران عزیز نرسیده آراسته شده است. در این کتاب ذکری هم از تألیفات ارزشمند حضرت امة البهاء چون: گوهر یکتا، راهنمای مهاجرین، دورهٔ تصدّی ایادی امرالله، و امثال آن هست و تنوّع استثنائی خدمات جاودان این بانوی بی‌مانند راکه از قلم مبارک حضرت ولیّ امرالله به اوصافی چون: همکار من، درع من، همکار خستگی ناپذیرم، توصیف شده بر ملا می‌سازد. ترجمهٔ خانم شفیقهٔ فتح اعظم هم سلیس و مطبوع است. چه به مورد خواهد بود که در همهٔ مدارس تابستانهٔ امسال، ساعتی هم به معرّفی این کتاب و تشریح سرمشق ممتازی که حضرت امة البهاء در خدمت مولای خود برجا نهادند اختصاص یابد.■

به یاد جناب عبدالله مصباح

دکتر وحید رافتی

جناب عبدالله مصباح در بامداد روز پنج‌شنبه ۱۲ اکتبر سال ۲۰۰۰ میلادی در سن‌لوئی فرانسه به ملکوت ابهیٰ شتافت. او که دوّمین فرزند فاضل گرانمایهٔ بهائی جناب میرزا عزیزالله خان مصباح و قدسیه خانم علائی (مصباح) بود در سال ۱۹۱۰ میلادی در طهران تولّد یافت. ایّام طفولیّت و نوجوانی خود را به تحصیل در مدرسهٔ تربیت و ثروت گذرانید و بعد برای ادامهٔ تحصیلات عالیهٔ خود راهی تولوز فرانسه شد و در سال‌های ۱۹۳۱-۱۹۳۵ میلادی به اخذ درجهٔ لیسانس در علوم ریاضی توفیق یافت.

عبدالله مصباح در طریق مراجعت خود به ایران در نوامبر سال ۱۹۳۵ میلادی در حیفا به زیارت مولای توانا حضرت ولیّ عزیز امرالله فائز و نائل گشت و چون به ایران رسید به خدمت نظام رفت. شش ماه اوّل را در خدمات و تمرینات نظامی در پادگان گذرانید و چون به درجهٔ افسری رسید در ارتش به تدریس زبان فرانسه و ترجمه پرداخت. چیزی به اتمام دورهٔ نظام نمانده بود که او را به پر کردن پرسش‌نامه‌ای که حاوی ستون مذهب بود فرا خواندند و او در آن اوراق به صراحت و شهامت مرقوم داشت که مؤمن و معتقد به شریعت بهائی است. نتیجه آن شد که مصباح را به عنوان بهائی خلع درجه نمودند و او با استقامت صرف در رتبهٔ سرباز صفر دورهٔ خدمت نظام را به پایان رسانید.

مصباح سپس در تبریز به تدریس ریاضیات پرداخت، بعد به طهران انتقال یافته در بخش روابط فرهنگی ایران و اروپا در دبیرخانهٔ دانشگاه طهران مشغول به کار شد.

چون صلای هجرت برای تحقّق اهداف نقشهٔ چهل و پنج ماههٔ ایران به فرمان حضرت ولیّ امرالله بلند شد عبدالله مصباح ندای مبارک را لبّیک گفت و در سال‌های ۱۹۴۳-۱۹۴۵ میلادی در خانقین عراق رحل اقامت افکنده با تشریک مساعی سایر یاران الهی موفّق به تشکیل اوّلین محفل روحانی آن مدینه در مارچ سنهٔ ۱۹۴۴ میلادی گردید. مشاکل و تضییقات وارده بر یاران الهی در آن ایّام مصباح را وادار به ترک آن دیار کرد و چون به ایران بازگشت مجدّداً در دبیرخانهٔ دانشگاه به ادامهٔ خدمت پرداخت.

این بار چون اهداف نقشهٔ جهاد کبیر اکبر ده ساله اعلان گردید ایشان راهی مراکش گشت و با توکّل، انقطاع و روحانیّتی که خاصّ او بود در این مملکت توفیقات باهره یافت، در تشکیلات عدیده به تقدیم خدمات مهمّهٔ مختلفه موفّق شد، در هیئت معاونت و محفل روحانی ملّی بهائیان شمال افریقا عضویّت یافت و با جانفشانی در سبیل امر الهی

سال‌های ۱۹۵۵ تا ۱۹۶۴ میلادی را در آن مملکت سپری ساخت. حسّاسیّت اوضاع امری در جامعهٔ بهائی لبنان، معهد اعلیٰ را به اعزام جناب عبدالله مصباح به آن دیار مصمّم ساخت و آن رجل ثابت مستقیم سال‌های ۱۹۶۴-۱۹۶۸ را در بیروت گذرانید و سرحلقهٔ حامیان و مدافعان مصالح امر الهی در آن بلاد بود. نیاز به آغاز تحقیق، مطالعه، تنسیق و تنظیم آثار و الواح مبارکه در مرکز جهانی بهائی معهد اعلیٰ را به دعوت از جناب مصباح برای خدمت در ارض اقدس سوق داد و آن فاضل جلیل از سال ۱۹۶۷ میلادی در مدینهٔ منوّرهٔ حیفا ساکن و مسئولیّت بنیان‌گذاری دائرهٔ مطالعهٔ نصوص و الواح را به عهده گرفت و تقریباً به مدّت بیست و یک سال در نهایت جدّیت، صمیمیّت، هوشیاری و امانت به حمل این مسئولیّت سنگین و اساسی توفیق یافت. عبدالله مصباح در سال ۱۹۸۸ میلادی مأذون به ترک ارض اقدس حیفا گشت و در هلند سکنیٰ گزیده به خدمات تشکیلاتی و اداری کلاس‌های معارف امری همّت گماشت و سپس آخرین سال‌های حیات خود را در فرانسه گذرانید و در همانجا روح پر فتوح نورانیش به ملکوت ابهیٰ پرواز نمود.

عبدالله مصباح فطرتاً مردی متواضع، خلیق و عزلت‌طلب بود. نام و نشان و اسم و رسم نمی‌خواست. از خود گذشته بود، هرکس دیگری را بر خود مقدّم می‌شمرد و زبان جز به ذکر خیر مردمان نمی‌گشود. سکون و سکوت، ادب و انسانیّت، مهر و صفا و تسلیم و رضا سجیّهٔ ذاتی آن نفس عزیز بود.

به آزادگی زیست، به شؤون دنیوی آلوده نشد، تجرّد خواست و بی‌نیاز به ملکوت راز شتافت. در ذکاوت، فطانت، هوش سرشار حافظهٔ قویّ و احاطه بر آثار و تاریخ امر الهی در بین اقران خود تالی نداشت. ثابت بر عهد، محکم در امر، مستقیم در ایمان و از ریعان شباب در هرجا که بود خدمت صمیمانه، مخلصانه و خاضعانهٔ او به شریعت‌الله از شیم حسنهٔ ذاتیهٔ او بود.

مصباح به زبان‌های فارسی، عربی، فرانسه و انگلیسی احاطه داشت. خطّ فارسی را به لطافت، ظرافت و استحکام می‌نوشت و منشآتش متین. رزین، فصیح و پرمایه بود. او معلّمی توانا، مشوّقی دلسوز و مهربان و رفیقی صمیمی، امین و بزرگوار بود. طالبان معرفت حضور در محضرش را همیشه مغتنم می‌دانستند و خوشه‌چین خرمن معارفش بودند. مصباح عاشقانه زیست، عارفانه خدمت کرد و زاهدانه رخت به دیار دیگر کشید. عصارهٔ نود سال حیات پرثمرش در پیام معهد اعلیٰ خطاب به محفل روحانی ملّی بهائیان فرانسه که به تاریخ ۱۲ اکتبر ۲۰۰۰ مؤرّخ می‌باشد چنین خلاصه شده است: از خبر صعود مروّج ممتاز امر الهی عبدالله مصباح عمیقاً متأثّریم. مساعی و خدمات صادقانه و توأم با فداکاری و از خود گذشتگی ایشان در مهد امرالله و سپس در میادین هجرت در بلدان خاورمیانه و افریقای شمالی به تاج فعّالیّت‌های خالصانه در مراحل اوّلیّهٔ تأسیس دائرهٔ مطالعهٔ نصوص و الواح و محفظهٔ آثار امری در مرکز جهانی بهائی مکلّل گردید. از مساعدات بعدی ایشان به جامعهٔ بهائی فرانسه با قدردانی وفیر یاد می‌گردد. مراتب تعزیت و تسلیت صمیمانهٔ خود را به اعضای عائلهٔ عزیز ایشان تقدیم می‌داریم و در مقامات متبرّکهٔ علیا دعا می‌کنیم که روح پر فتوح جناب مصباح به فضل و موهبت جمال اقدس ابهیٰ در عوالم الهیّه ترقّی و تعالی یابد. با ابراز همدردی قلبی

بیت‌العدل اعظم» (ترجمه از انگلیسی). ■

نامه‌های خوانندگان

تاریخچهٔ لندگ

● در مورد مقاله‌ای که در شمارهٔ ۲۵۴ (ژانویهٔ ۲۰۰۱) دربارهٔ مؤسّسات فرهنگی و تربیتی در اروپا چاپ شد، یکی از نفوس مطّلع توضیحات و اصلاحاتی را ضرور دانسته‌اند که عیناً در اینجا به نظر خوانندگان محترم می‌رسد.

۱- در سال ۱۹۸۵ "مرکز اجتماعات لندگ" Landegg Conference Center را محفل روحانی ملّی سوئیس تأسیس فرمودند. در اوائل سال ۱۹۸۸ محفل روحانی ملّی سوئیس از آقای دکتر ایرج ایمن دعوت فرمودند که تصدّی مؤسّسهٔ مزبور را به عهده بگیرند. ایشان در پاسخ به دعوت مزبور پیشنهاد کردند که بجای ادامهٔ فعّالیّت لندگ به عنوان "مرکز اجتماعات" اگر صلاح بدانند اجازه بدهند اقدام به تأسیس آکادمی لندگ بشود، و پایه‌ای برای بوجود آوردن مؤسّسه‌ای برای آموزش در سطح دانشگاهی گذاشته شود. محفل مقدّس ملّی این پیشنهاد را پذیرفتند و در کانونشن بین‌المللی ۱۹۸۸ اعلان فرمودند که لندگ به صورت آکادمی درآمده است و اطّلاعیّه‌هائی را هم بین نمایندگان در آن کانونشن توزیع نمودند. بنا بر این سال تأسیس آکادمی اواسط سال ۱۹۸۸ است.

علاوه بر تأسیس آکادمی لندگ متصدّی محترم آکادمی پیشنهاد کرده بودند که "مؤسّسهٔ بین‌المللی توسعهٔ تعلیم و تربیت" هم در جوار آکادمی و با استفاده از امکانات آن بوجود آید که آنهم مورد قبول قرار گرفته بود و در همان اطّلاعیّه‌ای که در مرکز جهانی بین نمایندگان کانونشن بین‌المللی توزیع گردید، تأسیس مؤسّسهٔ مزبور ذکر شد.

۲- مؤسّسهٔ بین‌المللی توسعهٔ تعلیم و تربیت (International Institute of Educational Development) مدّت پنج سال ادامه داشت. این مؤسّسهٔ به عضویّت چندین سازمان بین‌المللی پذیرفته شد و تا آنجا که به خاطر است لا اقل در یکی از کنفرانس‌های سازمان ملل که در ژنو تشکیل شد، مدیر مؤسّسه به عنوان نمایندهٔ یکی از سازمان‌های مزبور و نیز به عنوان مدیر مؤسّسهٔ بین‌المللی توسعهٔ تعلیم و تربیت دعوت شده بود شرکت داشت.

از جمله اقدامات این مؤسّسه یکی تأسیس مرکز جمع‌آوری و توزیع کتب و نشریّات و اسناد و مدارک مربوط به تربیت امری از سراسر جهان بود و مجموعه‌ای که تا آن زمان (و شاید تا حال حاضر) سابقه نداشت جمع‌آوری و تنظیم گردید و بنا به تقاضای مؤسّسات امری آنچه لازم داشتند سواد برداری و برای استفادهٔ آنان ارسال می‌گردید. دیگر از خدمات این مرکز اجرای برنامه‌های آموزش مربّیان تربیت معلّم برای کلاس‌های تربیت امری و برای تربیت والدین بود. این برنامه‌ها در اروپا، افریقا و امریکای جنوبی از جمله در کشورهای: نیجریّه، کنیا، برزیل، ایتالیا، جزائر کاناری، ایرلند جنوبی و سوئد اجرا شد. از اقدامات دیگر این مرکز پاسخ‌گویی به اولیای

کشورهای اروپای شرقی بود که تازه آزاد شده بودند و در صدد ایجاد برنامه‌هایی برای تربیت اخلاقی بودند مخصوصاً آلبانی، رومانی و روسیّه.

همچنین مؤسّسهٔ بین‌المللی توسعهٔ تعلیم و تربیت با دفتر اروپایی جامعهٔ بین‌المللی بهائی در ژنو همکاری نزدیک داشت و اقدامات مشترکی که جنبهٔ معرّفی امر بهائی به مؤسّسات وابسته به سازمان ملل داشت انجام گرفت و نیز با نمایندهٔ جامعهٔ بین‌المللی بهائی برای عضویّت جامعهٔ مزبور در سازمان یونسکو به عنوان یکی از سازمان‌های غیر دولتی همکاری می‌کرد و در تهیّهٔ بیانیّه‌هایی که در کنفرانس بین‌المللی یونسکو دربارهٔ سوادآموزی یا سایر مسائل تربیتی تشکیل می‌شد و جامعهٔ بین‌المللی بهائی ادامه می‌داد شرکت فعّال داشت.

۳- آکادمی لندگ علاوه بر انعقاد کنفرانس‌ها و اجرای برنامه‌های گوناگون آموزش امری چندین برنامهٔ سیستماتیک و دراز مدّت برای تزیید معلومات امری تأسیس نمود. از جمله دورهٔ چهار سالهٔ نظم جهانی و دروهٔ سه سالهٔ تعلیم و تربیت برای صلح. این برنامه‌ها مخصوصاً مورد استقبال محفل روحانی ملّی استرالیا قرار گرفت و مؤسّسهٔ بهائی "یرین بول" که مرکز مطالعات امری استرالیاست آنها را اقتباس نمود و مدّت ۸ سال است که با موفّقیّت کامل در کشور مزبور اجرا می‌شود. به علاوه آکادمی لندگ و مؤسّسهٔ بین‌المللی توسعهٔ تعلیم و تربیت به تأسیس چندین انجمن بین‌المللی برای متخصّصان بهائی اقدام کردند از جمله انجمن بین‌المللی کشاورزی و عمران روستایی که خوشبختانه هنوز مشغول فعّالیّت است و دارای انتشارات مرتّبی است. از جمله موفّقیّت‌های آکادمی لندگ این بود که رسماً از طرف Davos Economic Forum دعوت شد که در آن اجتماعات مشهور بین‌المللی مشارکت نماید.

□ پیام بهائی: چون مطالب تاریخی مندرج در این مجلّه بعداً مورد مراجعه و استناد محقّقان قرار خواهد گرفت لذا از نفس مطّلعی که این اطّلاعات اضافی را در مورد سابقهٔ خدمات آکادمی لندگ ارسال داشته‌اند کمال امتنان را داریم.

● خانم مرصع بدیعی این اشعار را "در وصف کوه کرمل" سروده و از اسپانیا فرستاده‌اند:

ای کوه مجلّل که سرافراز بجائی
تو مرکز انوار و قدمگاه بهائی
ای کرمل زیبا که سراپا همه سبزی
هم شهرهٔ آفاقی و هم جلوه نمائی
ای کوه بود سبزی تو رمز سیادت
با سرخی گُل سرّ شهادت بنمائی
ای کرمل زیبا که چنین غرقه به نوری
بر رأس تو رخشان شده آن تاج طلائی
آن دُرّ و گهرها که تو در سینه نهادی
گر فخر فروشی به سماء وه که سزائی
سر تا قدمت جلوه‌گر وجد و سرور است
تو چشم و چراغ همه ادیان خدائی
چون خیمهٔ ربّ بر تو بپا گشت چه کردی
از جای بجستی شده لرزان به ندائی
گفتی که بُدَم منتظرت ای شه والا
مُردم ز فراغت که تو یک روز بیائی
گفتا که کنون آمدم و هجر تو سر شد
شد چشم تو روشن ز چنین نور و ضیائی
رفتی تو به هر شهری و بحری و بُگفتی
موعود رسل آمده از عرش عمائی

گفتی تو به صهیون که بشارت به تو بادا
ایّام وصال است بسَر رفته جدائی
با نام حروفات حیّ ای کوه شدی شاد
هر پلّه به نامی است به رمزی و نوائی
ای کرمل زیبا چه شکوه است ندانم
سرشار ز شوقی که چنین خود بنمائی
ای کوه تویی تا ابدالدّهر سرافراز
شاهان جهان سوی تو آرند گدائی
کز بوی خوشت بهره بگیرند و ببخشند
بر عالم و آدم که بیابند صفائی
هر عارف و عامّی که به دیدار تو آیند
توصیف کنندت که به توصیف روائی
بفروش به عالم تو هر آنگونه که خواهی
از فخر و مباهات که تو کوه خدائی
هرگز نتوانی که کنی وصف "مرصّع"
کاین کوه بود مخزن اسرار سمائی

– پیام بهائی: از خانم بدیعی خواهش داریم خلاصهٔ زندگی‌نامهٔ خود را برای مجلّه بفرستند.

● از آقای نعمت‌الله مختارزاده از احبّای افغانی مقیم آلمان این شعر زیبا به دستمان رسیده است:

قلم بدستان

ای قلم بدست خیز، سَیرِ چرخ دوران کن
پرده‌ها همه بَر دَر، جنّتی نمایان کن
بغض و کین و وَهم و شک، هم تعصّب و احجاب
پاره پاره کن سوزان، این جهان گلستان کن
توپ و تانک و هم راکت، هم تفنگ و خمپاره
هم اتمی و سَمّی، جمله را گریزان کن...
اشک چشم معصومان، آه سردِ مظلومان
سِیل و آتش طوفان، ظالمان هراسان کن
خونِ دیدهٔ مادر، درد و ماتم فرزند
داغ سینهٔ بابا، هم دوا و درمان کن
هر کجا اگر جَوری، یا اگر بود بیداد
کاخ ظلم و استبداد، با رقیمه ویران کن
گر شکسته اقلامت، یا نباشَدَت رنگی
از ناوک مژگانت، خون ما به قربان کن
پاره کاغذی، هرگز، برگ خشک، نه، نه، نه
صفحهٔ دلم حاضر، درد دل نمایان کن
ترک ارث آبا کُن، خود خودت سَرِ پاکن
انتخاب یک راه کن، نوش آبِ حیوان کن
جستجو حقیقت کن، ترک هر طریقت کن
کسب هر فضیلت کن، خانه‌ها چراغان کن
بر تساوی انسان، از رجال و هم نسوان
هر قدر که بتوانی، خدمت از دل و جان کن
هم تعصّبِ السن، هم تعصّب ادیان
هم تعصّبِ جنسی، جمله را به نسیان کن
مرز و سرحدّش بشکن، این زمین خاکی را
جمله یک وطن بنما، ترکِ جمله حِیطان کن
یک زبان واحد را، جمله را بیاموزان
ساکن هر کجا باشد، مشکلش تو آسان کن
بر جهان بشارت ده، مژده‌های وحدت ده
این پیامِ از حقّ ده، پس وفا به پیمان کن
ریشه‌های وحدت را، شاخه‌های الفت را
غنچهٔ محبّت را، زیب هر گلستان کن
در نهایت روح و، در نهایت ریحان
دوستی و هم خویشی، با جمیع ادیان کن
گر ترا زند زخمی، یا تعارف سَمّی
مرهمی به زخمش نِه، شهد ده و شُکران کن
با سفید و سرخ و زرد، با سیاهٔ مرد و زن
جمله را یکی بنگر، ترکِ جنس و الوان کن
آن زمین لا مزروع، شوره‌زار دل‌ها را
تخم از وفا پاشان، عاقبت گل افشان کن
سوزنِ محبّت گیر، تار از وفا در کُن
پارهٔ دلِ "نعمت"، پینه کرده شایان کن
ای قلم بدست برخیز، سیر چرخ دوران کن
پرده‌ها همه بر در، جنّتی نمایان کن ■

اخبار و بشارات جهان بهائی

ترجمه و تنظیم فرهمند مقبلین (الهام)

تبریک نخست وزیر انگلیس
به مناسبت عید نوروز

آقای تونی بلر نخست وزیر انگلیس پیام تبریک زیر را در رابطه با عید فرخندهٔ نوروز و آغاز سال بهائی برای جامعهٔ بهائیان انگلستان فرستاده است:

«عید نوروز در تقویم بهائی از اهمیّت ویژه‌ای برخوردار است و موقعیتی است برای جشن و تفکّر. اهمیّتی که جامعهٔ بهائی به روابط صمیمانهٔ بین ادیان می‌دهد و شیوه‌ای که با تعصّب و خشک اندیشی روبرو می‌شود نمایانگر اصول این آئین در تعهّدات و پای‌بندیهایش به اصل تساوی بین عموم است – اعتقادی که این دولت نیز در آن اشتراک دارد و به گونه‌ای فعّال در پیشبرد آن می‌کوشد. در این فرصت فرخنده بهترین آرزوهای خود را تقدیم می‌دارم. تونی بلر.

انتشار یک کتاب جالب

اخیراً یکی از بهائیان اسپانیا به نام Francisco Gonzalez که عکّاس هنری و حرفه‌ای است به دعوت حکومت ناحیه‌ای اندولوسیا در اسپانیا کتابی شامل عکس‌های بسیار زیبا از ۷ معبد بهائی به نام Arquitectos de Unidad (نزدیکترین ترجمه شاید باشد: هنر معماری در خدمت وحدت) منتشر ساخته که با استقبال علاقمندان روبرو شده است. در رابطه با انتشار کتاب یک نمایشگاه بزرگ از تصاویر گوناگون مشرق‌الاذکارها در میدان مرکزی شهر کوردوبا ترتیب داده شد و جراید و تلویزیون‌ها در مورد آن برنامه‌هائی پخش کردند. تمام مخارج تهیه و نشر این کتاب را حکومت ناحیه‌ای اندولوسیا پرداخته است.

ترکیّه: "حالا یا هیچوقت"
عنوان مدرسهٔ تابستانه

متجاوز از صد نفر از احبّای ترکیّه از سوّم تا ششم آگست در مدرسهٔ تابستانهٔ Antalya شرکت جستند. دورهٔ مزبور از فضای روحانی بسیار درخشانی برخوردار بود و شوق خدمت و تبلیغ در همهٔ حاضران علی‌الخصوص در جوانان به چشم می‌خورد. این جوّ پُر سرور و روحانی بسیار جالب و پر محتوا تنظیم یافته بود. در این پروگرام ابتدا پیام رضوان معهد اعلیٰ مورد مطالعهٔ دقیق و امعان‌نظر قرارگرفت و در ضمن برنامهٔ ۱۲ ماههٔ توسّط آقای ایلهام سزگین مشاور قارّه‌ای به اطّلاع یاران رسانده شد. به دنبال آن آقای هوشیدر بالازاده عضو دیگر هیئت مشاورین قارّه‌ای در مورد نمای اجتماعی و اقتصادی در نظم بدیع جهانی حضرت بهاءالله و همچنین در نظم اداری تشکیلاتی امر مبارک مطالب بسیار جامع ایراد نمود. در پایان برنامه سؤالات متعدّدی توسّط جوانان مطرح گردید که ناطقین به همهٔ آنها پاسخ مقتضی دادند. همکاری و علاقهٔ جوانان و مشارکت عمومی آنان در کلّیّهٔ بحث‌ها و موارد کاملاً بی‌سابقه و از هر نظر امیدبخش بود. بعد از اختتام مدرسه کلّیّهٔ شرکت‌کنندگان در یک پروژهٔ تبلیغی دو روزه شرکت نمودند.

با وجود چنین جوانانی محفل روحانی

ملّی ترکیّه پیشرفت تبلیغی چشمگیری را در آیندهٔ نزدیک امیدوار است.

مدرسهٔ زمستانهٔ کشور مقدونیّه

دوّمین مدرسهٔ زمستانه کشور مقدونیّه در منطقهٔ کوهستانی و زیبای شهر ولس Veles از تاریخ ۲۶-۲۸ ژانویه با شرکت ۷۵ نفر از احبّای سراسر مملکت و احبّای کشورهای همجوار در محیطی بسیار گرم و روحانی تشکیل گردید. برنامهٔ مدرسه اختصاص به حیات و خدمات حضرت امة البهاء روحیّه خانم داشت که در فواصل مختلف یاد ایادی عزیز امرالله و شرح اسفارشان با تجلیل و افتخار بیان می‌گردید. از برنامه‌های جالب این مدرسهٔ سه روزه اجرای موسیقی توسّط جوانان، و برنامهٔ اطفال ۴ تا ۱۱ ساله بود.

استرالیا: معرّفی همه جانبهٔ امر هم‌زمان با بازی‌های المپیک

بهائیان استرالیا از کلّیّهٔ امکانات خود برای معرّفی امر در طیّ بازی‌های المپیک سیدنی کمال حسن استفاده را به عمل آوردند. یاران در شهرهای مسیر حرکت مشعل المپیک با پیراهن‌های مخصوص و مارک‌دار در میان جمعیّت حرکت می‌کردند. به علاوه تصاویر بزرگ و رنگی مشرق الاذکار در همهٔ اتوبوس‌ها در شهرهای: سیدنی، بریس‌مان، ملبورن و آدلآید به چشم می‌خورد و علاقمندان می‌توانستند با تلفن داده شده اطّلاعات بیشتری دریافت نمایند.

ضمناً از طریق اینترنت نیز امکان تماس با احبّاء موجود بود و پوسترهای رنگی مشرق الاذکار در کلّیّهٔ شهرهایی که بهائی دارد، در کتابفروشی‌ها، کتابخانه‌ها، ایستگاه‌های قطار و بازارهای آخر هفته نصب گردیده بود. همچنین بروشور رنگی بسیار جالبی در خصوص مشرق الاذکار استرالیا به تعداد کافی تهیّه شده بود که در هتل‌ها، مراکز توریستی و اماکن عمومی در اختیار همگان قرار داشت. از این بروشورها در دهکدهٔ المپیک، فرودگاه‌های ملّی و بین‌المللی و نیز ترمینال‌های آنها به تعداد کافی توزیع گردید.

کتابخانهٔ سیّار در فرانسه

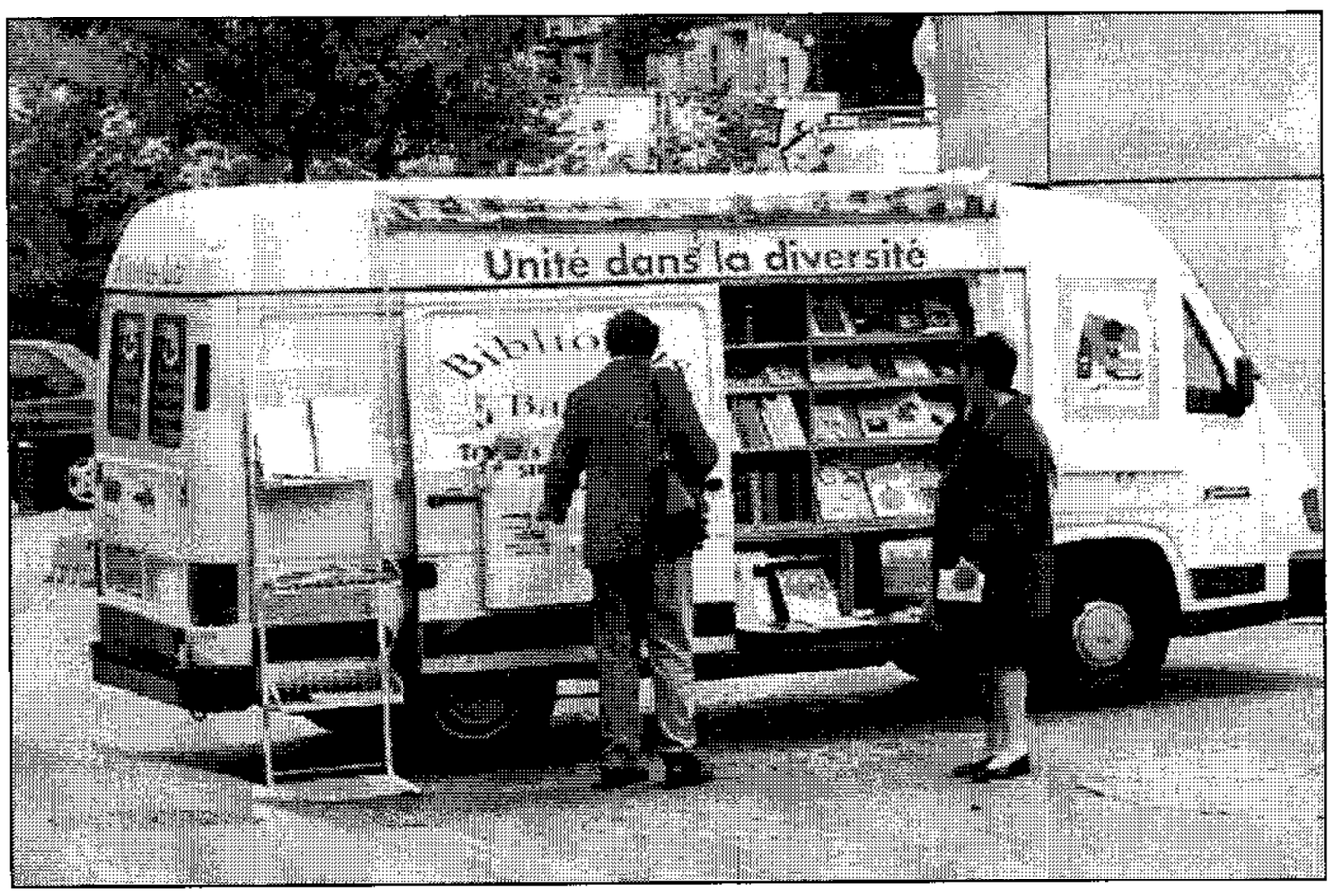

طبق اطّلاعی که از آقای منیر دقیقی به دست آمد به همّت ایشان یک کتابخانهٔ سیّار شامل کتب امری به زبان فرانسه و کاست‌های صوتی و سیمایی و قفسه‌ای از نشریّات غیر امری و حتّیٰ روزنامه‌ها و مجلّات بوجود آمده و در طیّ دو سال گذشته با اجازهٔ مقامات شهری در بسیاری از شهرهای آن کشور چون: شامبری، پواتیر، سکرتی، روآن، مونروژ مورد

استقبال مردم علاقمند قرارگرفته است. یکی از عکس‌های Bibliobus Bahá´í در اینجا ارائه می‌شود.

● پیام بهائی: آفرین بر همّت و ابتکار دوستان عزیز فرانسه باد.

دهلی جدید: بازدید رئیس جمهوری ایسلند از مشرق الاذکار

رئیس جمهوری ایسلند همراه با خانواده در تاریخ ۲۹ اکتبر ۲۰۰۰ از معبد نیلوفری بازدید به عمل آورد. او اوّلین رئیس یک کشور است که از مشرق الاذکار هند بطور رسمی و با برنامهٔ پیش‌بینی شدهٔ قبلی دیدن می‌کند. رئیس جمهور که همراه هیئتی مرکّب از ۳۰ نفر از اعضای عالی‌رتبهٔ ایسلند از جمله وزیر امور خارجه و همسرش برای دیدار معبد آمده بودند با منشی محفل روحانی ملّی بهائیان هند ملاقات کردند.

دولت هند معمولاً بازدید از مشرق الاذکار را در برنامهٔ میهمانان برجسته می‌گنجاند. امّا این اوّلین بار بود که این بازدید بطور رسمی و با برنامهٔ قبلی ترتیب می‌یافت. این بازدید از کتابخانهٔ ملّی بهائی که برای توسعهٔ اجتماعی و اقتصادی در هند تأسیس گردیده است آغاز شد و فعّالیّت‌های اخیر جامعهٔ بهائی در مورد کلاس‌های درس اخلاق مدارس به عرض ریاست جمهوری رسانده شد. گروه بازدید کننده متعاقباً از سالن مرکزی معبد بازدید و در جلسهٔ کوتاه دعا حضور بهمرساند. این بازدید جمعاً به مدّت ۴۰ دقیقه ادامه داشت و در پایان کتاب "شکوفایی ابدی" که حاوی مجموعه‌ای نفیس از عکس‌های زیبای مشرق الاذکار بود به رئیس جمهور اهداء گردید.

معبد نیلوفری که ساختمان آن در سال ۱۹۸۶ به اتمام رسید یکی از بزرگترین اماکن جهان از نظر تعداد بازدیدکنندگان بشمار می‌رود و بطور متوسّط هر سال حدود ۳/۵ میلیون نفر از آن بازدید نموده‌اند و طرح بدیع و نیلوفری شکل آن با گلبرگ‌های عظیم مرمری تاکنون جوائز متعدّدی را در زمینهٔ معماری و مهندسی ساختمان به خود اختصاص داده است.

شرکت بهائیان در روز سازمان ملل در یوگاندا

جین‌خا- یوگاندا- بهائیان یوگاندا روز ۲۴ اکتبر ۲۰۰۰ در مراسم روز سازمان ملل متّحد که در یک مدرسهٔ مقدّماتی برگزار می‌شد شرکت جستند و فعّالیّت‌ها و اقدامات انجام شدهٔ خود را در زمینه‌های: تعلیم و تربیت، سلامت خانواده، کلاس‌های درس اخلاق برای اطفال، مطبوعات و بالاخره همکاری با سایر سازمان‌های غیر سیاسی، در معرض افکار عمومی قرار دادند. غرفهٔ بهائیان چادر سفید مجلّلی بود که بر بالای آن پرچمی با شعار «عالم بمنزلهٔ یک وطن محسوب است و مَن علی الارض اهل آن» به چشم می‌خورد. در روز انعقاد نمایشگاه صدها نفر از ۵ میز اطّلاعاتی غرفهٔ بهائیان دیدار کردند و با مسئولان به مباحثه پرداختند و بسیاری از آنها طالب تماس‌های بعدی گریدند. تعداد زیادی بروشور و نوشته‌های امری به زبان‌های مختلف بین بازدیدکنندگان توزیع شد.

برگزاری روز بهائی در لندن

روز ۲۱ اکتبر به عنوان "روز بهائی" در آغاز هزارهٔ جدید در لندن با حضور ۲۰۰۰ نفر از بهائیان سراسر انگلستان برگزار گردید. حدود ۳۰ هزار نفر از غرفهٔ بهائیان دیدن نمودند. این مراسم در روز تولّد حضرت ربّ اعلیٰ برگزار شد و از موفّق‌ترین برنامه‌های عمومی بود. ■

بقیّهٔ یادداشت ماه

رو آوردن به آئین الهی یعنی پذیرفتن اصول و تعالیمی که در نخستین مرحله باید در زندگانی خود شخص تجلّی یابد، شیوهٔ تفکّر و زندگانی و جهان‌بینی او را شکل دهد، و به تدریج تا آنجا توسعه و نفوذ یابد که به میلیون‌ها و میلیاردها مردم جهان برسد.

از این حقیقت نمی‌توان گذشت که در جهان امروز بسیار عقاید دینی و یا فلسفی و عرفانی دیگر نیز در پی بسط نفوذ خود و یافتن پیروانی هستند. از فعّالترین آنان که فرقه‌های مسیحی و یا مذاهب گوناگون اسلامی با بودجه‌های کلان باشد گرفته تا فرق و دستجات دیگر. بنابر این اگر ما بخواهیم صدایمان در این میان شنیده شود باید راهی را برگزینیم که از آغاز این امر مورد تأیید و تاکید مظاهر مقدّسه بوده است، و آن تخلّق به اخلاق بهائی و نشان دادن تعالیم جانبخش آن در زندگانی روزانه است. آنگاه می‌توانیم مطمئن باشیم که تعداد گوش‌های شنوا برای شنیدن پیام الهی بیشتر و بیشتر خواهد شد و به تدریج ملکوتی که حضرت بهاءالله بخاطر تحقّق آن رنجهای فراوان کشیدند بر روی زمین استقرار خواهد یافت .■

تصحیح غلط‌های شماره قبل

لطفاً در نسخه غلط‌های زیر را در شماره گذشته (۲۵۶) به شرح تصحیح فرمایید:

ص ۱۰ ستون اول بعد از سطر دو، سطر اوّل ستون ۲ زیر خوانده.

ص ۱۳ ستون ۱ سطر ۴: می‌دیدیم صحیح است.

ص ۱۷ ستون ۲ سطر ۳: دارالتشریع صحیح است.

ص ۱۷ ستون ۲ سطر ۹: تشریع صحیح است.

ص ۲۶ ستون ۲ سطر ۱۲: هفت سین صحیح است.

پیام بهائی

نشریّهٔ ماهانه محفل روحانی ملّی فرانسه برای بهائیان

*

سال بیست و سوّم، شمارهٔ سوّم

شمارهٔ پیاپی ۲۵۷

شهرالبهاء تا شهرالجمال ۱۵۸

فروردین - اردیبهشت ۱۳۸۰

*

نشانی هیأت تحریریّه {فقط} برای ارسال مقالات،نامه‌ها و پیشنهادات

P.O. Box 106

1211 Genève 25, Switzerland

*

نشانی برای ارسال حق‌اشتراک، نامه‌های مربوط به اشتراک و تغییر نشانی

Payám-i-Bahá'í

P. B. 9

06240 Beausoleil, France

Fax: 33-493-784418

حق اشتراک سالیانه برای کشورهای اروپائی ۴۰ اورو (پول واحد اروپا)، و یا ۲۶۵ فرانک فرانسه و برای خارج از اروپا ۵۵ دلار امریکا و یا معادل آن به ارزهای دیگر است. تقاضا دارد توسط نمایندگان ما یا با حوالهٔ پستی یا چک بانکی به فرانک فرانسه به نشانی بالا و یا توسط بانک به شمارهٔ حساب زیر حواله گردد:

Páyam-i-Bahá'í

No 30003/01500-00037261910-30

Bank Société Générale

8 Ave. J. Medicin

06000 Nice, France

کلیّهٔ اشتراک‌ها در اوّل هر سال میلادی تجدید می‌گردد.

Payám-i-Bahá'í

Publie par l'Assemblée spirituelle Nationale des Bahá'is de France.